

ایمان

در تہدو و تہ



تحقیق

محمد رضا روستا

نگارش

سید محمد باقر حجازی



رمز مسلک سازی باب و بها گویم تو را  
تا بدانی فتنه‌ها در دین چسان آمد پدید



# سیر مسلك باب در مهدویت

نگارش:

سید محمد باقر حجازی

به اهتمام:

محمد رضا روستا

بهار ۱۳۹۰

سرشناسه	: حجازی ، محمد باقر
عنوان و نام پدید آورنده	: سرمسلك باب در مهدویت نگارش محمد باقر حجازی، به اهتمام محمد رضا روستا.
مشخصات نشر	: تهران : راه نیکان ، ۱۳۸۹ .
مشخصات ظاهری	: ۱۶۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۹۸-۳۴-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۱۶۷ - ۱۶۸
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق- .
موضوع	: مهدویت --- دفاعیه ها و ردیه ها
موضوع	: بهائیکری-- دفاعیه ها و ردیه ها
موضوع	: مهدویت در ادیان
شناسه افزوده	: روستا، محمد رضا،-۱۳۴۳، گردآورنده
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۹ ۴س ۳ح / BP ۲۲۴
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۰۸۳۴۰۹



نشر راه نیکان

بخش مسلك شناسی

## سرمسلك باب در مهدویت

نگارش: محمد باقر حجازی

به تحقیق: محمد رضا روستا

چاپ اول: ۱۳۹۰ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۹۸-۳۴-۰ ISBN: 978-964-2998-34-0

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

شماره ثبت مجوز: ۱۰۷۵۶۱۵

Info@nashr-nikan.com  
www.rahenikan.com

## توضیحی پیرامون مجموعه حاضر

در هجدهم ماه مهر ۱۳۲۳ درست ابتدای ۹۹ سال بعد از اینکه کینیاژ دالگورکی به سفیرکیزی روس تزار در ایران انتخاب شد، رساله‌ای پیرامون فتنه‌ای که در دوره منشی‌گری سفارت آغاز کرده و به بابیت انجامید، به نام «اسلام و مهدویت و سر مذهب باب» که به گفته مؤلف آن بخشی از «آئین راستی» تألیف آقای سیدمحمدباقر حجازی بود، به طور مستقل در رد مسلک بابیه و بهائیه به چاپ رسید. چون اصلاح اشتباه اطلاق «مذهب» به دست ساخته‌های استعمار از جمله ضروریات است، ما به لحاظ قداست و اثره «مذهب» که مخصوص ادیان آسمانی است، در تجدید چاپ، عنوان «سر مسلک باب در مهدویت» را انتخاب کردیم.

در مورد مؤلف اطلاعی در دست نیست؛ لکن کتاب در ۱۴۷ صفحه رقعی ۶۶ سال پیش به چاپ رسیده و به لحاظ تدبیر حکیمانه مربی فقیهان، استاد مجتهدان آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی که در حفظ میراث علمی چاپ شده مؤلفان ضدبهای، دستور اکید داده بودند از هرگونه حوادث تخریبی حامیان بهائیت که

می‌کوشیدند تحقیقات رسواکننده این فرقه گمراه گمراه کننده را از بین ببرند، دور نگاه دارند مجموعه حاضر به لحاظ این تذکر حکیمانه از هر گزندی محفوظ ماند و ما توانستیم نسخه موجود در کتابخانه مسجد اعظم را تجدید چاپ کنیم.

با ادای احترام به نام مبارک آن مرجع اعلائی دین که شجاعانه در مقابل حمایت‌های همه جانبه و بی دریغ رژیم پهلوی از بهائیت ایستاد و مبارزه با دین‌سازی استعمار را پایه‌گذاری کرد. و تشکر از کارکنان کتابخانه مسجد اعظم قم مقدسه خاصه جناب حجة الاسلام آقای شیخ اسماعیل رهنورد. و سپاس فراوان از صدیق فاضل بلندپایه ام آقای سیدعلی رضا طباطبائی علوی بروجردی که در ایام کسالت سخت برخلاف دستور اکید پزشکان معالج به قم مشرف شده، چند نسخه مورد نظر و کتاب حاضر را از کتابخانه مسجد اعظم تهیه نمودند. در تجدید چاپ تا حدودی که رساله اجازه می‌داد رجال نامبرده معرفی شدند.

معنای لغات در پاورقی یا داخل قلاب در متن آورده شد.

سوره آیات مشخص گردید.

اسناد احادیث نیز در پاورقی صفحات عنوان گردید.

توفیق خود و همه آنهائی که در نشر معارف مهدویت، اصل اصیل اصول تشیع همتی دارند و مهدی‌ستیزان را می‌شناسانند، از پیشگاه رب جلیل در ظل توجهات حضرت امام قائم غائب موعود موجود حجة بن الحسن عسکری - ارواحنا فداه - خواهانم و از خوانندگان عزیز استدعا دارد دعای توفیق خیز خود را بدرقه راه حامیان کیان مهدویت نمایند.

## سخنی از ناشر

پاکسازی جامعه اعتقادی از دسیسه‌های استعمارگران سلطه‌جو همانند تهذیب نفس و تطهیر باطن از آرایش هواهای نفسانی و تعلیمات دنیوی، اگر نگوئیم از اهم مهمّات و صایای ادیان الاهی برای بشر بوده است، باید بپذیریم که از جمله ضروریاتی همانند فرائض دینی به‌شمار می‌رود. زیرا دست ساخته‌های مسلکی شبه‌دینی دشمنان سعادت بشر، امت اسلامی را دستخوش افراط و کجراهه‌هایی می‌نماید که به‌پیدایی گروه‌های گمراه‌کننده می‌انجامد - که انجامیده است. - کج‌فهمی از دین، رو به‌رشد گذارده، چهره اسلام را با بدعت مخدوش می‌سازد، مسلمانی را از راه و روشی که شارع معین کرده، منحرف می‌نماید. نتیجتاً جامعه اسلامی را به‌سمت و سوئی می‌کشد که استعمار خاطرخواه اوست. در حقیقت فریب خوردگان را سرگرم دست ساخته خود می‌نماید. و چون مسلمان از تقید به‌استناد آموزه‌ها از کتاب و سنت ائمه اهل بیت - علیهم‌السلام - فاصله گرفت، اسیر ذوقیات ملی و سلیقه‌های دینی ملل دیگر می‌شود. و مسلماً جامعه اسلامی را با انبوهی از خرافات تأمین‌کننده خواسته‌های استعمار

مواجه می‌سازد؛ که حتی بازگویی ناقدانه و منع و مانع‌تراشی محققانه یا ناصحانه‌ی دلسوزانه در مقابل ساخت و ساز آنچه در بین مسلمانان رواج داده‌اند، به سرسختی بیشتر فریب خوردگان می‌انجامد. و جامعه اسلامی با همین پذیره‌های شبه‌دین استعماری گرفتار توطئه‌هایی می‌شود که هدف اصلی آن نفی کامل هویت اسلامی و تأکید بر هویت ملی و باستانی است. که اثر این سیاست شوم استعمار مانند آثار نکبت‌بار و ذلیلاً فتنه‌جدائی دین از سیاست است.

درست است که انقلاب شکوهمند اسلامی این روند استعماری را متوقف کرد، ولی وظیفه بازسازی را نیز لازم و ضروری اعلام نمود؛ که اگر خرابی‌زدائی جنگ تحمیلی یا حوادث غیرمترقبه از وظایف است، پاکسازی دیانت حقه از آنچه فرقه‌ها و مسلک‌ها، احزاب و تشکل‌های سیاسی وابسته به آن ربط داده‌اند، وظیفه‌ای مهم‌تر و خطیرتر از بازسازی شهرهای جنگ‌زده است. زیرا اسلام آن کاریکاتوری نیست که اغلب در رسانه‌های غربی تصویر می‌شود. و آن نیست که صوفیه، اسماعیلیه، زیدیه و شیخیه تعریف کرده، هرکدام به تنهایی زمینه‌ساز مسلکی ضداسلامی مانند وهابیت و بابیت، بهائی‌گری و قادیانی‌گری را فراهم آورده‌اند.

زیرا اسلام نه این که امام‌سازی و خدا‌تراشی نمی‌کند، بل همه بشر را تحت نام یک خدا در آغوش می‌گیرد. در حقیقت همانطور که اعتقاد دارد مردم باید در انتخاب مذهب خود آزاد باشند و هیچ دینی نباید به مردم تحمیل شود، اجازه هم نمی‌دهد صوفیه با قطب دست ساخته خود ابلیسی آدم‌رو را در موقعیت امام مورد احترام و کرنش قرار دهد.



زیدیه و اسماعیلیه امام تراشی کنند، و شیخیه معرفت رکن رابع ساخته ذهن مریض شیخ احمد احسائی را به عنوان «نوکر مقرب» ناطق واحد، شرط معرفت به سه رکن توحید، نبوت و امامت معرفی کند.

یا استعمار برای حضرت امام قائم غائب موجود موعود شیعیان باب سازی کند؛ که مقدمه‌ای برای ادعای خدائی شود. خدای زمینی آلوده به فساد اخلاقی، فساد سیاسی، فساد مالی که زائیده شده و زنانی به واسطه او زائیده‌اند.

به همین خصوصیت ضد فساد آئین مقدس اسلام نشر راه نیکان تصمیم گرفت ذخیره شده‌های تحقیقی علمی را - که با این نوع فتنه‌های استعمار برخورد کرده‌اند - با تجدید چاپ زنده نگاه دارد. و در مقابل اینکه، مبلغین بابیه و بهائیه رواج داده‌اند اگر بهائیت یک مسلك شبه دینی باطل است که استعمار ساخته، چرا مخالفتی علمی با آن صورت نگرفته؟ گفته باشیم از روزی که فتنه باب و در پی آن بهائیت ایمان سوزی کرد، محققان اسلامی قاطعانه با آن برخورد کرده و می‌کنند. که این معنای واقعی انتظار و تعریفی جامع از فیاض بودن «افضل اعمال انتظار فرج است» می‌باشد. خدایار مدافعان ولایت با امامت و مولا نگهدار آنها بی باد که در مقابل فتن ایام غیبت، جان برکف ایستاده‌اند! «این دعا را از همه خلق جهان آمین باد!»

به گیتی مزن جز به نیکی نفس      قدم زن تو در راه نیکان و بس

مدیر

نشر راه نیکان

## فهرست

۵	توضیحی پیرامون مجموعه حاضر
۷	سخنی از ناشر
۱۳	پیش‌نوشتار
۱۹	مسلمان مسئول زندگی فردی، اجتماعی است
۲۲	با مسلک‌های ساخته‌استعمار
۲۶	سبک دین‌سازی مقابله‌کننده با مهدویت
۳۱	آغاز رساله سرّ مسلک باب در مهدویت
۳۳	دیباچه
۴۵	حدّ کمال در ادیان
۵۶	اسلام و انتظار فرج
۶۱	مذهب تشیع یا طریقه امامیه و اثنی عشریه
۸۳	متمهدی‌ها
۹۰	فتنه باب

مذهب باب و یادداشت گینیاژ دالگورکی	۹۶
۱- تاریخچه مذهب باب و بهاء	۹۶
۲- مسلک بهائی	۱۰۲
۳- ملیت در نظر بهائی	۱۰۶
۴- تشکیلات مسلکی بهائیان	۱۰۷
۵- محفل ملی محلی	۱۰۹
گزارش گینیاژ دالگورکی	۱۱۷
فهرست مآخذ و مسانید مصحح	۱۶۷

## پیش‌نوشتار

امروز که عده‌ای قاطعانه برای انعطاف‌پذیری در پی دلیل و برهان قانع‌کننده‌اند، تا مشروعیت‌سازش در این زمینه را به بهانه یکی از لازمه‌های ضروری طرح «گفتگوی تمدن‌ها» ولو به دستکاری شریعت بینجامد، با این بهانه که مجموعه‌ای از قوانین، خشک و اضافی است، عملی سازند، دلیل می‌آورند: درست همانطور که دموکراسی سبب ارتقاء صلح می‌شود و تبادل آموزشی موجب توسعه صلح می‌گردد، خشک‌زدائی از شریعت اسلامی می‌تواند سبب به وجود آمدن روابط، دوستی‌ها و تفاهم‌گردد!!! و هرچه این تعامل فراهم شود، از فاصله‌های ادیان کاسته گردیده، درست همانطور که دموکراسی و تبادل آموزش سبب ارتقاء صلح می‌شوند، به تصور غلط این گروه خشک‌زدائی از احکام اسلامی، موجب توسعه آشتی‌های مذهبی، ملی و سیاسی شده، زمینه جهانی‌سازی فرهنگ‌ها و تمدن‌ها با یک فرهنگ و تمدن که مهم‌ترین عنصر برای راه حل دیگری بین مذاهب است فراهم می‌آید.

**ولی غافل از آن که آنچه روشنفکران فراری از مرکز اسلام ناب، ایران شیعه «ام‌القرای» جهان اسلام، در تعریف احکام اسلام «خشک» تشخیص داده و «خشک‌زدائی» را مطرح کرده‌اند، همان احکام مترقی دین مبین است که مانع خودرانی و بدعت‌آوری در دین می‌باشد. و اگر به‌بهانه «خشک‌زدائی» از دین عملی گردد، اصالت‌های دینی ضربه‌های جبران‌ناپذیری، می‌بیند. مهم‌تر در حاشیه این اقدام مورد پسند روشنفکرانی که هم می‌کوشند مانع خشک‌زدائی سلیقه‌ای اسلام را برطرف سازند و هم از بدنامی تطبیق، بل تحریف اسلام به‌روز‌گریزانند، مسائل کهنه شده‌ای مطرح می‌شود که انگلیس و آمریکا، احبار یهود و اسقف‌های مسیحی را تأمین می‌کند. مسائلی با این حصارشکنی دینی که خواست دشمنان اسلام است، به‌زبان‌ها گفته و به‌قلم‌ها نوشته می‌شود، جز فتنه‌خیزی همراه نخواهد داشت. عجیب در این واقعیت تلخ است، در حالی که می‌آموزیم ارزش‌های دیگر تمدن‌ها را تحمل کنیم و به‌لحاظ مراعات طرح بی‌خاصیت گفتگوی تمدن‌ها به‌آن‌ها احترام گذاریم، از ارزش‌های مشترک و جهانی راستین میراث ابراهیمی هم عبور می‌کنیم! تا خواست «وطن‌پرستی» را که بهائیت مأمور به‌آن شده است به «خداپرستی» ابراهیمی که امروز فقط اسلام به‌آن اصرار دارد از دست بدهیم. مهمی را که پیامبران برای آن مبعوث شده‌اند و یگانه سد تسلط استکبار بر جهان می‌باشد، فدای مسائل حاشیه‌ای گفتگوی تمدن‌ها سازیم. در صورتی که بهتر است سرنوشت‌سازی بین نیروهای افراط‌گر و نیروهای میانه‌رو، نیروهای**

ديكتاتورى و نيروهاى دموكراسى، بين كثرت‌گرائى و خشك‌مغزى را با اسلام فراهم آوريم تا مانند گذشته گرفتار فرقه‌سازى تزار و حمايت انگليس نشويم.

اگر آن روز كه انگليس مكار كهنه‌كار، از مسلك‌سازى روس تزار بهره‌بردارى سياسى خود را آغاز كرد، با هوشيارى دور از هر سليقه در پى حُكم پيشوايان بيدار خود، مسأله تكفير شيخ احمد احسائى را جدى مى‌گرفتند، فريبِ مخالفت كاظم رشتى با احسائى را نمى‌خوردند، بعد از حمايت آشكار امپراطورى عثمانى از رشتى او را به روسيه زادگاهش باز مى‌فرستادند، مانع مى‌شدند شيخيه شكل رسمى انشعابى به خود بگيرد، بدون ترديد بابه‌اى به وجود نمى‌آمد كه به فتنه‌ا زليه و بهائيه بينجامد. اصل خطرناك جداسازى مردم از روحانيت كه يكى از نتايج مسلك‌سازى شبه دينى است - و تعريفى ديگر از جدائى دين از سياست است - صورت نمى‌گرفت، امروز با فتاوى مصلحتى بعضى مدعيان فقاهايت، پيرامون تساوى زن و مرد كه شرع انور حدود و ثغور آن را معين كرده، مواجه نبوديم. در حقيقت قانونى از قوانين دينى دستكارى نمى‌شد كه آغاز حركتى خطرناك به نام «خشك‌زدائى» احكام دينى باشد. و زمزمه‌هائى از قبيل سرسپردگى جنسى، دستكارى احكام اسلامى به عنوان و بهانه اينكه ضرورى زمان است و جمع بين سنت‌گرائى انعطاف‌ناپذير و مدرن‌گرائى سازشكار كه هرروز به نوعى و شكلى به اجرا گذاشته مى‌شود، شنیده نمى‌شد. مؤمنان جامعه اسلامى با برچسب

«خشك اندیشی» به لحاظ حرمت و تعظیم و تجلیل از «مدون گرائی» توهین و تحقیر نمی شدند. تا پسران مانند دختران آرایش کنند و با قیافه های مشمئزکننده در اجتماع حاضر شوند و...

.... در صورتی که **جامعه اسلامی می تواند با تبعیت از قرآن و سنت**

رهبران آسمانی خود - که ماهیت اسلام در این دو میراث همیشه با هم و خوشبختی آفرین رسول خدا گنجانده شده - نه فقط مترقی ترین جامعه بشری شناخته شود، بل به تضادهای داخلی که بهترین وسیله مداخله استعمارگران سلطه جو در امور آنان می باشد، خاتمه دهد. در

**حقیقت مسلمانان می توانند بدون طرح های ناشناخته ای مانند «گفتگوی**

**تمدن ها»** با توجه به مبنا و اندیشه «دین عین سیاست و سیاست عین

دین است» اصلی ترین نیروهای شکل دهنده آینده انسانیت باشند. و

غرب می تواند بدون دستگیری سیاست سیاه استعمار و گرفتار نشدن

به فتنه های نظیر **وهابیت**، **بابیت** و **بهائیت** با پیروی از برنامه های مترقی

دین مبین اسلام، جوامع اسلامی خلأ موجود بین خود و جامعه

مسلمانان را پُر کنند. همان چیزی که ممکن است **نبرد حماسی قرن**

**بیست و یکم را به راه اندازد.** عالمان و رهبران دینی جهان اسلام که در

فقدان قدرت - سیاسی، فکری، اقتصادی - جامعه از زمان آغاز عصر

استعمار به سوک نشسته اند، از عزا درآمده، برای رها ساختن جوامع

اسلامی از نفوذ عقاید و سنت های ضد اسلامی مخرب اطلاعاتی دنیا

حرکت خود را آغاز کنند. مانند مجدد و مصلح کبیر حضرت **امام**

**خمینی**، جهان اسلام را از قید برنامه های **دین سازی** و **مسلك آوری**

استعمار رها سازند، در حقیقت مسلمانان را از نقشه‌ها و طرح‌های  
تخریبی اعتقادی دست ساخته‌های استعمار رهایی بخشند. نه از  
**قطب‌زدگی** در جامعه شیعه و سنی خبری بماند و نه از **رکنی‌گری**  
شیخیه در تشیع اثری. **وهابیت و بهائیت** به ارادهٔ انسان‌های سعادتخواه  
بشر به گور بیزاری سپرده شده، وعده مدینه فاضله تحقق یابد.

خاک پای شیعیان

محمد رضا روستا

۱۶ / اردیبهشت ۱۳۸۹



## مسلمان مسئول زندگی فردی، اجتماعی است

تردیدى نیست دینی چون اسلام، که پیامبر عظیم‌الشان آن با خصوصیت «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»<sup>۱</sup> به رسالت مبعوث شده است، کمال و تعالی انسان و جامعه را در مهار شهوات و تربیت نفس برای گام نهادن در مسیر تعالی خلاصه نکرده است؛ هرچند یکی از آثار و پیامدهای مهار نفس، عدم تجاوز به حقوق دیگران و سوءاستفاده نکردن از قدرت نیز می‌باشد. ولی باز به‌طور جداگانه به مباحث مرزدارى از جامعه اسلامی و توجه به موضوعات خطرآفرینی پرداخته و دستورالعمل‌هایی درباره آن داده است. زیرا «انسان در میان موجودات از شرافت و کرامت مخصوص برخوردار است و وظیفه و رسالتی دارد. مسئول تکمیل و تربیت خود و اصلاح جامعه خویش می‌باشد. [در حقیقت] جهان مدرسه انسان است...»<sup>۲</sup>

---

۱- سوره سباء: آیه ۲۸

۲- مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، شهید مطهری: ۱۲-۲۵

آری جامعه‌ای که انسان به‌هر دین و آئینی در آن روزگار عمر را طی می‌کند، مدرسه و خانه‌ی اوست. درس زندگی را می‌آموزد و زندگی می‌کند. در واقع چون انسان موجودی آرمان‌دار و هدفمند و مسئول است، نمی‌تواند به جامعه خود بی‌اعتناء باشد. از این‌رو، دین برای زندگی فردی و اجتماعی انسانها مقرراتی معین و مشخص نموده است؛ و لذا تفکیک امور زندگی فردی و اجتماعی غیرممکن است. و تردیدی نیست این برای **جرثومه‌هایی که به تمامت خواهی قدرت** می‌اندیشند و می‌کوشند به آن دست یابند، مانع خطرآوری است که مقابله با آن، برخورد با **نیروی قوی دینی** است. به همین جهت بوده است که کوشیده‌اند **طرح خائنانه** «جدائی دین از سیاست» را به عنوان «دین امری شخصی و خصوصی» در کنار زندگی خصوصی است، رسمیت داده، همانطور که دین را به تزویر «امر شخصی» از «سیاست» جدا می‌کنند، زندگی خصوصی را از زندگی اجتماعی جدا نموده، فرد را مسئول زندگی شخصی‌اش بدانند. در حقیقت حق مداخله در سرنوشت محیط زندگیش را از او بگیرند.

با مروری به تاریخ بعد از اسلام به دست می‌آید **طرح جداسازی «زندگی خصوصی از اجتماعی»** مانند فتنه «جدائی دین از سیاست» از سوی قدرتمندان و نظریه پردازان وابسته به آنها تبیین و ترویج گردیده؛ و تردیدی نیست در همیشه تاریخ بر آن اصرار خواهند داشت. زیرا همانطور که آمیختگی دین و سیاست حکومت‌داری را برکام سلطه‌جویان مستبد دیکتاتور تلخ‌تر از زهر می‌نماید، احساس

مسئولیت انسان در قبال زندگی اجتماعی خواب و راحت را از آنها سلب می‌کند. و لذا حکومت‌داران کوشیده‌اند طرح تفکیک امور زندگی خصوصی از اجتماعی را عملی سازند، به انسان تفهیم کنند مسئول زندگی خصوصی خویش می‌باشد و حق مداخله در اموری را که به جامعه مربوط می‌شود ندارد. در صورتی که این طرح مانند خصوصی دانستن دین، عرفی و مدنی معرفی کردن سیاست، نه تنها قابل توجیه نیست، بلکه بسیار تناقض‌آمیز و شگفت‌آور است. زیرا مگر امکان دارد خداوند حکیمی که انسان را در انجام دادن ریزترین اعمال زندگیش مسئول دانسته، حتی مورد بازخواست قرار می‌دهد، حوزه گسترده و تأثیرگذار زندگی اجتماعی او را به حال خود رها ساخته، مقرر کند که در این حوزه هیچ هدفی ندارد! به فرموده فقیهی حکیم «دین با زندگی فردی و اجتماعی قرین یکدیگر و تجزیه‌ناپذیرند؛ انسان در دو حوزه زندگی خصوصی و اجتماعی مسئول است و اگر کوتاهی کند باید پاسخگو باشد.»<sup>۱</sup>

پس اگر دینی در قالب یک مکتب، نظام حقوقی آن، همه‌ی عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی انسان اعم از فرهنگ و اقتصاد، سیاست و عرف، حقوق شهروندان هم‌کیش و ناهم‌کیش و... در بر بگیرد و با قوانینی که برای اداره زندگی خصوصی و اجتماعی معین می‌نماید، بهترین نوع سرپرستی خانواده و زمامداری کشوری باشد که کانون‌های زندگی آن را تشکیل می‌دهند، در چنین آئینی که جزا اسلام

۱- ولایت‌نامه آیت‌الله حاج سیدابراهیم میلانی: ۱۱۱

نمی‌تواند باشد، با چه برهان علمی می‌توان انسان را مسئول زندگی خصوصی‌اش دانست و او را نسبت به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند بی‌تفاوت ساخت؟

### با مسلک‌های ساخته‌استعمار

واقعیتی را که به صورت سؤال در آخرین سطور بحث مطرح کردیم، با آنچه ذیلاً می‌آوریم باید فهم کرد. تردیدی نیست با هیچ برهان علمی نمی‌توان انسان را نسبت به سرنوشت جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند بی‌تفاوت ساخت. به همین لحاظ استعمار سلطه‌جو راه فرار از این تنگنای غیرممکن را در مسلک‌سازی شبه‌دینی تشخیص داده است و به این نتیجه رسیده، لازمه این کار چند امر مهم است:

- ۱- از چه رکن اعتقادی دین رایج جامعه مورد نظر استفاده شود.
- ۲- چه کسانی با چه ادعائی می‌توانند راه را برای نفوذ، سپس تسلط او بر سرنوشت ملتی هموار کنند.

عملکرد دین‌سازان حرفه‌ای مربوط به وزارت مستعمرات انگلیس بیان‌کننده این دریافت آنان در ارتباط با موضوع کارساز فوق است. دین را به لحاظ قداستی که دارد، بهترین زادگاه برای شیطنت خود تشخیص داده‌اند. در انتخاب دینی از ادیان، چند مهم می‌بایست در نظر گرفته شود که عملکرد آنان تعریف‌کننده دقتشان به این مهم است.

- ۱- دینی که اصالت آسمانی آن محفوظ مانده باشد؛ زیرا فقط مقررات چنین آئینی مانع مداخله استعمار در سرنوشت آن امت

است. ولذا باید با طرح مذهب علیه مذهب موانع را از سر راه خود بردارند.

۲- امت پیامبر این دین به لحاظ محفوظ ماندن اصالت الهی اش با طرح های استعماری به مخالفت برمی خیزد و شهادت در این جهاد را عزت می داند.

۳- این دین فردا فرد پیروان را مسئول زندگی خصوصی و اجتماعی خود تربیت کرده است.

این مشخصات اسلام، این دین آسمانی را هدف قرار می دهد، زیرا دستکاری هائی که نسبت به تورات و اناجیل صورت گرفته است، راه را برای تسلط سیاست استعمار بر جامعه **یهودی و مسیحی** بی خطر و هموار نموده است. مهم تر مراکز مذهبی این دو دین در خدمت حکومت ها هستند و نیازی به چاره اندیشی جهت بهره کشی از پیروان آنها نیست. مگر **دین مبین اسلام** که اصالتش دستکاری نشده است؛ نه فقط با هر نوع مداخله سودجویانه در زندگی خصوصی و اجتماعی مسلمانان مخالف است، بلکه امت اسلامی را به چنین خصوصیتی در مقابل پیروان سایر ادیان سرافراز نموده، توسط رهبران معصوم و غیر معصوم تربیت شده اند. در حقیقت برخلاف مقامات روحانی **مجوس و یهود و مسیحی** که همیشه در خدمت قلدوران حاکم بر سرنوشت انسان بوده و هستند. **پیشوایان روحانی دین مبین اسلام** خاصه تشیع، چون سدی محکم در برابر تجاوزات حکمرانان جائر ایستاده و می ایستند؛ که بهترین شاهد مقرر کردن یک روز از ایام سال

به نام روز قدس در دفاع از مردم بی پناه فلسطین و پاکسازی آن سرزمین از لوٹ صهیونیسم است. به همین خصوصیت‌های ویژه آئین مقدس اسلام، استعمار در مسأله سلطه بر ملت‌ها، فقط با مقاومت خستگی‌ناپذیر تشیع، روح اسلام ناب محمدی مواجه بود که شیعیان در پی حکم‌نایی از نواب حضرت امام قائم - ارواحنا فداه - با شناخت کامل از مکر و حيله، تزویر و خدعه استعمار، راه‌های نفوذ و تسلط او بر سرنوشت خود را مسدود می‌سازند. و لذا استعمار فزون طلب بیرحم، بل جلاد خون‌آشام، در میان ادیان کنونی فقط و فقط اسلام را مانع رسیدن به مقاصد شوم خود تشخیص داده و طرح مذهب‌سازی در جامعه شیعه و سنی را بهترین وسیله برای به نتیجه رسیدن خود دانسته است.

در جامعه سنی نشین به لحاظ این که اصل امامت ادامه دهنده نبوت نیست، اساس و مبنای مذهب‌سازی بر مبنای تعصب به توحید و یکتاپرستی صورت می‌گیرد؛ که نه فقط راه بیداری این گروه از امت اسلامی را در بازگشت اهل تسنن به امامت مسدود می‌سازد، بلکه به بهانه شرک‌زدائی، می‌تواند آنچه که جامعه دینی را در مقابل طرح‌های اسلام، راست‌قامت نگاه می‌دارد، شرک وانمود کرده، با آن برخورد کند. مسلک وهابیت ساخته انگلیس در راستای تأمین این منظور استعمار به وجود آمد و تاکنون با تخریب اماکن مقدسه جهان اسلام - که تاریخ و شناسنامه آخرین دین آسمانی است - و کشتارهای بیرحمانه از غیروهابیان، خاصه شیعیان سد راه استعمار، خدمتی شایان

به انگلیس نموده است. در تشیع بیش از خصوصیت‌های خاص سلطه و استبدادِ غریبه‌های دینی و طنی آنچه باید مورد توجه قرار می‌گرفت، **نهاد مقتدر مرجعیت شیعه با پشتوانه نیابت کبرای حضرت امام قائم غائب** موجود موعود بود که موظف شده است مقتدرانه در مقابل هر حرکت داخلی و خارجی مخالف با قوانین اسلامی بایستد؛ که خوشبختانه از آغاز غیبت کبری تاکنون چنین مسئولیتی ایفاء شده است. و لذا همانطور که استعمار به نتیجه رسیده، دین مهم‌ترین مانع نفوذ و بهره‌برداری از کشورهای اسلامی است، به این مهم نیز بارور شده که **روحانیت همیشه سرافراز شیعه، به رهبری مرجعیت فقهای نواب دوران غیبت، خطرناک‌ترین خطر برای استعمار است؛ زیرا «شیعیان حکومت را تنها شایسته‌ی عالمان می‌دانند و به سلطان اهمیت کافی نمی‌دهند»<sup>۱</sup> و استعمار فقط به وسیله سلاطین و حکمرانان می‌تواند خود را تأمین کند، نه روحانیت ضد استعمار.**

پی بردن به این واقعیت، استعمار سلطه‌گر را متوجه موقعیت ویژه **مهدویت** می‌نماید. و با اطلاعات تاریخی که در این زمینه کسب کرده است، به این یقین و باور می‌رسد که نیابت امام زمان سرسخت‌ترین مانع پیشرفت او در کشورهای نظیر ایران مسلمان شیعه است و باید از این منصب، مانع‌زدائی را شروع کند. به همین اعتبار سبک عملکرد **مدعیان مهدویت** را که به لحاظ مطالعات ضروری کاملاً با آن آشنائی یافته، با فرق این که ادعای مهدویت تا قبل از صفویه تأمین‌کننده

خواسته فرد مدعی بوده و سازمان‌دهی نشده، به‌چنین ادعائی قیام کرده‌اند. و آنچه که تأمین‌کننده خواست استعمار است باید سازمان‌دهی شود تا برای همیشه در کنار منصب نیابت مرجعیت ولی فقیه حضور داشته باشد و تأمین‌منظور و خواست سلطه‌گران را نماید.

## سبک دین‌سازی

### مقابله‌کننده با مهدویت

مروری بر تاریخ پیدایش فرقه‌ها از صدر اسلام - که بنی‌امیه مشوق و مروج آن بودند - تا کنون، این نتیجه را داده است که در هر زمان معلول شرایط ویژه همان ایام بوده‌اند. امثال معاویه از همان روزگاری که به پیامبر اکرم نزدیک شدند، به این مهم پی بردند زمام امور رهبری جهان اسلام، میراثی است که پیامبر اکرم جز علی بن ابیطالب - سلام‌الله علیهما - کس دیگری را در آن سهیم نمی‌سازد. و لذا در غدیر خم که گروه مخالفان علی - علیه‌السلام - حضور داشتند و نقشه ترور پیامبر اکرم را می‌کشیدند، معاویه فردای تاریخ اسلام را با این صحنه و پشتوانه مرور می‌کرد که امثال او به لحاظ خصوصیت‌های اخلاقی، سیاسی ضداسلامی که دارد، جایگاهی در دستگاه خلافت نخواهد داشت. و همراهانش را به این مهم توجه می‌داد که بعد از نصب علی بن ابیطالب - سلام‌الله علیهما - به مقام امیرالمؤمنینی تا هر زمان که پیامبر اکرم حیات دارند، امر غدیر، در حقیقت مسأله خلافت علی - علیه‌السلام - به عنوان یگانه امیرالمؤمنین واقعی اسلام، نه فقط گوشزد خواهد شد،



بلکه با تعاریف مهم‌تری از ناحیه پیامبر اکرم تأیید می‌شود. و لذا بعد از به رفیق اعلی پیوستن حضرت ختمی مرتبت که جان برکفان نبوت با امامت، در مقابل توطئه و فتنه‌های ضد خلافت، مانند زید بن علی بن الحسین و اسماعیل بن جعفر بن محمد - علیهم السلام - ایستادگی کردند، با طرح **خانانه** تبدیل قیام زیدی و اسماعیلی به دو فرقه ضد اصل امامت که در رأس آن فردی مدعی امامت قرار داده بودند، دو قیام احقاق کننده حقوق امامت اهل بیت - علیهم السلام - را بعد از شهادت زید بن علی و مرگ اسماعیل بن امام صادق - علیه السلام - به صورت دو مسلک مدعی امامت در آوردند. دیری نپائید تحریک کنندگان این خیانت متوجه شدند **مسأله امام تراشی** به لحاظ اینکه منصب امامت امری الهی است و خدای تعالی باید تعیین کننده‌ی آن باشد تا مؤثر افتد، در غیر این صورت امامت **امام بدلی** مشروعیت پیدا نکرده، تأمین منظور نمی‌کند، با شکل دادن **تصوف** طرحی نو در انداختند که به **قطبیت** انجامید و توانست برای بنی امیه کاری بکند.

بی‌خاصیت شدن توطئه‌های ضد امامت موجب گردید، دستگاه حکومتی عده‌ای را مأمور کند در عصر حضرت امام هادی - علیه السلام - با نسبت دادن اموری - که در انحصار خدای تعالی است - به امام، **مسأله غلو**، مخرب قداست امامت را که می‌رفت به طور کلی کهنه شود تجدید کنند. و امامت را به عنوان مدعی اموری که در حیطة قدرت الهی است تضعیف نمایند. ولی برخورد شدید و تند امام

هادی، امام عسکری - سلام الله علیهما - و حضرت امام زمان - ارواحنا فداه - ننگ این توطئه را از معتقدان به اصل امامت برداشت. البته باید توجه داشت این برخورد با امامت، به لحاظ امامی بودن طراحان ماجرای نسبت به امامان - علیهم السلام - با آسیب بیشتری توأم بود؛ زیرا وانمود می شد حتماً ائمه طاهرین - علیهم السلام - در خلوت مطالبی را به زبان آورده اند که علویان تکرار می کنند. به همین لحاظ قرن ها بر آتش آن دمیدند، عالم و جاهل غیر شیعه آن را بهانه ای علیه امامت قرار دادند.

در دوره بعد که آغاز غیبت صغری است، عده ای با نپذیرفتن نیابت نواب خاصه، ادعای «باییت» نمودند؛ این نیز با چند توطئه که از ناحیه مقدسه شرف صدور یافت خنثی شد...

... در دوره ای که کاربرد مقابله قطبیت هم با مخالفت مرجعیت از میان رفت، استعمار سلطه گر با مروری بر تاریخ اسلام تجدید امر غلورا راهی برای جلب نظر مردم نسبت به فردی تشخیص داد که بتواند با تکیه به امامت امر مرجعیت نیابت نواب را تضعیف کند. به این معنا که اخبار معصومین - علیهم السلام - را کفایت کننده از اجتهاد بداند. زیرا **اجتهاد خطرناکترین موقعیت علیه توطئه های تأمین کننده مقاصد استعمار** است. در این برهه از زمان که مصادف با آغاز دوره قاجار و اقتدار مرجعیت شیعه می باشد، **فتحعلی شاه قاجار** برای سلطنت از اعلم علمای وقت اجازه حکمرانی می گیرد **امپراطوری عثمانی** با حمایت از فردی به نام **شیخ احمد احسائی** که به تحریک یا سلیقه شخصی، هر دو

اصل غلو و اخباریگری را تجدید می‌کرد، طرح جدیدی در روند مقابله با اصل مرجعیت نواب امام زمان - ارواحنا فداه - به دست شخص روسی تبار، لکن مجهول‌الهویه به نام **کاظم رشتی** رونق داد.

اما عجیب در این است که احمد احسائی برخلاف روش **غالیان و اخباریون** که راه معرفت به امام را طریق غلو می‌داند و مسأله اجتهاد را با تبعیت از اخباریان تخطئه می‌نماید، چرا «**رکن رابع**» تراشی می‌کند؛ که با غلو و اخباریگری سازش ندارد! زیرا رکن رابع را **نوکر مقرب** امام قائم غائب - ارواحنا فداه - می‌داند که معرفت به او لازمه معرفت به سه رکن امام، پیامبر و خدا می‌باشد؛ در حقیقت با این طرح، خواست استعمار را در تضعیف مرجعیت نواب دوران غیبت کبری با دو کار تأمین می‌کند: اخبار را کفایت کننده اصل اجتهاد می‌داند، و این که با عنوان **ناطق واحد** دادن به رکن رابع - که نوکر مقرب است - نیابت نواب دوران غیبت کبری را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

به هر روی این اقدامات، همه و همه گویای این واقعیت است که امامت از صدر اسلام، یگانه سد و مانع سلطه‌گری حاکمان قلدور بوده و هست. با حضور پدیده استعمار در دوره معاصر ایران که **دین‌سازی** مورد توجه آنها قرار می‌گیرد، در کنار تقویت زیدیه و اسماعیلیه و صوفیه، انجمن‌های سری و **لژهای فراماسونری** که شیخیه هم به آن اضافه شد «**باب**» تراشی که رو به زوال می‌رفت و «**نیابت**» سازی برای امام زمان - ارواحنا فداه - مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ تا استعمار بتواند از طریق مدعیان در ارکان قدرت‌های دینی نفوذ کند. در واقع هم تولید

منابع درآمد برای استعمار نماید، و هم سنت‌زدائی و عرفی‌سازی مناسبات و پیوندهای اجتماعی و فرهنگی کند. مهم‌تر عوامل و عناصر پایداری در برابر فرهنگ بیگانه را شناسائی نموده، تعریف‌های تازه از دین‌داری و دین‌مداری را رسمیت دهد. در نهایت سیطره اقتصادی و فرهنگی بر ایران شیعه، از هدف‌های عمده‌ی استعمار دین‌ساز بود که با تحریک **علی محمد** بزاززاده شیراز، نخست با ادعای «رکن رابع» مسلک شیخیه و سپس «نیابت»، مأموریت خود را در به اجرا درآوردن مصوبه «پیوستگی مردم با عالمان دین را باید کاست و برخی مزدوران را جامه‌ عالمان پوشاند»<sup>۱</sup> آغاز کرد. و آنگاه مراتب ترقی را طی نموده، مدعی «مهدویت» شد.

بعد از مرگ علی محمد بین جانشین او یحیی صبح ازل و برادرش حسینعلی نوری، درگیری شد و استعمار به لحاظ شیطنت‌پذیری نوری او را برای ادامه «باییت» که به «مهدویت» انجامیده بود انتخاب کردند. حسینعلی سخت با سرپیچی از برادرش صبح ازل جانشین باب، ادعای «من یظهره‌اللهی» که علی محمد باب وعده‌ی آمدنش را در بیش از دو هزار سال بعد از مرگ خود داده بود، نمود و تا ادعائی خدائی ترقی کرد.

تراشیدن صنم بر صورت خویش به شکل خود خدا را نقش بستند

۱- «آنگاه اینان همه گونه کار بد انجام دهند تا مردم به هر عالم دینی مشکوک شوند.» (دست‌های ناپیدا: ۶۸)

آغاز رسالهٔ  
سرّ مسلک باب  
در  
مهدویت

## دیباچه

تحقیق در حوادث گذشته و مسائل تاریخی در موفقیت انسان در کشف رموز زندگی و حل مشکلات و رفع موانع تأثیر کلی دارد؛ چه از دریافت علل و عوامل آنها می‌توان طریق صلاح و صواب را یافته و از تجارب پیشینیان و کشف اشتباهات آنها از زیان خود جلوگیری نمود. مورخین گذشته ما، جز نگارش اخبار نظری نداشتند و حتی در صحت و درستی آن هم بررسی ننموده و زحمت تحقیق و تتبع را به خود هموار نمی‌کردند.

امروز در این زمینه، چنانکه باید، دقیق شده‌اند و نگارش قضایا و حوادث تاریخی براسلوبی قرار گرفته که برای دانشمندان و محققین در بررسی‌های تاریخی سرمایه مناسبی باشد. و از این جهت فلسفه تاریخ به نوبه خود ارزشی یافته و شایان دقت و ملاحظه گردیده است. پیروی از این روش، خاصه در تحقیق حال ارباب ادیان و تحولات اعتقادی و دینی بشر و سوانح مذهبی از نظر فلسفه اجتماع و علوم اجتماعی اهمیت زیادی دارد؛ زیرا:

مبانی اعتقادی بشر که مجموعه‌ای از مآثر روحی او را در بردارد، با کلیه امور مربوطه به شئون حیاتی و اجتماعی انسان مرتبط می‌باشد. بدان سان که در هیچ حال و هیچ مورد قابل انفکاک نیست.

**بعضی از زعماء و مبتکرین** خواسته‌اند که حیات اجتماعی را مستقل از شئون دینی و روحی بیارایند و زندگی بشر را از مکتب ارباب ادیان جدا سازند؛ ولی نه تنها در مقصود خود به نتیجه نرسیدند، بلکه به موانع و مشکلاتی برخوردند که با تمام فعالیت و قدرتی که اعمال نموده‌اند، جز زمان کمی روش و نظر آنان پایداری نکرده است. اساس این ارتباط و مبنای **تناسب معنوی که بین زندگی بشر یا مبانی دینی است**، از سازمان دماغی و سیر مدنیت انسانی آب می‌خورد و تحقیق در آن از حوصله این برگ‌ها بیرون است.

قدر متیقنی که از ملاحظه این مقدمات و تشخیص این روابط، مسلم گردیده این است که سیر مذاهب و دواعی [سبب‌ها و انگیزه‌های] دینی در شئون مختلفه بشری مؤثر بوده و در شمار طرقی است که برای تعدیل زندگی اجتماعی و اصلاح اغلب نواقص گیتی باید مورد دقت قرار گیرد. لذا ما نیز ناگزیر از مطالعه و بررسی در تاریخ ارباب ادیان و سیر دیانت‌های دنیا هستیم.

اگر به ترجمه حال یک مربی بشر و پیغمبری چنانکه بوده، توجه و عنایت داشته باشیم و سیر اعتقادی او و اتباعش را به دیده دقت بنگریم، بهتر می‌توانیم از تأثیر افکار خرافی رهائی یافته و از خطر توقف و انحطاط برهیم.

من خود مورخ نیستم و در صدد هم نبوده‌ام که در مطالعه تاریخ، صفحاتی بر ذخائر خود بیفزایم.

به سبب تربیت اولیه و رشد یافتن در مکتب دینی، در خلال تحقیق خود در چگونگی زندگی و به دست آوردن روشی که بدان خوشنود و خوشحال باشم، تحقیق و مطالعه می‌کردم و از مقدماتی که در دست داشتم و به تبعیت افرادی که به خوبی شهرت یافته و در گفته خود استوار بودند، این مرحله را می‌پیمودم.

از آشنائی به مبانی فکری و روش زندگی محیط خود و جامعه شرقی و بررسی به جغرافیای زندگی کشورهایی که به تقدم و پیشروی شهرتی یافته‌اند، همین قدر فهمیدم: حیات اجتماعی کنونی در هیچ یک از کشورها برنظمی قرار ندارد و از حد اعتدال به در است.

**زندگی فعلی** از حیات خانوادگی گرفته تا دیگر شئون اجتماعی، محتاج به اصلاح و تجدیدنظر است. و هنوز قرون زیادی باید که **ارباب نظر بیاندیشند و از اندیشه خود برگ‌ها سازند** تا بتوانند سازمان عملی پدید آورند که امید خوشی و نیکوئی از آن به یقین باشد و عدالت و شادی پیرایه زندگی بشر شود و عالم از غم و اندوه و رنج و الم نجات یابد.

در همان کشورهایی که مصداق پیشرفت و برتری شناخته شده‌اند، از هر جهت ناامنی و بی‌نظمی حکومت کرده، و فغان و ناله تمام طبقات و شکوه و زاری مردم آنها، **حاکمی از کمال نقص و لزوم اصلاح است.**



البته در تمام اين بررسي‌ها توجه به اوضاع اجتماعي جامعه‌اي كه افتخار عضويت آن را دارم و حالات مردمی كه با هم جامع اعتقادی و دينی داريم، بيشتر مورد نظر من بوده؛ و از همين رو علاقه‌مند شده‌ام روش و نظری كه از بررسي‌ها و قدرت استعداد خویش به دست آورده‌ام، در رسائلی به نام آئين راستی پرداخته سازم و در موقع خود به انتشار آن مبادرت ورزم.

از نکاتی كه تا درجه‌اي به اهميت آن بايد توجه داشت، اين است كه در كشورهاي شرقي، شئون دينی بيش از همه جا در مسائل اجتماعي ذي دخل بوده و مؤثر است.

چنانكه در ادوار مختلفه از تاريخ زندگي آنها ترقی و تنزل، انحطاط و پيشرفت، وقفه و ضعف شئون اجتماعي آنها هميشه با سير مذهبي و تحولات اعتقادی توأم بوده.

در سابق، هرزعيم [پيشوا] و مصلح بشري، وقتی به اجراي منويات خود موفق شده كه نقشه خویش را در لباس دين عرضه نموده، يا از عناوين دينی بهره‌اي داشته.

از طرفی تمام ارباب تعدی و عناصر فاسد و ماجراجو، پيوسته از مباني اعتقادی جامعه استفاده کرده و معتقدات خرافي آنها را بهانه نظر خود نموده و وسيله اجراي مشتبهات<sup>۱</sup> خویش قرار دادند.

**پيشرفت سياست‌هاي استعماری در كشورهاي شرقي هم تا درجه‌اي**

۱- آرزو کرده شده، خواسته شده

از طریقه نفوذ و غلبه بردستگاه روحانیت<sup>۱</sup> و استفاده از معتقدات مردم بوده.

و به طور کلی هر سستی و فتوری که دست داده، نخستین مرحله نتایج مستقیم غلبه افکار خرافی<sup>۲</sup> و اصولی است که در کسوت دین، اساس معتقدات ملل شرقی را تشکیل داده است.

و نظر به علل تاریخی و عوامل طبیعی و جغرافیائی، تا درجه های جامعه شرقی در روش دینی مستعد بوده، به حدی که اغلب زعماء و ارباب حکومت در منتهای جور و تعدی، خود را وجهه رب النوعی داده و تقاضای ستایش و پرستش را داشتند. و همیشه هوس و میل آنها در هدف قبول قرار گرفته، و حتی بیش از حد تقاضای آنها استقبال می شد.

در آئین راستی، توضیح نموده ایم که **اساس تربیت اسلام و تعلیمات بی پیرایه آن** از مبانی مهمه مدنیت فعلی بشر و از ذخائر گرانبھائی است که روزی مایه تأمین سعادت و خوشی خواهد شد.

ولی مختصر دقت و توجهی مسلم می دارد که آئین امروزه و روش فرق اسلامی و آنچه بدان معتقد و اسیرند، با تعالیم اولیة اسلام سازشی ندارد؛ بلکه مجموع افکار خرافی است که از بقایای معتقدات

۱- تردیدی نیست روحانیت اسلام برخلاف یهود و مجوس و مسیحی همیشه با سیاست های استعماری برخورد نموده است.

۲- البته با این تذکر افکار خرافی به وسیله ایادی استعمار وارد دین اسلام شده است. تا راه نفوذ استعمار بر جامعه اسلامی را هموار سازد.

ادوار جاهلیت و میراث دیگران است که به مرور افزوده شده و موالیدی به دست داده، و هم اکنون آن را از روی وهم و به غلط، آئین اسلام می خوانیم.

سستی این اعتقادات و خرافات آنها به قسمی است که اغلب با معتقدات ضروری اسلام تباین [تفاوت] دارد و منافی با اساس این دین است. و حال آنکه قدر متیقن تعلیمات اولیه اسلامی، همان است که مایه موفقیت معتقدین آن از هر جهت و در هر طرف گردیده، و موجی از آن شالوده یک تمدن عالی را طراحی نمود.

اساس تعلیمات اولیه اسلام و مبانی آن را در آئین راستی توضیح نموده ایم و از دقت به آن و توجه به معتقدات امروزه ملل اسلامی، توان فهمید که روش کنونی و مبانی اعتقادی مسلمین با گفتار شارع آن سازگاری ندارد. و مجموع عادات و معتقدات ما نمونه ای از خرافات سایر ملل یا افکار خاصه زعمای فرق و مدعیان روحانیت بوده.

اغلب امور فرعی و غیرمرتبط به دین، و یا عناوین مجهولی سبب کشمکش و جدال شده و قرن ها مایه جنگ و قتال گردیده، و فرقی عدیده ای پدید آورده که هریک در مبانی و اصول با یکدیگر تعارض دارند.

در تحقیق شخصیت معنوی پیغمبر اسلام و موقعیت صحابه و اولاد او و تعیین خلیفه و وصی آنها، دامنه گفتگو به جایی رسید که میلیون ها نفوس مسلمین در میدان کارزار، معرض هلاک آمدند.

گرچه سیر مدنیت و تحول اوضاع گیتی و توجه بشر به وجهه

اقتصادی زندگی، قدری از خشونت این روش کاسته و عصبیت جاهلانه را محدود ساخته، معهذاً رسوخ پاره‌ای اعتقادات یا سوء تعبیر و نقص تشخیص در بعضی موارد، مقدمه غفلت و مایه توقف و انحطاط شده، و فرق مختلفه را از سیر و حرکت باز داشته است.

چنانچه از جمله مسائل ایمانی و اعتقاد بعضی فرق اسلامی کیفیت ایمان به سعادت نهائی بشر و غایه مدنیت انسانی و فراهم آمدن آن به دست کسی است که همه چشم به راه آن هستند است و هریک این موعود و منتظر خود را در لباسی آورده و به کیفیتی در انتظار اویند.

اغلب عنوان مشترک آن موعود را مهدی دانسته، و منتظرند تا او بیاید و دنیا را به عدل و داد بیاراید و منتظرین خود را خلعت کمال بخشد و بشر را از ظلمت جهل و گمراهی برهاند.

برخی هم براین عقیده شده که هیچ روزی بشر بی رهبر و رهنما نتواند بود، و هرزمان آن کسی که از وجهه معنوی، ارباب طلب را دستگیری می‌کند مهدی باشد.

فرقی که به شخص خاصی نظر دارند، مشهور آنها به شرح زیرین است:

(۱). کوبیه - اتباع محمد حنیفه<sup>۱</sup> - اینان معتقدند که ابن حنیفه زنده

---

۱- فرزند علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - مادرش خوله حنیفه است که به آن شهرت یافته، بسیار دلیر بود، از پهلوانی‌ها و دلاوری‌های او در جنگ جمل و

بوده و از مردم رخساره بپوشیده. در پرده غیبت به سر برده، تا او را از ساحت الهی آگهی برسد و در مقام قیام برآید و دنیا را به خیر و سعادت رساند. از پس مرگ او هنوز در انتظار جلوۀ اویند.

(۲). مغیره - اتباع مغیره بن سعید العجلی<sup>۱</sup> - اینان معتقدند که مهدی موعود، محمد بن عبدالله بن الحسن باشد.

(۳) باطنیه و اسماعیلیه - این گروه - محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر را صاحب زمان و مهدی موعود دانند و در انتظار او باشند.

(۴) موحدین - این جمعیت در شمال افریقا بوده و هستند، و عبدالله محمد بن تومرث<sup>۲</sup> را ولی قائم پندارند.

---

← صفین گزارش هائی در دست است. او مردی عالم و پرهیزکار بود. مختار ثقفی به ادعای نمایندگی از سوی او به خونخواهی امام حسین - علیه السلام - قیام کرد. (اعلام زرکلی: ۲۷۰/۶ + ریحانة الادب: ۴۷۴/۷ + تحفة الاحباء فی نوادر آثار الاصحاب حاج شیخ عباس قمی: ۴۵۸)

۱- متکلم و رأس فرقه مزبور معروف به و صاف. وی از غلّاء مجسمه بود می گفت خدا به صورت مردی است که تاجی بر سر دارد و تعداد اعضای او ۲۸ عضو - به تعداد حروف الفبا - است او به الوهیت علی - علیه السلام - قائل بود. او به امامت محمد نفس زکیه اعتقاد داشت و بعد از او ادعای پیغمبری کرد. در زمان حکومت خالد بن عبدالله قبری در کوفه خروج کرد. به فرمان خالد او را بردار زدند و پنج تن از پیروان اصلی او را در آتش سوزاندند. (اعلام زرکلی: ۳۵۵/۵ + ریحانة الادب، محمد علی مدرسی خیابانی: ۳۵۵/۵ و انساب سمعانی)

۲- محمد بن عبدالله مضمودی هرغی معروف به ابن تومرث - ۴۸۵، ۵۲۴ قمری - فقیه، زاهد ملقب به مهدی الموحدین و امغاز (= رئیس به زیان بربری) از قبیله هرغه که نسب خود را به امام حسن بن علی - سلام الله علیهما - می رساندند در

و اما شیعیان اثنی عشری مذهب به اوصیاء دوازده گانه پیروی دارند و معتقدند که امام دوازدهم فرزند امام حسن عسگری - علیه السلام - در حیات بوده و در همین کسوت بشری می گذراند و در انتظار امر الهی است که قیام نماید و عرصه گیتی را به عدل و داد بیاراید و تعلیمات اسلام را در مرحله عمل آورد.

از قرن دوم هجرت هم، افرادی به داعیه مهدویت قیام کردند و هر یک طرحی آراسته و گروهی گرد آورده و اساسی ریخته و فرقه ممتازی ساختند و بار تازه ای از خرافات بر اعتقادات مردم افزودند. از آن جمله عبیدالله - محمد بن عبدالله<sup>۱</sup> مؤسس فاطمین مصر. حسن صباح<sup>۲</sup>. داعی باطنیه. امام احمد قادیانی<sup>۳</sup>. مهدی سودانی<sup>۴</sup>.

← کشور مغرب (مراکش) در شهر مهدیه سکونت گزید و در اوائل قرن ششم هجری دولت بزرگی به نام دولت «عبدالمومن» تشکیل داد.

۱- از تبار اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام - در نسب او اختلاف زیاد است. وی در کوفه یا در سلمیه واقع در سوریه متولد شد. در سلمیه می زیست تا اینکه ابو عبدالله شیعی از سوی پدر عبیدالله برای دعوت فاطمی به مغرب گسیل شده بود. عبیدالله را به آن دیار فراخواند و بعد از مرگ او در سال ۲۹۷ با عبیدالله محمد بن عبدالله بیعت کرد. پس از ۲۴ سال حکومت در سال ۳۲۲ درگذشت (اعلام زرکلی: ۱۹۷/۲، تحفة الاحیاء: ۲۹۸)

۲- حسن بن صباح بن علی، نظریه پرداز اسماعیلی نزاری که در مرو به دنیا آمد به یاری احمد بن عکاش رهبر اسماعیلیان اصفهان برخاست به مصر رفت، مستنصر فاطمی او را گرامی داشته، مأمور تبلیغ اسماعیلیه شد. در آخر عمر بعد از متولی شدن بر قلعه الموت در آنجا مستقر گردید. اسماعیلیه هند به نام آقاخان عقائد خود را به او منتسب می دانند. جانشینان او به دست هلاکوخان منقرض شدند. (اعلام زرکلی: ۱۹۳/۲)

محمد علی باب<sup>۵</sup> را باید به‌شمار آورد که هریک منشأ فسادى شدند و آثار سوء و نتایج خطرآمیز اغلب آنها هنوز محسوس است.

از طرفی معتقدین به مذهب تشیع که اکثریت توده ایرانی را تشکیل می‌دهد، تحت تأثیر تربیت مفاخر و بزرگان شیعه که در مقابل ماجراجویان وابسته ایستاده‌اند. در مقابل آنان که با فرقه‌سازی توهم ظهور کمال را رواج داده و متأسفانه می‌دهند. با هر نوع خمودگی که

۳- غلام احمد بن مرتضی، متولد قادیان در ایالت پنجاب که زبان فارسی و عربی را به‌خوبی و استادانه می‌دانست در ۴۰ سالگی کتاب براهین احمدیه را نوشت در ۵۵ سالگی مدعی شد که وحی الهی بر او نازل می‌شود بعد از مدتی خود را مسیح و حضرت مهدی - روحی فداه - خواند. پیروان او به قادیانیه یا احمدیه معروفند. جهاد با شمیر را نهی کرد. عقاید قادیانی از طرف علمای اسلامی مردود شمرده شده است. نامبرده که در سال ۱۲۵۵ متولد شده بود، در سال ۱۳۲۶ درگذشت و در قادیان دفن شد.

۴- محمد احمد بن عبدالله رهبر سیاسی دینی سودان که قیام او در وضع زندگی و سیاسی سودان تأثیری عمیق و پایدار برجای گذاشت. او در خانواده‌ای از سادات حسینی ساکن در جزیره‌ای از توابع دنقله به دنیا آمد؛ چون پدرش فقیه بود شخصاً تحصیل او را به‌عهده گرفت. بعد از ۱۲ سالگی و فراگیری قرآن و فقه و تفسیر به تصوف گرایش پیدا کرد. دارای مرید شد با پیوستن عبدالله تعایشی از روساء قبایل بقاره قدرتش فزونی یافت. در سال ۱۲۹۸ خود را مهدی خواند. رثوف پاشا والی مصری سودان از پیشرفت او وحشت کرد. او را به خرطوم احضار کرد، نرفت. به‌هنگام مرگ عبدالله تعایشی را جانشین خود کرد و به‌مرض آبله مُرد.

۵- بزاززاده اهل شیراز، شاگرد کاظم رشتی رئیس وقت شیخیه که به تحریک گینیاز دالگورکی جاسوس روس تزار مدعی بابیت شد. بازگشت فتنه ازلیه و بهائیه به او می‌باشد.

بدترین خطر است به ترویج معارف بلند و آسمانی تشیع پرداخته، و خود را از هر نوع جنبش و حرکتی در قرون عدیده بازداشتند. و حتی اغلب زعماء و پیشوایان آنها مردم را از تکالیف اولیه و وظائف نوعیه خود هم به انتظار قیام و اقدام آن موعود بازداشتند.

در روزگاری که چرخ‌های تمدن بشری با سرعتی عظیم در حرکت آمده، و هرافتاده و مانده‌ای را در زیر دندان‌های خود از پای درآورده، ما در حال توقف و سکوت گذرانندیم و به انتظار فرج موعود، عمر و وقت خود را به بطلالت گذرانندیم.

هرزمینه اصلاحی پیش آمدینا مصلحی اندیشه نیکی به خاطر آورد و در مقام اظهار شد، او را به تیر تهمت و نسبت کفر از میدان بیرون کرده و فدائی ساختیم.

بیگانگان هم در اجرای مقاصد خود، اغلب از این وجهه اعتقادی مردم و معتقدات خرافی آنها استفاده کرده، آن را وسیله اجرای منویات خود ساختند. و آنانی که این نکته بدانستند، چون سهامت گفتار نداشتند و یا برای فداکاری تن نمی‌دادند، از ترس ستیزه مردم برکناری شدند و به معرکه نیامدند.

اکنون که فروغ تمدن، عالم را روشنی داده و بر حسب اقتضا عوامل طبیعت و اجتماع وسیله ساز شده، سزاوار باشد که به جهات غفلت و سستی، اندیشه نموده و در صدد رفع اشتباه و جبران گذشته برائیم.

نکته‌ای که مرا به امر **مهدویت** متوجه ساخت و در تحقیق اساس آن دقیق نموده، عملیات طرفداران **باب** و آثار فاسده القآت آنان بود.



در موقعی که به کیفیت گفتار و دعوت اینان آشنا شدم و به آثار علی محمد باب و بها و الواح او سابقه یافتم، مسلم شد که صاحبان این دعوت و مبتکرین آن را بنیان علمی نبوده و اساسی ایمانی هم نداشته‌اند؛ بلکه زعمای آن، تحت تعلیمات و به‌راهنمایی یک دستگاه مخصوصی ابراز فعالیت می‌کردند.

کتاب معروف ادوارد براون<sup>۱</sup> و کاغذ معذرت‌آمیز [توبه‌نامه] باب به ناصرالدین میرزا که عین آن در آن کتاب گراور شده، و مطالعه دیگر کتب آنها کاشف این معنی است.

از طرفی پیشرفت مسلک باب در آغاز در حوزه و مناطقی بوده که از حومه دعوت دور بوده و داعیانی گذر نکرده بودند. (قسمت شمال شرق) که می‌رساند مجریان نقشه انتشار مسلک، بدون نظر و مشورت باب اقدام نموده، و کوشش می‌کردند. و از تتبع در تاریخ انتشار عقیده باب به دست می‌آید که طرفداران باب در ابتدا از طرف کارمندان دولت روس حمایت می‌شدند. و پس از چندی از عنوان بهاء و معتقدین آن [بهائیان] بدین سان حمایت می‌شد. و بابیان، [پیروان علی محمد باب] مطرود شده و مبعوض گشته و مورد رنج و آسیب حکومت وقت قرار گرفتند.

۱- ادوارد براون - ۸۱۶۲، ۱۹۲۶ میلادی - خاورشناس و پزشک انگلیسی مؤلف کتاب‌های «تاریخ ادبیات ایران» و «یک سال در میان ایرانیان» و «طب اسلامی» و ترجمه تصحیح و مقدمه کتاب «نقطه الکاف» میرزا جانی کاشانی بابی. و چون ثابت کرده بود یحیی صبح ازل جانشینی علی محمد باب است از سوی حسینعلی نوری تکفیر شد.

**بہائیان** علاوه بر اغتشاش افکار و اخلاق عمومی در انقلابات ایران و در فعالیت **جاسوسی بیگانگان**، ذی دخل بودند و در اختلال نظم عمومی مؤثر شدند.

اینها عواملی بود که هر بیننده دقیق را به کشف رموز آن علاقه‌مند می‌ساخت. چنانچه خوانندگان ما از مطالعه قسمت اخیر این کتاب خواهند یافت.

به هر جهت من بر آن سر شدم که با اشاره مختصری از سابقه اختلاف و تفرقه مسلمین و بیان فرق مهمه آن، مبنای عقیده **مهدویت** را مورد نظر قرار داده و نتایج آن را اشاره کنم؛ تا دوستان و علاقه‌مندان بدانند خرابی کار از کجا بوده و منشاء اشتباه چیست. و در نتیجه سوء روش و اثرات زیان‌آور این اقلیت‌های فاسده راه یافته، و هم‌کیشان خود را از اندیشه غلط رهانیده، به شاهراه هدایت و عمل بیارند. شاید بتوان کم‌کم آب رفته را به جوی آورده، و بر اساس تعلیمات اولیه اسلام و معارف حقیقی بشر، افرادی که از وجهه معنوی نیرومند باشند آماده کرده، و ارباب کمال را ظهور روشنی و پیدایش عصر مهدی [امام قائم غائب موجود موعود ارواحنا فداه] و وصول کمال نزدیک‌تر گردد.

### حدّ کمال در ادیان

از مطالعه کتب ارباب ادیان، یک معنی جامع و مشترکی به دست می‌آید که همگی مردم را به یک حقیقت مطلق و کمال محض دعوت کردند و آن را اساس صلح و خوبی و منبع سعادت و نیکی قرار دادند.

مجموع نظامات و مقررات هر آئینی براین بوده که مردم را با اصول مناسبی به خوبی و عدالت نزدیک کرده و از زشتی و تیرگی برهانند. همگی از علم و دانش تقدیر نموده، و بشر را بدان متوجه ساختند. عقل را مقدس شمرده، و تبعیت آن را مقبول و واجب دانسته‌اند. خوبی و نیکی کردن را همه از طرق کمال، بلکه طریق منحصر سعادت قرار داده و بشر را به محبت و نیکی خوانده‌اند.

همگی در این فکر بودند که جامعه انسانی به سعادت و روشنی برسد. و نزاع و تیرگی برود و زنگ ملال از رخسار بشر زدوده شود. باید افراد در مدارج ترقی و کمال به درجه‌ای پیش روند تا به خصائص و صفاتی که برای مبداء کمال تعریف نموده و نسبت داده‌اند متصف شده، و این تشابه را نزدیکی به خدا و وصول به حق و دریافت کمال نام نهادند.

هریک از ارباب ادیان، مردمی را به حق دعوت نموده، و برای سیر نفوس در مسیر سعادت و کمال، آئینی ابتکار نموده یا اعلام داشته و آن را طریق موفقیت و پیشرفت قرار دادند.

مع‌هذا در ذیل دعوت و گفتار خود، فهمانده‌اند که این قدم‌ها نهایت روشنی نیست و این دستور، درس آخر نباشد؛ چون دستگاه عالم وسیع است و کمال را حدی نیست. پس خود را برای درس مهمتر و اثری برجسته و نمایان‌تر آماده سازید.

هریک، امت خود را به ظهوری بهتر و جلوه‌ای زیباتر بشارت داده، و آنها را برآن داشته‌اند که بکوشند و با مرکب عمل پیش روند تا

استعداد دریافت و قبول تعالیم مهمتری را بیابند. و معلم عالی مقام و مردی بزرگتر را زیارت کنند.

لذا اگر سیر ادیان را به دیده دقت نگریم، تفاوت تعلیمات آنها با مدارج ترقی مدنیت بشر هم آهنگ است.

**هر پیغمبری مُصَدِّقِ کَفْتارِ قَبْلِ خُودِ بُوْدِه،** و از تجلیات بعد خویش بشارت داده.

چنانچه در آخر **تُورَات** وارد است: «دیگر چون موسی از بنی اسرائیل پیغمبری بر نمی خیزد.»

در سفر پنجم آیه ۱۸ فرماید: «پیغمبری از نزدیکان شما از برادران شما برمی انگیزد برای شما خدای شما، به سوی او بشوید.»

در اسفار مختلفه تورا در مورد وعده به اولاد اسحاق<sup>۱</sup> و ابراهیم<sup>۲</sup> و اسماعیل<sup>۳</sup>، و بزرگ شدن آنها آیات زیادی است. در موردی فرماید:

۱- اسحاق بن ابراهیم - اوایل قرن ۱۸ قبل از میلاد - فرزند ابراهیم خلیل از ساده، پدر یعقوب و عیصو، نیای بنی اسرائیل که گفته اند ۱۸۰ سال عمر یافت.

۲- ابراهیم خلیل - علیه السلام - پدر مؤمنان نیای بنی اسرائیل و عرب مُستعربه وی در حدود دو هزار سال پیش از میلاد مسیح در قریه اور واقع در شرق بابل متولد شد و در سال ۱۸۰ قبل از میلاد به مصر و فلسطین سفر کرد و ۱۲۰ سالگی مأمور شد با کمک پسرش اسماعیل کعبه را بنا کرد. در ۱۷۰ سالگی وفات یافت.

۳- پیامبر خدا فرزند پسر بزرگ ابراهیم خلیل - علیه السلام - از هاجر از نسل سام بن نوح معروف به ذبیح الله، هنگامی که کودک بود همراه مادرش هاجر در حدود ۲۷۹۳ سال پیش از هجرت به مکه آمد و با پدرش در بنای کعبه کمک کرد. بعد از وفات مادرش با زنی از قوم جَزهَم ازدواج کرد صاحب ۱۲ فرزند شد. در مکه وفات یافت و در حَجْرِ نَزْدِیْکِ قَبْرِ مَادَرَشِ بَه خَاکِ سَپَرْدِه شَد.

کلام خدا خواهد رسید از کوه سینا<sup>۱</sup> و درخشید از کوه سبیر و فروزان شد از کوه قاران<sup>۲</sup> و با او خواهد بود هزاران هزار مقدسان و در دست او خواهد بود شریعت آتشین.

در کتاب اشعیای پیغمبر فصل ۲۴ وارد است: «اینک بنده من، تکیه می‌دهم او را. راضی است جانم. می‌دهم الهام خود را به او. طوایف بیرون آورد، فریاد نکند، بلند نکند. نه بشنوند به آنها، از خود خرد شده را نشکند. وقتی که کتان نیم‌سوز خاموش نکند به راستی بیرون آورده، حکم را ضعیف نشنود. تعجیل نکند. نگریزد تا بنهد در زمین شریعت خود را. و به شریعت او جزیره‌ها هم امیدوار باشند.

یعنی: کسی خواهد آمد که خداوند او را بنده مخصوص خود گردانیده و او را تمکین داده، به او متکی باشد. از هر جهت از خدا راضی باشد. بر او روح القدس آید. شریعتی عام باشد و بر همه طوایف عالم باشد. قوه غضب بر او مستولی نباشد. ضعیفان را پایمال نکند. صاحب طریقه راست باشد. ضعیف هم نگردد و در گفتار احکام تعجیل نکند. تا شریعت خود را اعلام نکند نرود، و از میدان بیرون نشود.

در کتاب اصقیای نبی فصل ۳ آیه ۱۶ وارد است: «آن وقت بگردانم

۱- در شمار خاوری مصر که از صحرای شرقیه مصر به وسیله کانال سوئز جدا می‌شود. کوه طور یا جبل موسی در آن واقع شده است که به لحاظ نام صحرای سینا کوه سینا هم گفته‌اند.

۲- نام یکی از کوه‌های مکه که در تورات هم مذکور است.

برقوم‌های پاکیزه لب، که بخوانند همه به نام خداوند عبادت کنند  
جملگی به یک دوش.»

در این آیه از اتحاد کل و وحدت عمومی بشر که غایهٔ آمال ارباب  
کمال و صلحای گیتی است، اخبار نموده.

کتاب **حقوق پیغمبر**، از کتب عتیق، پس از فصل مناجات و شکایت  
از ظلم ظالمان در درگاه خدا، در مقام اخبار از بعد گوید: «بنویس و  
واضح بنویس بر لوحی که واضح باشد از این جهت که آسان باشد  
بر خواننده خواندن آن، که در وعده پیغمبری هست که از انجام سخن  
گوید. دروغ نگوید. اگر دیر کند، امیدوار باش به آمدن آن. که البته  
آمدنی است. و دیر نمی‌کند. هر که با او مقاومت کند، جانش او را  
شایسته نباشد. و خوبان به سبب ایمان به او زندگی کنند.

از این بشارت‌ها در کتب همهٔ انبیا بود. همهٔ امارات، خوشی و  
نیکوئی و وعدهٔ به سعادت و کمال باشد.

غایهٔ نظر همه این بوده که تیرگی و ظلمت در گیتی پایدار نباشد و  
اساس خلقت بر خیر و نیکوئی قرار دارد. باید کوشید و به حیلۀ خوبی  
زینت گرفت و دنیا را به نیکی رساند و رایت صلح و سعادت را بر کاخ  
دنیا برافراشت.

هر روزی که می‌گذرد سلطۀ عقل افزونی یابد و بشر به غلبۀ عقل  
نزدیک‌تر شود.

هر مربی که آمده، مرتبه‌ای بالاتر و برتر را در نظر داشته.

همه در هر حال انتظار بهبودی و بهی داشتند، و در هر آن در پی رفع

خستگی و ملال بودند. این انتظار بهبودی و طلب خیر، مطلوب و منتظر همه ارباب کمال و مربیان بشر بوده، و صعود در مدارج کمال و خوشی مورد انتظار همه آنها. و هر رهبر و رهنمائی که در مدارج عالی تربیت و کمال، امام بشر باشد و در کمال عقل و علم رهنمای انسانی گردد، مهدی موعود است.

بزرگان ادیان از امت خود خواسته‌اند که به انتظار نزدیکی عصر مهدی فداکاری نمایند. و خود را به زیور عقل و دانش بیارایند تا ظهور کمال مطلق و سعادت عمومی نزدیک شود و وجهه عالم خدائی گردد و همه در خیر و نیکی و کمال و سعادت غوطه خورند.

این امید بهبودی و طلب خیر و انتظار سعادت کلی که مورد نظر ارباب ادیان بوده، با سیر تکامل در تمام شئون مادی و معنوی بشر متناسب، و با نوامیس خلقت و طبیعت هم‌آهنگ است.

قوانین مکشوفه طبیعت که علمای طبیعی در مشاهده تحولات ماده و تغییرات عناصر وجود خاصه ذی‌حیوة یافته‌اند و مدارجی که تمدن بشر و زندگی اجتماعی پیموده، این مدعا را ثابت و موجه می‌سازد؛ چه: مسلم شده که

**همه موجودات در حرکت‌اند.**

**هر حرکت با پیشرفت و توسعه ملازمه دارد.**

**لذت و خوشی موجودات در این پیشرفت و طلب کمال و نزدیکی**

به آن است.

**حد کمال عدالت است.**

**درک استراحت و خوشی** در این حالت است و لذت مستمر در این مرحله به دست آید.

**ارباب نظر** در این معنی، هر یک اصطلاحی داشته، و هر کدام به زبان خود این معنی را اشاره کرده‌اند.

**پس دعوت** به خیر و سعادت و کمال و انتظار بهبودی و سعی در بهی، روش و اسلوب ساده هر صاحب نظری است.

و چون اختلاف سطح افراد در شئون علمی و تربیتی امر مسلمی است و هر روز در هر مرحله، فردی ممتازتر باشد، و **نبوغ افراد ممتاز محور تشخیص سیر کمال باشد**، لذا اخبار از فرد کامل یا ظهور نابغه متناسب با هر عصر و زمان امری عادی بوده و قابل قبول است.

این معنی امید بهبودی و **قیام ناجی** و ظهور رهبر کمال در کمون [مشترک] اعتقادات و افکار تمام توده‌های ملل از اعصار قدیمه بوده، و در قرون جدیده هم به صورت‌های دیگر باقی مانده و هر روز به صورت خاصی و شکلی تازه ظاهر شده.

خاصه افراد و اقوامی که در عذاب بوده یا اسیر غم و اندوه شدند یا در چنگال کابوس ظلم و تعدی دچار گردیدند، اینان همیشه در مزرعه آرزوهای خود تخم امیدی کاشته و انتظار ثمر و بهره آن را داشتند.

این معنی خود **داعی فطرت** بر طلب روشنی و کمال و حصول عدالت و امنیت مطلق است. و همین نظر است که **هر قومی موعودی را منتظر است؛ چنانچه:**



۱- **برهمنان** از دیرزمانی براین عقیده هستند که در آخر زمان «ویشنو» ظهور کند و براسب سفیدی سوار شود و شمشیر آتشین بردست گرفته و مخالفین را خواهد کشت و دنیا همگی برهنه شود و به این سعادت رسد.

۲- **ساکنین** جزایر انگلستان از چندین قرن آرزومند و منتظرند «آرثور» که در جزیره آوالون سکونت دارد، روزی ظاهر شود و نژاد ساکسون را در دنیا غلبه دهد و آقائی و سیادت گیتی نصیب آنها گردد.

۳- **اهالی صربستان** انتظار ظهور «مارکو کرایویچ» را داشتند.

۴- **نژاد اسلاو<sup>۱</sup>**، معتقد بودند که از مشرق یک نفر ظاهر شود و تمام قبائل اسلاو را متحد سازد و بر دنیا مسلط گرداند.

پطر کبیر در نقشه استعماری خود، پیش بینی کرده بود که از این فکر اسلاوها استفاده کرده، بر بالکان بتازد.

۵- **نژاد ژرمن** معتقد بودند که یک نفر فاتح از طوایف آنها قیام کند. و ژرمن را بر دنیا حکومت دهد و در اوایل قرن نوزدهم آن قیام را نزدیک می دانستند.

البته سیاست خانواده **هوهنزلون<sup>۲</sup>** از این فکر استفاده می کرد.

۶- **ایرانیان باستان** معتقد بودند که «گرازاسپه» پهلوان تاریخی آنها

۱- نژاد اسلاو منظور گروه بزرگی از قوم های سفیدپوست بومی اروپای شرقی، شامل دولت های اوگرانیها، بلغارها، صربها، لهستانیها، اسلاواها هستند.

۲- هوهنزلون سلسله ای از فرمانروایان آلمانی (۱۴۱۵-۱۹۱۸ میلادی) که با شکست آلمان در جنگ جهانی اول آخرین شاه آن ویلهلم استعفا داد.

زنده است و در کابل خوابیده و صد هزار فرشته او را پاسبانی می‌کنند تا روزی که بیدار شود و قیام نماید.

۷- گروهی دیگر از ایرانیان در این پندار بودند که **کیخسرو** پس از تنظیم کشور و استوار ساختن شالوده فرمانروائی، **دیهم شاهنشاهی** به فرزند خود داده و به کوهستان رفت؛ در آنجا آرمیده تا روزی ظاهر شود و اهریمنان را از گیتی براند.

۸- در میان مسلمین هر فرقه‌ای به موعودی انتظار دارد.

کریّه و کیسانیه عقیده دارند **محمد حنفیه**<sup>۱</sup> زنده و در پشت پرده غیب است. حتی بعضی برای او مقر و مکانی پنداشته بودند.

مغیره معتقدند که **محمد بن عبدالله بن حسن بن علی مهدی** موعود است و نمرده و هم‌چنان زیست نموده تا امر خدا صادر شود و او ظاهر گردد.

۹- بعضی از فرق **اسماعیلیه درباره محمد بن اسماعیل**<sup>۲</sup> این چنین معتقدند.

---

۱- فرزند علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - است که مادرش حنفیه بود. وی دلیر و شجاع بود و در رکاب پدرش جنگ‌های جمل و صفین جنگید. مختار ثقفی به ادعای نمایندگی او به خونخواهی امام حسین - علیه السلام - قیام کرد. در مدینه از دنیا رفت فرقه کیسانیه معتقدند او در کوه رضوان اقامت دارد و یک روز به اراده خدا ظهور می‌کند. (اعلام زرکلی: ۲۷۰ + تحفة الاحباء: ۴۵۸ + ریحانة الادب: ۴۸۴/۷)

۲- فرزند امام صادق - علیه السلام - است.

۱۰- بعضی از موحدین درباره **عبدالله بن محمد بن تومرث**<sup>۱</sup> چنین دعا کنند.

توده شیعی مذهببان در مورد فرزند امام حسن عسکری - علیه السلام - برای عقیده باشند.

**ولی منورین و طبقات رشید** اغلب فرق اسلامی، یک عقیده و نظر مشترکی دارند، بدین سان که گویند چون سیر تمدن بشری بر تکامل است و **بقاء بدون کمال محال** باشد، لذا جماعتی که بر محور کمال استوار نباشد و از اقتضای نظم و معنویت دور شود، باقی نماند؛ و فقط موجود کامل و قوی پایدار بماند و ناگزیر روزی صحنه گیتی مهد کمال گردد. و چون **تعالیم اسلام را کاملترین نمونه کمال بشری و آخرین طریقه پیشرفت در سیر سعادت دانسته اند**، لذا هر طالب کمالی را با حقیقت دین اسلام منطبق دانسته و هر روشی را که بر کمال استوار باشد، نمونه‌ای از تعالیم اسلامی دانند.

و چون در گفتار شارع اسلام و ائمه دین عصر کمال و سعادت کلی بشر به عصر مهدی تعبیر شده و مقتدای تکامل در عصر کمال را مهدی نام نهاده‌اند، لذا هر کس در طلب کمال فداکاری کند و به روش فداکاری پیش رود، او را از اصحاب مهدی و عضو مجتمع اسلامی شمارند و در شمار منتظرین و طالبان حقیقت به شمار آورده، نام او را در صفحه سالکین و پیش‌آهنگان قافله حقیقت طلبان ثبت کنند.

[بدون این که نیازی به بررسی و تحقیق پیرامون این نوع اعتقادات

باشد باید به مهمی توجه داشت که پیرامون ادیان یا مسلک‌ها خواسته یا نخواستہ معتقد به منجی هستند که خواهد آمد و هر کدام برای او نام و نشانی می‌شناسد. در حقیقت اصل انتظار را به صورت اعتقاد دینی و مسلکی زنده نگاه داشته‌اند. از عدل و داد در ایام ظهور سخن گفته‌اند ولی از تعداد منجی‌ها که در لسان امت پیامبران و اقوال صاحب مسلک گفته شده سخنی ندارند جز اسلام. که با کلماتی ترسیمی از وضعیت آن روز ارائه داده‌اند. امام صادق - علیه السلام - به مفضل: در تفسیر آیه مبارکه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»<sup>۱</sup> فرموده‌اند: «ای مفضل به خدا قسم او اختلاف را که در میان ملت‌ها و دین آنها است برطرف می‌کند به طوری که جز یک دین نماند همان گونه که خداوند بلندمرتبه فرموده «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»<sup>۲</sup> در واقع دین یکی خواهد بود و منجی نیز یکی.

علی بن عقبه نیز از پدرش نقل کرده: «هنگامی که قائم - صلوات الله علیه - قیام کند اهل هر دینی به اسلام گرایش پیدا کند و به آن ایمان آورد.»<sup>۴</sup> در حقیقت جز یک دین باقی نماند که آن هم به فرموده امام باقر

۱- سورة انفال: آیه ۳۹

۲- سورة آل عمران: آیه ۱۹ + آیه ۸۵ همان سوره

۳- کافی: ۳۴/۱ ح ۱۹ + بحار الانوار: ۱۵۵/۵۱ ح ۱۱ + وافی: ۴۱۴/۲ ح ۱۴ +

الزام الناصب: ۲۶۹/۱ + غیبة نعمانی: ۱۷۰ ح ۲ + اثبات الهداه: ۵۳۴/۳ ح ۴۷۵

۴- الارشاد مفید: ۴۱۲ + بحار الانوار: ۳۳۸/۵۲ ح ۸۳ + اعلام الوری: ۶۴۲ +

کشف الغمه: ۴۶۵/۲

- عليه السلام - «حَتَّى لَا يَبْقَى إِلَّا دِينُ مُحَمَّدٍ»<sup>۱</sup>

### اسلام و انتظار فرج

ما در رسائلی که به نام آئین راستی نگاشته‌ایم، توضیح نموده‌ایم که اسلام دین عقل و علم است و بنای آن بر خیر و خوبی است؛ خیر مطلق و بی‌انتهای.

دعوت اسلام بر توحید است که از آن آزادی و محبت به نوع نتیجه دهد.

مجموع آیات قرآن تعلیم فضیلت است، و دعوت به فکر و ذکر و مطالعه و تحقیق، و توجه به اسرار وجود و کمال خلقت. مجموع عبادات و تکالیف اسلامی عمل در طریق خیر و عدالت یا «تقوی» است.

گفتار و آثار مربیان اسلام و صحابه پیغمبر و معلمین این آئین و ائمه عالی‌مقام همه بر این زمینه و بناست.

در اسلام مایه فضل و بزرگی خرد و دانش است و پایه برتری بر «تقوی».

هر کس را به میزان خرد مکلف و مسئول دانسته. در حقیقت و به عبارتی ساده، شریعت اسلام شریعت عقل است.

از اینجاست که پیغمبر اسلام، عقل را رسول باطن خوانده و عقل را موجود اول یا اول صادر از مقام قرب می‌داند.

---

۱- الغیبة شیخ طوسی: ۴۷۴ ح ۴۹۶ + بحار الانوار: ۲۹۱/۵۲ ح ۳۴

و اعمال و عبادات همه روش و اسلوبی برای ظهور قوه متصرفه و عقل انسانی است که نماینده حد اعتدال و نظم در کلیه شئون فکری و اخلاقی و اجتماعی می باشد.

اسلام حد کمال بشری و غایه پیشرفت را به کمال مطلق و فضیلت کلی منتهی دانسته که سعادت غیرمتناهی باشد.

اسلام برای نژاد و قبیله مخصوصی مزیت خاصی نداند. همه افراد بشر را پرتوی از جلوه حقیقت دانسته، همه را مستعد قبول کمال و نیل به سعادت می داند.

اخبار و احادیث وارده از پیشوایان دین و مذهب، همه مؤید این مراتب است.

در تمام فرق اولیه اسلام تقلید در اصول دین و مبانی اعتقادی حرام است. [لکن می باید در تحقیق و تفحص و یادگیری جهات گوناگون شاگردی عالمان شیعی را نمایند تا گرفتار لغویات دیگران که کم هم نیستند نشوند.]<sup>۱</sup>

تمام افراد مکلف باشند هر یک به قدر وسع و طاقت خود در پی تحقیق شوند و از طریق نظر و تتبع به مبادی اعتقادی آشنا شوند و بدون دلیل قوی را نپذیرند.

چون در اصول واقف شدند، و طوق قبول برگردن نهادند، باید فروع جزئی و جزئی احکام تکلیفی را از آنکه خبره شناخته شده و به علم و عمل ممتاز باشند، بپذیرند. و از آراء عقلا و فتاوی علما که

---

۱- مسائل روز، مرحوم آیت الله العظمی حاج سیدابراهیم میلانی: ۷۲

خوبی و درستی و صحت آنها آزموده شده، تبعیت نمایند.  
 لذا انکار یا تصدیق به امور و مسائلی که در شمار اصول دین نباشد  
 و اعتقاد و ایمان به آن ضروری نیست، مورد خدشه و یا ایراد نتواند  
 بود و در شئون فردی و اجتماعی مسلمین اثری نخواهد داشت.  
 یک بحث نظری - محققین از علماء برای استنباط وظایف و فروع  
 تکلیفی چهار مبنا در نظر گرفته‌اند که اساس حقوق اسلامی هم  
 بر آنست:

۱- کتاب ۲- سنت ۳- اجماع ۴- عقل.

۱- کتاب، قرآن است که اوامر و نواهی وارده در آن لازم‌الاتباع  
 است.

۲- سنت - که عمل و سیره پیغمبر در هر مورد و یا به نظر امامیه  
 عمل پیغمبر و معصوم - ائمه دوازده گانه - است. آنچه حکمی  
 منصوص در مورد آن نباشد، روش عملی ائمه دین ملاک نظر و اساس  
 عمل است.

۳- اجماع - وفاق و اتفاق عموم علماء در حکمی از احکام یا فرعی  
 از فروع باشد.

۴- عقل - تبعیت از ضرورت عقل و احکام ضروری آن باشد. یعنی  
 هر جا که عقل معتدل در امری حکومت کند، اقتضای حکم عقل  
 رعایت شود و ملاک نظر و عمل قرار گیرد. احکام عقلیه در کتب  
 مبسوطه مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است؛ ولی در مورد هریک از  
 ادله اربعه محققین به اشکالی برخورده‌اند که خلاصه و کلی آن این

است:

۱- قرآن گرچه مسلم الصدور است و نزول آن بر پیغمبر از هیچ وجه و جهت قابل تردید نباشد، ولی ظنی الدلاله باشد؛ یعنی دلالت الفاظ بر معانی مقصوده آن در تمام موارد برای خوانندگان مسلم و یکسان نباشد و در نزد هر کس بر نظر او معنی خاصی داشته و نتیجه مخصوصی به دست می آورد؛ و گرنه خلاف در بین نمی شد و اختلافی رخ نمی نمود.

لذا کسی نتواند حکم قطعی از آیه ای به دست آرد که مقبول تمام معتقدین به قرآن باشد.

۲- تشخیص سنن به روایت است و از طریق اخبار.

با تمام کوشش و سعی که در تتبع احوال رواة و موضوع اخبار شده، باز کمتر به موضوعی برخوردند که مقبول تمام فرق باشد.

۳- حصول اجماع را به معنی خاص، هیچ کس قابل احتمال نداند؛ لذا اجماع محصل و منقول و عناوین دیگر در نظر گرفته اند که بر هر یک اعتراضاتی وارد است.

۴- عقل بشر هنوز در مرحله ای از ظهور و کمال نرسیده که احکامش قاطع و سطح مخالف نداشته باشد. و میزان مشترکی هم به دست نیامده تا اساس تبعیت عامه معتقدین گردد.

بدین جهت است که مسلم شده، اصابت به حکم واقعی نفس الامری ممکن نباشد؛ و اکتفاء به گمان باید. و قدر متقینی که از نتیجه تتبع و دریافت انسانی به دست آید، اساس تکلیف و ملاک عمل



باشد.

لذا ظن و گمان حجة باشد؛ که اساس فتاوی و آراء اجتهادی است. آن هم در امور تکلیفی و فرعی.

و در اصول و مبادی دین به تقلید یا استنباط شرعی نتوان تبعیت نمود.

لذا آنچه از طرف شارع دین مورد دعوت و اعلام نبوده و اساس دین مقرر نشده، قبول و ایمان به آن الزامی نباشد و منکر آن قابل طعن و خدشه نگردد.

البته لازمه کمال و انصاف هر متدین و سالک، آن است که بدانچه باور نمود و یقین حاصل نمود، مؤمن باشد و محترم شمارد. و حتی اموری را که محتمل و مظنون دانست، و ظن او در شئون عمومی ضرری نداشته باشد، تبعیت کند و رعایت نماید.

مبانی ایمانی هر فردی که با مقدمات نظری و از طریق جستجو و تحقیق به دست آورده، شایان ستایش و تقدیس است.

ولی نباید آن دیگر را که بدان مبادی آشنا نبوده و آن راه را نپیموده، یا مقدماتی که در دست دارد برای عقیده و اعتقاد خاصی مساعد نباشد، او را مؤاخذ و مسئول دانسته و مطرود و معاقب<sup>۱</sup> نماید.

از این جا می یابیم که در روزگار گذشته نیز تهمت آمیز کفر و زندقه از هر دستی که بیرون می آمده، به هر هدفی که نشانه داشته، اساسش جهل و غفلت بوده؛ یا مقدمه خودخواهی و شیطننت. و در نتیجه اگر

هدف هم به مورد بوده، چون گویندگان حسن نیت نداشته‌اند، برگشت آن‌شان خودشان شدند و خود را از پا درآوردند.

### مذهب تشیع یا طریقه امامیه و اثنی‌عشریه

تشیع در حقیقت یکی از شعب رافضی است. ولی لحاظ اعتدال روش و مبنای علمی که در تمام شئون اخلاقی و اعتقادی دارد، اهمیت خاصی یافته و از دیگر فرق ممتاز شده. در اساس مذهب تشیع و اصول و مبانی اعتقادی آن، عقاید خرافی کمتر دیده می‌شود. [باید توجه داد همان مقدار هم که دیده می‌شود، از جمله دشمنی‌های مخالفان با تشیع بوده است].

علمای شیعه معتقدات پاک و صحیح هر یک از فرق را مقدس شمرده و تبعیت می‌کنند. و افکار موهومه و بی‌اساس آنها را طرد می‌نمایند.

**امامیه معتقد به دوازده امام هستند که علی و یازده فرزندش را امام می‌نامند.** و به همین لحاظ است که ارباب تشیع را امامیه گویند.

اساس این تسمیه بدان جهت است که شیعی مذهب **قائمة دیانت را امام دانسته و بدون وجود امام قوامی تصور نکنند.** بلکه وجود امام را از نوامیس حتمی نظم حیات بشری و تبعیت از امام را واجب و معارضه با او را کفر دانند.

از همان قرن اول و دوم هجری در این عقیده و مذهب، افرادی منسلک [داخل گردیده] پای‌بند شده و پیروی نموده‌اند؛ که تحقیق در

شخصیت هریک از آنها مورد نظر محققین از علماء بوده و از وجهه علمی و اخلاقی و کمال معنوی در شمار نوابغ دنیا به شمار می‌روند. علمای اولیه امامیه، همان محدثین و روای اخبار بودند که کم‌کم همت گماشتند اخبار وارده را مبوب نموده و در تمام موارد احتیاجات عمومی و در کلیه شئون زندگی طرحی آغاز و بر اصول و مبادی دینی و گفتار ائمه مبتنی ساختند.

ولی در حقیقت مبنای اولیه فقه شیعه و طرح اساسی سازمان دینی آن از شیخ مفید و دو تربیت شده ممتاز او سیدمرتضی و سیدرضی شده، که هر دو برادر بودند.

در همان اواخر قرن اول هجری، در نقاط مختلفه کشورهای اسلام خاصه ایران، در زوایا افراد معتدلی بودند که به خاندان علی بدون شائبه ایمان داشته و از وجهه علمی و اخلاقی تبعیت می‌کردند و در مشکلات زندگی بدانها مراجعه داشتند و هرچندی یک نفر را برای کسب دستور و پرسش مسائل و حل معضلات نزد امام حاضر خود می‌فرستادند.

و با آنکه اغلب ائمه شیعه تحت نظر یا در حبس و یا ممنوع از معاشرت و خلطه بودند، مع‌هذا ربط آنها با شیعیان و خواص محفوظ بود.

در ایران مراکز خاصی محل شیعیان بود؛ چون قم و سبزوار. دوستی خاندان علی در نتیجه متاعب وارده و ظهور آثار علمیه و اخلاقی آنها، در ملل مختلفه اسلامی روز به روز نمو می‌داشت و چون از طرف عمال خلافت پیوسته در محو آثارشان با تمام قوا ابراز

فعالیت می‌شد، لذا اثر این عمل و نائثره این حرارت در خفا توسعه می‌یافت.

**حکومت آل بویه** که یک سلطنت با جلال و آبروی ایرانی بود، سبب اعلام مذهب تشیع و ظهور آن گردید.

خاندان بویه از سلاطین علم دوست و معتدل، و کشور آبادکن بودند و از دوستان خاندان علی و معتقدین به مذهب شیعه به‌شمار می‌روند.

از این موقع کم‌کم جنگ‌های مذهبی شروع شد.

زیرا مخالفین برای مطامع خویش مانعی در پیش دیدند و مبانی اعتقادی مذهب تشیع برپایه و اصولی استوار بود که با دستگاه خلافت و عمال جور فرصت تبه‌کاری و استدامه<sup>۱</sup> به اعمال و رفتار را نمی‌داد و مردم را ملزم به اطاعت و تبعیت از بدی ننموده، بلکه به نافرمانی و طغیان داعی بود.

ظهور علماء و فلاسفه مهم، و بنیان علمی که اساس معتقدات مذهب تشیع گردید، و آثار علمی که نتیجه ظهور این اسلوب و روش می‌باشد، سبب استحکام و قوام واقعی آن شده، و تا آنجا که این اسلوب دوام داشت توسعه یافت؛ و از آن وقت که وقفه و رکودی پیش آمد، متوقف گردید.

**علمای شیعه در شئون دینی و ادله فقهی و تحقیق در امور، ادله عقلی**

---

۱- همیشه بودن، همیشه داشتن

را وارد ساخته و از این جهت از سایر فرق اسلامی ممتازند. زیرا دیگران به آنچه به نقل رسیده تسلیم شدند و خود را مجاز در تجاوز نمی دیدند. ولی علمای شیعه به مبانی عقلی گرویدند. و حتی هرچه از نقل با مسلمیات عقل معارض بود آن را مطرود ساختند.

این روش مقدمه توسعه تحقیق در تمام شعب احکام و فقه اسلامی شده، و شالوده عظیم حقوق عالیة اسلامی طرح شد که مورد استفاده محققین دنیا در مبانی حقوق گردیده.

**اساس تحقیقات علمای شیعه** در مبادی اعتقادی، با مشرب معتزله وفاق نزدیکی دارد؛ ولی از پیرایه های خرافی آنها به دور است و اینان قدری عمیق تر شدند و با ابتکار علم کلام، فلسفه را با دین ممزوج کرده و در تطبیق مبانی دینی با حقایق علمی پرداختند.

ولی مشرب فقهای خاص با سایر از محققین علماء اختلافی دارد و این امر بدان جهت است که این دسته از فقها با آنکه در ظاهر از طریق تفقه و اجتهاد پیش رفته اند، ولی در معنی رکود و وقفه یافته اند.

اگر ظاهراً در مبانی نظر خود به دلیل مقید بودند، ولی در پذیرفتن آراء مستدل قبلی را کد مانده اند. و در حقیقت عمقی نداشته و بدین جهت اغلب اسیر نظرات محدود یا افکار خرافی شدند.

و چون توده معتقدین بیش از هرچه با این طبقه ربط داشته اند، به حال توقف و غفلت باقی مانده و از تربیت دینی و علمی محروم شده و باز به پیرایه های موهوم و اعتقادات خرافی که از هر جهت بنا مبانی دینی تباین دارد اسیر گردیده، و به فساد و بدبختی نزدیک و

طریق انحطاط پیمودند.

از این لحاظ در اغلب موارد محققین علماء و متفکرین از ترس فقها و مزاحمت توده از افشاء و انتشار نظرات خود بیم داشتند. و اگر شناخته می‌شدند مورد معارضه و طعن قرار گرفته، حتی بیم خطر در پیش بود.

**اعتقاد به امامت -** امامیه گویند به جهاتی که بعث انبیاء لازم آمده، و خداوند برای تربیت و راهنمایی بشر مشعل‌های هدایت روشن و افرادی را در کسوت پیغمبری مبعوث فرمود تا نوع انسانی را از تنگنای ظلمت طبیعت و جهل به شاهراه عقل و وجهه خدائی رساند. به همان جهات لازم باشد که پس از هر پیغمبری، افرادی از وجهه اخلاق و علم، وصی آنها باشند تا تعالیم او را نشر دهند و مردم را به مبانی گفتار و روش آن پیغمبر آشنا سازند. و این چنین افرادی باید نمونه علمی و عملی آن پیغمبر بوده و در گفتار و رفتار خود از هر قسمت مشابه او باشند. و اگر چنین نشود، بعثت آن پیغمبر بیهوده باشد؛ زیرا یک قرن و مدتی کم برای رسوخ مردم در تعالیم پیغمبری کافی نباشد، و به زودی به کجی برگردند و قوام آن دین بگسلد.

**علمای شیعه** بر این زمینه کتاب‌ها نوشتند و صدها دلیل اقامه نمودند. کتاب الفین علامه ص نمونه‌ای از آنهاست که محتوی دو هزار دلیل است. ائمه شیعه که خود را محق در دعوت و حائز این مقام می‌دانستند، بر این زمینه اساس دعوت را قرار داده و خواص از صحابه و دُعاة آنها هم بر این اساس مردم را بدین روش دعوت می‌نمودند.

هشام بن حکم از صحابه خاص و مؤمنین واقعی جعفر بن محمد (ع) است و از تربیت شدگان مکتب علمی او می باشد؛ در این مورد، در جواب زندیقی گوید:

پس از آنکه ثابت شد عالم را خالق و صانعی عالی مقام است، که از هر موجودی برتر و بالاتر، و چون یافتیم خلق را دسترسی به او ممکن نباشد و نتوانند او را به مشاهده دید و به ملامسه [لمس کردن] یافت و به مفاوضه<sup>۱</sup> با او مواجهه شد، لذا لازم آید که او سفیرانی در بشر بگمارد تا اسرار خلقت را بیاموزند و نیک و بد را به مردم یاد دهند. و موجبات بقاء را بگویند و اوامر و نواهی را به خلق رسانند. این سفیران انبیاء باشند که از مردم برگزیده شوند.

آنان مردمی حکیم باشند که بر حکمت و دانش مبعوث شوند و با آنکه چون مردم باشد، ولی در معنی برتری دارند؛ زیرا به حکمت الهی مؤید شده اند.

در این مورد از آنچه پیغمبران در هر عصر و زمان گفته و رسانده اند، و از دلائل و براهینی که آورده اند، مسلم گردیده که دنیا هیچ روزی از حجت خالی نماند.

حجت کسی است که او را حد دانش در پایه ای است که صدق گفتار پیغمبر را برساند و عدالت او محرز باشد.

از ابی عبدالله جعفر بن محمد (ع):

---

۱- با هم برابری کردن در امری، شریک بودن و برابر بودن با هم، رأی خود را برای یکدیگر بیان کردن

خداوند برتر از آن است که او را توان شناخت. بلکه مخلوق به او شناخته شود. هر که آگه شد که او را خداوندی است، داند که او را لطف و سخط باشد، لذا باید مورد رضا و سخط را یافت؛ ناگزیر باید پیمبرانی آیند و حجت باشند.

پیغمبر خدا حجت بوده و از بعد او قرآن باشد.

همه فرق از زندیق و قدری به قرآن نسبت جویند، و هر که گوید آن را داند و یا هر یک گویند که ندانیم، پس حجتی باید که آن را فهمیده و بگوید.

دیگر مورد فرماید: باید همیشه در زمین حجتی باشد که حلال و حرام را شناسد و مردم را به راه خدا رهنمون گردد.<sup>۱</sup>

از طریق علی بن ابراهیم: خدا دنیا را بدون عالم نگذارد. و اگر عالمی نباشد، حق از باطل تمیز داده نشود.<sup>۲</sup>

خدا برتر از آن است که دنیا را بدون امام عادل بگذارد.<sup>۳</sup>

حضرت علی (ع) فرموده: خدایا تو برتر از آنی که زمین را از حجت خود دور بداری.<sup>۴</sup>

---

۱- اصول کافی: ۱۷۸/۱ + غیبت نعمانی: ۱۳۸ + بحار الانوار: ۴۱/۲۳ (از امام صادق علیه السلام)

۲- اصول کافی: ۱۷۸/۱ + غیبت نعمانی: ۱۳۸ + بحار الانوار: ۳۶/۲۳ + کمال الدین: ۲۰۳ (از امام صادق و امام باقر علیه السلام)

۳- اصول کافی: ۱۷۸/۱ + الحکم الزاهرة: ۱۰۹ به نقل از اثبات الهداة: ۱۱۱/۱

۴- بحار الانوار: ۵۵/۲۳ + غیبت نعمانی: ۱۳۷ + اصول کافی: ۳۳۵/۱ + نهج الخطابه: ۷۰/۱ (از علی امیر المؤمنین علیه السلام)



ابی جعفر (ع) فرماید: از آن وقت که خدا آدم را بیافرید، زمین از امامی که مردم را به خدا خواند خالی نبود و آن امام حجت خدا بر مردم است و دنیا بدون امام باقی نماند.<sup>۱</sup> اگر در زمین نماند مردمی جز دو تن، یکی از آن دو امام باشد.<sup>۲</sup>

از جمله گفتار ائمه است:

۱- شناسائی خدا، اقرار به وحدانیت و تصدیق به رسالت پیغمبر و تبعیت از او و ائمه او باشد.<sup>۳</sup>

۲- بنده مؤمن آن باشد که خدا و رسول خدا و امام خود را بشناسد و خدمت امام خویش تشریف حاصل کند.<sup>۴</sup>

۳- هر که خدا و رسول را تبعیت دارد، باید از ما تبعیت کند.<sup>۵</sup>

۴- اطاعت امام فرض و واجب است.<sup>۶</sup>

۵- امام کسی است که مصداق آیه «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» باشد.<sup>۷</sup>

۱- اصول کافی: ۱/۱۷۹ + غیبت نعمانی: ۱۳۸ + بحار الانوار: ۲۳/۲۳ (از امام باقر)

۲- بحار الانوار: ۲۳/۵۲ + علل الشرایع: ۱/۱۹۷ + اصول کافی: ۱/۱۷۹ (امام صادق علیه السلام)

۳- روایت از امام باقر - علیه السلام - در اصول کافی: ۱/۱۸۰ + بحار الانوار: ۵۷/۲۷

۴- از امام باقر و امام صادق (اصول کافی: ۱/۱۸۰ + الحیة: ۱/۲۴۷)

۵- از امام باقر - علیه السلام - در اصول کافی: ۱/۱۸۱

۶- از امام صادق - علیه السلام - اصول کافی: ۱/۱۸۷

۷- از امام صادق - علیه السلام - اصول کافی: ۱/۱۸۲ + بحار الانوار: ۱۰/۱۵۵

۶- امام آن باشد که مورد اشاره آیه «يَخَافُونَ يَوْمًا يَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ» گردد.<sup>۱</sup>

۷- ما قومی هستیم که خدا اطاعت ما را واجب نموده و انفال [غنائم جنگی] و صفو مال [اشیاء نفیس جنگی] از ماست. ما را سخون در علم هستیم.<sup>۲</sup>

۸- دوستی ما ایمان و بغض ما کفر است.<sup>۳</sup>

۹- اطاعت اوصیاء پیغمبر واجب است.<sup>۴</sup>

۱۰- قول خدا در «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ أُولِي الْأَمْرِ» مائیم.<sup>۵</sup>

۱۱- «إِنَّا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۶</sup> در مورد ماست.<sup>۷</sup>

۱۲- به دلیل آیه «إِنَّا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»<sup>۸</sup> هر قومی را امامی باید.<sup>۹</sup>

به هر جهت کتب مفصل از مضامین این چنین اخبار قابل دسترسی

---

۱- از امام صادق - علیه السلام - اصول کافی: ۱۸۲/۱ + بحار الانوار: ۳۲۶/۲۳

۲- از امام صادق - علیه السلام - اصول کافی: ۱۸۶/۱ + بحار الانوار: ۱۹۴/۲۳

۳- از امام صادق - علیه السلام - بحار الانوار: ۲۶۸/۲۳ + اصول کافی: ۱۸۸/۱

۴- از امام صادق - علیه السلام - : ۱۸۹/۱ + بحار الانوار: ۳۰۰/۲۳

۵- سورة نساء: ۵۹ - سورة مائده: آیه ۵۵

۷- از امام صادق - علیه السلام - در اصول کافی: ۱۸۷/۱ + بحار الانوار: ۲۳۱/۲۵

۸- سورة رعد: آیه ۷

۹- از امام صادق - علیه السلام - در اصول کافی: ۱۹۲/۱ + بحار الانوار: ۲۷۹/۲

همه باشد.

**صفات امام -** امامیه صفات زیاد و مزایای مهمی برای امام لازم دانند که اهم آنها بدین شرح است:

۱- امام باید مردی باشد که او را در علم و اخلاق نظیری نباشد.

۲- فضائل او ذاتی، و غیرکسی باشد.

۳- غرائز فطری او در هر مورد به حد اعتدال و کمال باشد.

۴- امام باید در شئون علمی و ظهور فضیلت در حدی باشد که علماء در مقام آن حیران مانند. و دیده ارباب بصیرت خیره شود. و حکماء در کشف دقائق گرفتار و حقایق علوم آنها محتاج به تعمق و فکر باشند. و ادبا از بیان فضیلت او عاجز گردند.

۵- امام باید معدن تقوی و تقدس باشد. تمام مآثر زهد بدون شائبه ریا هویدا بوده و علم و عبادت شعار همیشگی او باشد.

۶- امام باید از حقایق همه ادیان و از مضامین همه کتب گذشته آگهی داشته باشد. و چون جعفر بن محمد و علی بن موسی الضا - علیه السلام - با هر صاحب کتابی به زیان و کتاب او گفتگو نماید.

۷- امام باید در جواب هر پرسشی آماده باشد، و از غیب گفتار نماید. یعنی عالم به مغیبات باشد. و هر چه را بخواهد، بداند. هر چه از حلال و حرام را آگهی داشته و حدود الهی را خود اقامه کند. و مردم را به حکمت و موعظه نیکو به خدا و حقیقت رهنمائی نماید. و وجود او نماینده عظمت و معنای اسلام باشد.

هر کس بدین صفات ممتاز باشد، او را سزد که دعوی امامت کند و

مردم را واجب باشد که از او تبعیت کرده و پیروی نمایند. و چون از جهتی منقصتی در او هویدا بوده یا جامع نباشد، در این دعوا کاذب بوده، او را شیطانی دانند و به صورت انسان که در پی گمراهی و اضلال نفوس باشد. دوری و بیزاری از او واجب و تبعیت از چنین شیطانی با تاریکی و جهالت و گمراهی و ضلالت توأم باشد.

این است که امامیه معتقد باشند امام، مردم را از تاریکی جهل برهاند و افق تیره عالم را به نور معرفت و توحید روشن سازد.

در این ظلمتکده گیتی، امام چون ماه تابنده، چراغ فروزنده و نور بالارونده و ستاره هدایت کننده باشند.

امام، تشنگان وادی هدایت را شربت گوارا بخشد و افسردگان جهالت را چراغ هدایت گردد.

امام، چون ابر بهاری قلوب مستعده را ثمر بخشد و چون آفتاب، مردم سرد شده را حرارت دهد.

بیچارگان را چون مونس و رفیق باشد و مردم را چون پدری مهربان و برادری شفیق.

امام به زیور علم و حلم و لباس تقوی مردم را بیاراید و از عیب جهل و گناه صافی سازد و خلاصی بخشد.

پس هر که را این اثر نباشد، رهبری نتواند و پیروی از او به بیچارگی و افسردگی رسد و از سعادت بازدارد.

امامیه معتقدند که علی و یازده فرزندش - علیهم السلام - دارای تمام صفات و خصائص لازمه امامت بوده، بلکه از مشاهده حالات و

اطوار آنها و ایمان به شخصیت حقیقی آنان به این نکته توجه کرده‌اند که باید امام دارای این خصائص و کمالات پیش گفته باشد.

اثمه دوازده گانه‌ی شیعه و امامیه به شرح زیر است:

**۱- علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما -** پسر عم پیغمبر و داماد او، در سال سی ام از عام الفیل تولد یافت و در شب ۱۹ رمضان سال چهل بعثت در محراب عبادت به شهادت رسید. سی سال پس از پیغمبر حیات داشت. مادرش فاطمه بنت اسد - سلام الله علیها - بن هاشم بن عبدمناف بود. لذا علی از دو طرف هاشمی بود.

مادرش هم اول زنی بود [به اتفاق حضرت خدیجه - سلام الله علیها - مشرف به اسلام شد و هم اول زنی بود] که پس از هجرت پیغمبر از مکه به مدینه هجرت نمود. شخصیت علی - علیه السلام - نظر اغلب متفکرین دنیا را به خود متوجه ساخته و بدون نظر به جهت دینی، مورد مطالعه قرار گرفته. و از غرائب افرادی است که در بشر ظاهر شده. و مورد حدس و ظنون زیاد قرار گرفته؛ در حدی که عده‌ای خدایش خوانده و از وجهه ربوبی او را پرستیدند.

من در یکی از رسائل خود به نام «مکتب علی» مختصری از اخلاق و شخصیت حضرتش را توضیح نموده‌ام.

**۲- حسن بن علی - علیه السلام -** در سال سوم هجرت تولد یافت در ۴۹ وفات کرد و مسموم شده بود. ۴۷ سال عمر او بود. سه مرتبه تمام اموال خود را به فقرا تقسیم کرد. بیست مرتبه پیاده به حج رفت. مادرش فاطمه بنت رسول الله بود.

**۳- حسین بن علی - علیه السلام -** از فاطمه - سلام الله علیها - در سال سوم هجری تولد یافت و در ۵۷ سالگی در سنه ۶۱ هجری به وضع اسف انگیزی که هنوز هر شنونده‌ای را ملول و غمگین می‌کند، در راه حق و آزادی و دفاع از مظلوم کشته شد.

**۴- علی بن الحسین - علیه السلام -** در سنه ۳۸ هجری تولد یافت و در ۵۹ رحلت نمود. مادرش سلامه بنت یزدجرد، شاه ایران. علی بن الحسین در اول عمر اسیر غم‌های پدر و مصیبت شهادت و اسارت بود، بقیه عمر به عبادت و پرهیزکاری گذراند.

در حال مرگ بیهوش شد. چون به هوش آمد چند سوره قرآن بخواند و این بگفت:

سپاس خدائی راست که به وعده خود وفا نمود و ما را وارث خود گردانید و از بهشت به ما نصیبی داده تا هر آنچه خواهیم بیابیم. چقدر نیکو است مزد عمل کنندگان!

در این موقع روحش پرواز نمود.

ادعیه و مناجات‌های او منبع توحید و معارف الهی و دقایق و نکات علمی است که قسمتی در صحیفه‌ای به نام صحیفه سجادیه در دست است.

**۵- محمد بن علی - علیه السلام -** که او را محمد باقر گویند. مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی بود.

حضرت محمد باقر در معارف الهی و مشکلات توحید و احکام تکلیفی، طرف پرسش و سؤال مردم بود و تحقیقات و افاضات او

باقی است و صحابه او از خواص رواة و محدثین می باشند.

عصر این امام و فرزندش جعفر بن محمد رونق علمی و تربیتی دین اسلام و مذهب تشیع است.

**۶- جعفر بن محمد - علیه السلام -** در سال ۸۳ تولد یافت و پس از ۸۵ سال در سنه ۴۸ وفات نمود. مادرش ام قروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر<sup>۱</sup> است. جعفر بن محمد را به واسطه تجلیات علمی و ظهور کمالات عدیده، از حد بشری بالاتر دانستند که در پیش اشاره نمودیم. عصر این امام به واسطه فراغت مختصر از مزاحمت عمال جور، دوره تعلیم و تربیت بود؛ که در حقیقت سرچشمه تعالیم محققین اولیه اسلام را از حوزه درس و مکتب علمی این امام توان یافت. اخبار و احادیث وارده از این امام و پدرش در مسائل توحیدی و بیان اسرار خلقت و معارف الهی و تحقیق در شئون زندگی و حیاتی مردم بسیار بوده و موضوع تحقیق محققین از علماء می باشد. افرادی چون هشام بن حکم<sup>۲</sup> از حوزه تربیت این امام بیرون آمدند. و پهلوانان عالی مقام در دانش و حکمت چون جابر بن حیان<sup>۳</sup> در حوزه

---

۱- قاسم بن محمد بن ابی بکر (۳۷-۱۰۷ هجری قمری) از فقهای سبعه و از بزرگان تابعین، نوه ابوبکر که جد مادری حضرت امام صادق - علیه السلام - است.  
۲- هشام بن حکم کوفی (متوفی ۱۹۰ یا ۱۷۹ هـ.ق) متکلم برجسته و شیخ امامیه در عصر خویش از دست هارون الرشید متواری بود و تا خلافت مأمون / زنده بود. او در ابتداء از فرقه جهمیّه بود سپس به خدمت حضرت امام صادق - علیه السلام - رسید و احادیثی از آن حضرت روایت نمود.  
۳- جابر بن حیان (۱۲۰-۲۰۰ هجری قمری) فیلسوف و کیمیادان اهل کوفه از

درس او تربیت یافتند.

اساس ابتکارات محققین اولیه قرن جدید در بعضی از مسائل علمی خاصه علوم طبیعی و فلکیات، رسائل جابر بوده که قبل از هرجا در اروپا انتشار یافت.

هنوز بعضی از رسائل خطی جابر که انتشار نیافته در بازار دانش دنیا به چند هزار لیره مورد معامله قرار می‌گیرد.

جابر در موارد عدیده، به صراحت اعتراف می‌کند، آنچه دارد و آموخته، خوشه‌چینی از خوان کرم جعفر بن محمد - علیه السلام - بوده و از محضر درس آن امام بهره‌مند شده.

در حقیقت قوام حقیقی مذهب تشیع، در درجه اول از دوره این امام شروع شده، و بدین جهت مذهب تشیع و طریقه امامیه را جعفری هم نام نهادند.

و از بعد آن حضرت فقط مدت کمی در عصر علی بن موسی - سلام الله علیهما - برای ائمه دیگر فرصت فعالیت و ظهوری پیش نیامد.

۷- **ابی الحسن موسی بن جعفر - سلام الله علیهما -** در ۱۲۸ هجری تولد یافت و در ۱۸۳ هجری در سن ۵۵ سالگی وفات نمود. مادرش حمیده ام‌ولد بود. مدت مدیدی زندانی بود و برحسب دستور مرکز خلافت، در حبس سندی بن شاهنگ دنیا را وداع گفت.

---

۶ شاگردان امام جعفر صادق - علیه السلام - که از پیوستگان به جعفر بن یحیی برمکی بود در طوس وفات یافت.



۸- علی بن موسی الرضا - سلام الله علیهما - در ۱۴۸ تولد یافت و در ۲۰۳ هجری وفات نمود. و بعضی گویند که او را مسموم ساختند. یکی از مستشرقین مشغول جمع آوری مآثر علمی این امام می باشد.

علمای عصر همه در فنون مختلفه و مورد تخصص خود از او پرسش ها نمودند و جواب وافی گرفتند. با هریک از علمای ادیان به زبان آنها سخن می گفت و از کتب آنها اقامه دلیل می نمود.

اخبار و احادیث منقوله از حضرت، غالب در مسائل فلسفی و امور علمی می باشد که مورد تتبع و تحقیق محققین از متکلمین قرار گرفته. ارباب تصوف که فرق عدیده ای دارند، اغلب خود را منتسب این امام نموده و منشاء تربیت و تعالیم خود را از او می دانند و معروف کرخی<sup>۱</sup> را که از صحابه و خادم این امام بود، سر حلقه ارباب تصوف و واسطه انتقال ودیعه ولایت می دانند. و هر فرقه و سلسله مشایخ و اقطاب خود را به او می رسانند. [طبق دلائلی که اهل تحقیق ارائه داده اند این ادعا درباره معروف بن فیروزان کرخی رئیس روساء فرقه های صوفیه، فاقد هرگونه اعتبار است. اگر چنین مطلبی سندیت داشت رؤسا متأخر نعمة اللهی گنابادی سعی نمی کردند ثابت کنند معروف کرخی صوفی همان معروف بن خربوذ کرخی یا مکی -

۱- کتاب معروف کرخی ناموس تصوف مسأله ارتباط نام برده با امام رضا - علیه السلام - مورد بحث قرار داده نتیجه گیری نموده است.

صحابه سه تن از امامان می باشد علاوه غیر معصوم نمی تواند واسطه انتقال و دیعه ولایت باشد.]

**۹- محمد بن علی - سلام الله علیهما - لقبش جواد - در ۱۹۵ هجری تولد یافت. مادرش سبیکه نوبیه - ام ولد بود. در ۲۲۰ هجری وفات یافت و مظنون علمای امامت است که او و پدرش را مسموم نموده اند.**

با آنکه مدت عمرش کوتاه بود، از موقع رشد تحت مراقبت و نظر بود.

**۱۰- ابی الحسن علی بن محمد - سلام الله علیهما - در ۲۱۴ تولد یافت و در ۲۵۴ وفات نمود.**

**۱۱- حسن بن علی - سلام الله علیهما - در ۲۳۲ تولد یافت و در ۲۷۰ رحلت نمود.**

این امام با آنکه مورد نظر و توجه و احترام خواص از بزرگان اسلام بود، او را در سر من رای اقامت دادند و مورد نظر و مراقبت عمال وقت بود. سعی داشتند که از او فرزندی نماند و بلا عقب باشد، و در ظاهر فرزندی نداشت.

**۱۲- فرزندی از حسن بن علی - سلام الله علیهما - که به عسکری معروف است ظاهر نبوده، و ماترک آن حضرت بر حسب وصیت به مادرش رسید و جعفر برادرش در ظاهر داعیه وصایت و امامت داشت؛ ولی چون هیچ مقدمه و موجبی که وسیله جلب نظر شیعیان و دوستان باشد حائز نبود، نتوانست به دعوت خود رونقی دهد و**

عده‌ای را گرد آورد و مورد توجه خواص واقع شود.

امامیه معتقدند که حسن بن علی - سلام الله علیهما - چون از مزاحمت عمال وقت بیم داشت، و اصرار آنها را در قطع نسل خود می‌دانست، از اعلام تولد فرزند خود و ارائه او خودداری نمود. و حال آنکه از بطن نرجس خاتون فرزندی داشت که او را محمد نام نهاد که در موقع فوت این امام طفلی بود و در خفا رشد کرد و به وسیله نمایندگان مخصوص خود مدتی با شیعیان مربوط بود و نوابی داشت که این رابطه را حافظ بودند؛ که به نواب اربعه معروف‌اند.

۱- عثمان بن سعید عمری<sup>۱</sup> که منتخب امام حسن عسکری - علیه السلام - بوده.

۲- محمد بن عثمان<sup>۲</sup> که بعد از پدر این موهبت را یافت.

۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی<sup>۳</sup>.

۱- عثمان بن سعید عمری (متوفی سال ۳۰۰ هـ.ق) از یازده سالگی افتخار در محضر امامان هادی و عسکری - علیهما السلام - را داشت. امام عسکری - علیه السلام - در مورد او و فرزندش فرمود: عمری و فرزندش مورد وثوق من هستند، به سخنانشان گوش دهید و دستوراتشان را اجرا کنید، اولین نایب خاص حضرت صاحب الامر - علیه السلام -

۲- محمد بن عثمان (متوفی ۳۰۵ هـ.ق) دومین نایب خاص حضرت صاحب الامر - علیه السلام - و وکیل ایشان هم بود که محضر امام حسن عسکری را درک نموده بود.

۳- حسین بن روح نوبختی (متوفی ۳۲۶ هـ.ق) از نزدیکان و رازداران محمد بن عثمان و سومین نایب حضرت صاحب الامر - علیه السلام - که ۲۱ سال در این مقام بودند.

۴- ابوالحسن علی بن محمد سیمری.<sup>۱</sup>

این چهار شخصیت در مدت هفتاد سال هریک پس از دیگری این موقعیت را یافتند. این چهار نفر هم خود مدعی ربط و ملاقات با امامی که فرزند امام حسن عسکری است شده، و هریک از معاریف علمای عصر خود بوده‌اند.

شیعه مذهببان معتقدند که پس از هفتاد سال، امام مزبور غیبت کبری نموده و نمرده و در حال حیات می‌باشد، که مهدی موعود و امام منتظر اوست و روزی ظاهر خواهد شد و عالم را از جور و ظلم رهایی بخشیده و مهد عدالت خواهد ساخت و احکام پیغمبر اسلام و تعالیم قرآن را به موقع اجرا خواهد گذاشت.

فقهای امامیه اصرار دارند که عقیده به وجود و بقاء و غیبت و ظهور امام دوازدهم را از امور حتمی و ضروری مذهب تشیع قرار داده، و شرط اساسی اعتقاد به این دین و مذهب می‌دانند.

و برای اثبات این مقدمات به دلایل نقلی و قرائن عقلی تشبث نموده، و کتبی تنظیم ساخته‌اند.

امارات نقلی که به دعوی وجود فرزندی برای امام حسن عسکری - علیه السلام - اقامه نموده‌اند، بدین قرار است:

---

۱- علی بن محمد سمری (متوفی به سال ۳۲۹ هـ.ق) و آخرین نایب خاص حضرت صاحب الامر - علیه السلام - که امام به او نوشت و دستور داد: تو آخرین نایب مخصوص من هستی و دیگر نباید کسی را به جای خود معرفی کنی. او سه سال این مقام را عهده‌دار بود.

۱- علی بن هلال از صحابهٔ امام حسن عسکری - علیه السلام - گوید: امام دو سال قبل از رحلت و یک مرتبه دیگر سه روز قبل از رحلت خود، مرا از خلف خویش آگهی داد.

۲- ابی هاشم جعفری گوید: از امام عسکری پرسیدم، اگر شما را آسیبی رسد، فرزندی باشد که امام باشد؟ فرمود: بلی، او را در مدینه بیابید.

۳- مرو اهوازی گوید: ابو محمد (امام حسن) فرزند خود را به من شناساند و فرمود پس از من این فرزند من امام شما باشد.

۴- محمد بن عبدالله گوید: وقتی که قصد قتل امام حسن عسکری - علیه السلام - را نموده بودند، به من فرمود که پندارند مرا عقبی نباشد و من بلا عقب مانم، و حال آنکه خدا مرا در سال ۲۵۶ فرزندی عنایت فرموده که محمد نام دارد.

۵- مردی پارسی خادم امام حسن عسکری - علیه السلام - بوده، او گوید: روزی طفل شیرخواری نیکو صورت را در آغوش جاریه‌ای دیدم، امام فرمود: این خلیفهٔ من باشد.

۶- احمد بن اسحاق که مردی موثق بود، از خلف امام حسن عسکری - علیه السلام - ادعای آگهی و رویت نموده و از غیبت و خفای او خبر شده. و می‌گفتند چون مردم در صدد ایذاء اویند، از افشاء نام وی خودداری کند.

۷- محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر - علیه السلام - که امام بعضی فِرَق است، و از معمرین بنی هاشم بوده، گفته است من طفل

امام حسن را دیدم.

۸- حکیمه دختر حضرت محمد جواد - علیه السلام - عمه امام حسن - علیه السلام - گفته است که شب ولادت این طفل حضور داشتم و بعد هم او را زیاد دیدم.

۹- ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر که از ثقات [مورد اعتماد] بنی هاشم بود، گفته است من از ابی نصر ظریف خادم امام شنیدم که او طفل را دیده.

۱۰- عده زیادی درک شرف زیارت امام را مدعی شده‌اند که از زهاد و موثقین عصر خود بودند.

براین مضمون و از این نمونه، اخبار زیادی است که علمای شیعه با تحقیق رجال و رعایت موازین، آنها را توثیق نموده و اطمینان به صحت آن حاصل و آن را مقدمه اساسی اعتقادات خویش در این مورد قرار داده‌اند.

به عقیده بعضی از خواص، مجموع این اخبار حاکی از فرزندی برای حضرت حسن عسکری - علیه السلام - باشد؛ ولی قرینه‌ای به دوام آن حضرت بیش از عمر طبیعی و زندگی در خفا نمی‌باشد.

اخباری هم از پیغمبر و سایر ائمه و حضرت علی بن ابیطالب - سلام الله علیهما - نقل شده که روزی مهدی موعود ظاهر خواهد شد و عالم را به عدالت و درستی و زیبایی و نیکوئی سوق دهد. و آن مهدی موعود را منتسب به خاندان رسالت و در لوای اسلام بشارت داده‌اند. و همین اخبار واصله از پیغمبر و علی بود که از همان اواخر قرن

اول هجرت، بدون توجه به اساس گفتار و منظور از قیام مهدی یا توجه به شرایط امام و خصائص آن، هر چند کسی در طرفی بدین داعیه قیام نموده و مردم را بروفق مشتبهات و میل خود راه می‌برد.

از وقتی که مذهب تشیع رونقی یافت و آشکارا رسمیت حاصل کرد، این عقیده مهدویت و اعتقاد به حیات و بقاء فرزند امام حسن عسکری با آن توأم بود.

و با تعریفی که مذهب شیعه از امام دارد، و امارات و قرائنی که برای صحت چنین دعوتی پیش‌بینی نموده‌اند، مع‌هذا چندین مهدی ظاهر شده و چندین طریقه به داعیه مهدویت بر سایر فرق و شعب اسلامی سربار مردم بیچاره شده، و توده نادان را به خطرات و مهالک سوق داده.

عده از امامیه به رجعت و برگشت سایر ائمه هم معتقد شده‌اند. و عود مسیح را هم در رکاب امام زمان پیش‌بینی نموده‌اند. و آیات و علائم زیادی از آخر زمان که زمان قیام مهدی باشد، نقل می‌کنند. که کتب مفصلی بدین منظور نوشته شده. و از قرن سوم هجرت به بعد همیشه مردم خسته دل و افسرده حال و علاقه‌مندان به صلح و نیکوئی، و تشنگان آرامش و امنیت، و مردم ناراضی از وضع و حالت روز، پیوسته در تطبیق این علائم و آثار با اوضاع و مقتضیات روز بودند. و چون روز ظهور مهدی، جمعه پیش‌بینی شده، عده‌ای از معتقدین در سنوات عدیده، صبح جمعه را در حالت انتظار و آماده قیام می‌ماندند. ولی در همان اعصار در قبال اعلام کوچکترین اماره [نشان]

خطری، اول قافله فراری همان مقدسین از معتقدین بودند. و حتی برای حفظ خود، حیثیت اخلاقی و هرچه را فدیّه می ساختند.

به هر جهت این اعتقاد، هر مبنا و اساسی دارد، در ظاهر بهانه تنبلی و سستی توده شیعه مذهب گردیده و از علل انحطاط ملل شرق و وسیله استفاده مردم طماع و ماجراجو و هرج و مرج طلب شده، که هنوز آثار سوء و نتایج فاسده قیام و داعیه متمهدی‌ها باقی بوده، و سربار بدبختی ملل اسلامی است.

[این بی توجهی مؤلف به فتنه‌های برخاسته از سلیقه‌های تعریفی درباره ظهور حضرت امام قائم غائب موجود موعود - ارواحنا فداه - که بعضاً گفته‌اند در مقابل مفسد زمان سکوت کنیم به تعبیر مؤلف، تنبلی کنیم تا زمینه ظهور - که فراگیری فساد است - فراهم آید. در صورتی که شیعه با چنین تفکری شدیداً مخالف است و چنین توجیه غلطی را مخالف دو اصل امر به معروف و نهی از منکر می داند.]

### متمهدی‌ها

از مجموع مباحث گذشته، توان فهمید کلیه افرادی که در ازمنه و ادوار مختلفه به دعوی امامت قیام کردند و عنوان مهدویت یا نیابت امام به خود داده‌اند، نه صفات و شرائط لازمه آن را حائز بوده‌اند، نه وجهه ایمانی و اخلاقی ملاک دعوت و قیام آنها بوده است. و هیچ‌یک با عناوینی که اعلام شده و حدودی که باید، منطبق نبوده و همه دروغگو و جاه طلب و نفع پرست بوده‌اند.



بر همین زمینه توان دانست که بشر فعلی هنوز به عصر مهدی وارد نشده و استعداد و لیاقت آن کمال را حاصل نکرده و مقدمات بیشتری باید تا در حریم این سعادت وارد آید.

نکته مهم‌تر که ما را دقت در آن لازم است، اینکه توده‌های ملل اسلامی بدانند که خود باید کار خویشتن بسازند و در انتظار کسی برای اصلاح کار نباشند. اگر قرن‌ها بگذرد تا خود به فکر اصلاح و ترقی نشوند، و در شئون مدنیت قدم نگذارند، و سلاح لازم برای دفاع آماده نسازند، و به صفات و ملکات لازمه متصف نگردند، شخصیت معنوی آنها ظاهر نشده و ارزش و عیاری نداشته باشند.

و تا قابلیت معنوی و ارزش حقیقی آنها از وجهه آدمیت و شرایط اسلامی محرز نگردد، هیچ دعا و ثنا و توسل و انابه و استغاثه و انتظاری به هدف اجابت نرسد و مورد قبول قرار نگیرد. این نسل و نسل‌های بعد هم، همه چون پیشینیان اشک آلوده و گریان، راه آخرت گیرند و چون خیال از خاطره‌ها محو شوند.

زیرا مبانی فکری و روش کنونی، ارزش دوام و بقاء ندارد. و جز آنکه به عصر پیغمبر نظر افکنیم و از تعالیم اولیه اسلام بهره یافته و چون یکه مردان صحابه اولیه پیغمبر، خود را در عرصه کارزار زندگی برانیم، چاره‌ای نبوده و راهی نباشد.

وگرنه هم‌چنان سیل بنیان‌کن مدنیت و مقدرت و توانائی ملل پهلوان دنیا، توده‌های ضعیف را از جا کنده، و جای آنان را به نسل برومندتری واگذارد.

اینک می‌نگریم افراد معروفی که به داعیه مهدویت قیام کردند و از معتقدین آنها هنوز باقی است، کیانند؛ مشهور آنها را نام می‌بریم:

۱- زید بن علی بن الحسین - باید تصدیق کرد که زید مرد باتقوایی بود و برای دفع مظالم بنی‌امیه قیام کرد. و از این جهت از کلیه ارباب دعوت ممتاز است و شایان ستایش و تقدیس. ایراد علماء به او در این است که چرا از برادر خود که مدارج کمال و فضیلت او محرز بود، تبعیت ننمود و اطاعت نکرد.<sup>۱</sup>

۲- عبیدالله<sup>۲</sup> - مؤسس سلسله فاطمین و اتباع میمون قداح.

۳- محمد بن تومرث - مؤسس موحدین در شمال افریقا از قبيلة معامده که فرزندان او به اسپانیا تاختند و در آنجا حکومت کردند.

۴- حسین بن محمد بن عبدالله میمون قداح<sup>۳</sup> - که در حمص به داعیه

۱- درباره آنچه به حضرتش مربوط می‌شود به کتاب «رهبران ضلالت» تألیف آقای علی امیر مستوفیان رجوع نمائید.

۲- عبیدالله بن محمد بن حبیب (۲۵۹-۳۲۲) بنیانگذار دولت علوی فاطمی در مصر از تبار اسماعیل فرزند امام صادق - علیه السلام - در نسب او اختلاف بسیار شده است. عاقبت پس از ۲۴ سال حکومت در سال ۳۲۲ درگذشت. (اعلام زرکلی: ۱۹۷/۴ + تحفة الاحیاء: ۲۹۱)

۳- میمون بن داود (حدود ۱۰۰-۱۷۰) در نام و نسب و سیره این شخص اختلاف و ابهام است، هم پدرش دیصان و نیز غیلان گفته‌اند برخی از اسماعیلیان او را از تبار سلمان فارسی دانسته‌اند. در مکه متولد شد چندی در اهواز بود به خدمت امام باقر و امام صادق - سلام الله علیهما - شرفیاب شده اظهار تشیع کرد. ولی گفته‌اند در نهان از زنادقه بود. گفته‌اند او معلم محمد بن اسماعیل بن جعفر - محمد مکتوم - بوده و مذهب باطنیه به او القاء کرده است (اعلام زرکلی:

مهدویت قیام نمود.

۵- عباس نامی در قرن هفتم در عماره قیام کرد و شهر قاس را بسوزانید.

۶- در عصر سلاطین آل عثمان چندین نفر قیام کردند که مهم آنها شیخ کردی بود. ولی قدرت و سلطه آل عثمان، مانع پیشرفت و توسعه نفوذ مهدی‌ها گشته و به‌زودی از بین رفتند.

۷- مهدی طرابلسی - نسب این مرد مجهول است. تقریباً در صد و پنجاه سال قبل در مصر قیام کرد. دعوی او این بود که از آسمان به بیابان فرود آمده و مهدی موعود می‌باشد. قیام او در موقعی بود که فرانسوی‌ها در دوره انقلاب برای تسخیر مصر رفته بودند. نقل کرده‌اند کرامات زیادی داشت. از نقشه ستاد ارتش فرانسه همیشه آگهی داشت و آنها را غافلگیر می‌کرد. لیره مسکوک به مریدان خود می‌داد و می‌گفت از آسمان می‌رسد. بالاخره مهدی در یکی از جنگ‌ها کشته شد؛ ولی طرفداران او به دنباله عملیات وی مشغول بودند تا قشون فرانسه از مصر بیرون رفت و انگلیسی‌ها از مزاحمت رقیبی مثل فرانسه در مصر آسوده شدند.

۸- محمد احمد مهدی سودانی<sup>۱</sup> - پدرش عبدالله مادرش امینه نام دارد. حافظ قرآن بود. تا بیست و پنج سالگی تحصیل کرد و به مقدمات علوم دینی آشنا شد. و از ۲۵ سالگی به جزیره ابا رفت که امروزه از

۱- متولد ۱۸۴۸ میلادی ادعا کرد امام دوازدهم است و حکومتی در سودان تشکیل داد و در ۱۸۸۵ مُرد.

امكنه مقدسى به شمار مى رود و در آنجا عزلت گزید و به عبادت مشغول شده و غالب روزها را در چاهى به سر مى برد و بربدى مردم گریه مى کرد.

قبائل اطراف مراقب حال او بودند و بدو ایمان آوردند. و در سال چهارم خود که تقریباً در حدود ۱۳۰۰ هجری بود، دعوت خود را اعلام نمود و دعایى به مشایخ اطراف فرستاد. و دعوت او این بود: آن مهدى که پیغمبر از آمدن او خبر داد. من هستم که ظاهر شدم و تسلط ترکها را خاتمه خواهم داد و حرمین را از نفوذ آنها خارج ساخته، و دنیا را مسلمان خواهم نمود.

دعوت احمد مهدى سودانى با پیرایه تصوف همراه بود. مریدان و فدائیان زیاد تربیت کرده و اسیر فکر خود ساخته بود.

گروهى از فدائیان او، بسى محابا بر لشکرى از مخالفین حمله مى کردند و اغلب فاتح بودند. قیام او خرطوم و تمام سودان را متزلزل ساخت و به او متوجه نمود. لشکر احمد مهدى در بعضى از حملات به پنجاه هزار رسید. قوای زیادى از انگلیسىها را محاصره و معدوم ساخت. حکومت مصر از دفع او عاجز شده و به دولت انگلیس متوسل شد.

احمد مهدى شهرهای سودان و ایالت جنوبى مصر را تصرف کرد و بر طبق فکر خود سازمان حکومتى بداد و بیت المال و دیوان قضا بیاراست و اغلب سپاه مصرى بدو پیوستند تا آنکه ژنرال گردون کشته شد و شهر خرطوم هم به دست سپاهیان او گشوده گشت.

ولی احمد مهدی با تمام موفقیت‌های خود، قبل از آنکه طبق پیش‌گوئی به فتح مکه و مدینه و کوفه نائل شود، در اثر تب شدیدی مرد.

جسد او را در همان غرفه‌ای که مرده بود، در شهر (ام‌درمان) که مقر خلافت و امامت او بود به خاک سپردند. که هنوز مزار معتقدین اوست و مشایخ طریقت او در آن نواحی و شهرها، سر حلقه صوفیه و پیشوای اعتقادی مردم هستند. و مزار مهدی هر روز مطاف صدها زائر است. با آنکه انگلیسی‌ها چندین افسر، فدای او کردند و مبالغی مصرف نمودند، ولی در اجرای نقشه‌های سیاسی خود در آن سامان موفق شدند و همان پیشرفت مهدی هم در نتیجه به نفع آنها تمام شد.

۹- **احمد قادیانی**<sup>۱</sup> در شهر قادیان که از شهرستان پیشاور است قیام نمود. اساس دعوت او این است که در هر صد سال یک نفر به نام راس مائه قیام ماید و بازار دین را رونقی دهد. و از قرن اول هجرت سلسله‌ای از علماء را به عنوان راس مائه می‌شمارد. و خود را راس مائه چهاردهم می‌خواند؛ **با این تفاوت** که گوید به اقتضای زمان، مصلحت الهی بر این شده که در این قرن مهدی موعود و مسیح موعود قیام نماید. و اساس و دعوت او بر این است که مسیح موعود و مهدی

۱- میرزا غلام احمد بن مرتضی (۱۲۵۵-۱۳۲۶) بنیانگذار فرقه قادیانی متولد در قادیان در ایالت پنجاب. وی زبان‌های فارسی و عربی را استادانه می‌دانست در ۴۰ سالگی کتابی به نام براهین احمدیه نوشت و در ۵۵ سالگی مدعی شد که بر او وحی نازل می‌شود چندی بعد از آن خود را مسیح و مهدی موعود خواند. (معجم المؤلفین: ۱۷۴/۲)

يکي باشند. و همهٔ اين عناوين يک حقيقت و يک شعاع است که در پيکر او طالع شده.

اين مهدي قادياني خود را محط وحی می داند. به عربي و هندي دعوت نموده و آیاتي دارد که به زبان های مختلف ترجمه شده. پس از آنکه دعوت خود را آشکار ساخت و گروهی براو گرويدند، اساس تبليغ و دعوت را بررورش امروزه دنيا تعقيب نمود. و دعاة و نمايندگان به کشورهای اروپا و پايتخت ها و حتی کشورهای افريقا و نيمه متمدن گسيل داشت. و کتابی به عنوان «دعوة الامير» برای امير افغانستان فرستاد. و کتاب ديگری به نام «دعوت ژرژ» امپراطور انگلستان ژرژ پنجم را دعوت کرد.

دعاة و طرفداران او سرمايه های زيادی به دست آوردند و همه را در راه انتشار و تبليغ آئين او به کار بردند. و در بعضی از شهرهای مهم دنيا چون لندن و شيكاگو و نيويورک، مساجدی ساخته و دستگاه تبليغ منظم ترتيب داده و مجلات و برگ ها انتشار می دهند.

روش ظاهري اسلام را مطابق آئين اهل سنت، کاملاً رعايت می کنند. و دعاة او به رعايت شئون ظاهري و عبادت مقيد هستند. آیات و اخبار را هم با تأويل و تفسير به ظهور امام احمد تطبيق می کنند.

پس از ميرزا احمد قادياني، خلفای او مقام او را حفظ کرده و به انتشار آئين و روش او سعی نمودند. و هم اکنون امام محمود خليفهٔ چهارم او تصدی دارد. در هندوستان که مرکز تهاجم افکار خرافی و

سرچشمه مذهب تراشی است، پیشرفت هراثینی غرابت ندارد؛ خاصه با توجه به اینکه هرگونه تفرقه و پیدایش هرطبقه جدیدی با نقشه‌های سیاسی مدیران آن متناسب‌تر بوده و مورد حمایت قرار می‌گیرد.

مع‌هذا نمی‌توان گفت فعالیت **قادیانی‌ها** و پیشرفت آنها از وجهه دینی، بیش از سایر فرق زیان‌آور باشد. تشخیص اساس و مبنای آن و قضاوت در سازمان واقعی آن، هنوز مشکل است؛ زیرا نویسندگان و محققین بی‌طرف، از نزدیک مطالعه نداشته‌اند. و از آثار و انتشارات آنها و ربطی که با دعاة آن در ایران داشته‌ام، روش ساده و ملائمی دیدم؛ گرچه بنای علمی ندارد. به هرجهت اساس و بنیان آن بر مبنای خرافاتی بوده، و با تعالیم اولیه اسلام مثل دیگر فرق اسلامی مباین است. در هندوستان افراد دیگری هم به داعیه مهدویت قیام کردند؛ ولی چون قانع بودند، همین که اندوخته‌ای حاصل کردند، غروب نموده و دوره معتقدین آنها دوامی نیافت.

## فتنه باب

سید علی محمد فرزند میرزا رضا بزاز شیرازی است. سید از طلاب حوزه درس کاظم رشتی بود که به‌اخباری اگری مقاصد خود را پیش

---

۱- فرد مجهول‌الهویه‌ای است که هرآنچه درباره او گفته‌اند به‌اثبات نرسیده او

می برد زیرا بهترین راه اینک که مخالفت علمای اصولی و مجتهدین به امورشان مداخله نکنند طریق اخباری بود. از طرفی اخباری ها معتقدند که ائمه هدی تمام احکام و امور تکلیفی را به نص گفتار و اعمال خود اعلام داشته اند، و ما نمی توانیم با تبعیت از گفتار آنها از هر نوع فکر و زحمتی برای تتبع و اجتهاد در کشف مسائل و رموز تکلیفی مستغنی باشیم. و حتی با اغتشاشی که در اثر القاء اختلاف در اخبار شد و اخبار را از حیث اعتبار مراتبی منقسم ساخته اند، عقیده بعضی از اخباری ها است<sup>۱</sup> که به حد کافی اخبار صحیح علائی<sup>۲</sup> در دست داریم.

**اصولیین** معتقدند که فروع از احکام را باید از مبانی وارده از معصوم به اقتضای مورد و محل احتیاج و اوضاع و احوال هرامری اقتباس نموده، و به قوه تفقه [فهمیدن]<sup>۳</sup> و اجتهاد [جد و جهد کردن]<sup>۴</sup> به دست

۱- ادامه دهنده ساخته های اعتقادی شیخ احمد احسانی مؤسس فرقه شیخیه و استاد تمامی روساء انشعابات شیخیه است. القائنات او به کمک جاسوس روس تزار علی محمد شیرازی را تحریک کرد که به بهانه ادعای رکن رابع مرسوم در شیخیه مدعی بابیت امام زمان - ارواحنا فداه - شود.

۱- اخباری در مقابل اصولیون در اصطلاح حدیثی شیعه به طایفه ای از شیعیان گفته می شود که تنها به اخبار و احادیث وارده استناد می کنند.

۲- صحیح علائی خبری است که تمام سلسله رواة آن عدل امامی باشد.

۳- فهم علم فقه است که به آن احکام دینی را استنباط کرده در اختیار غیر فقیه می گذارند.

۴- در اصطلاح فقهاء استنباط مسائل شرعیه از ادله اربعه که قرآن و حدیث و اجمال و عقل می باشد.



آورد.

به علاوه مراجعه به عقل و تبعیت از احکام عقل و ضروریات آن، امر شارع بوده، و از طرف ائمه<sup>۱</sup> تأکید شده، و حکومت شرع اسلام حکومت عقل باشد.<sup>۲</sup> و احکام شرع همه بر مبادی عقلی استوار است. پس ما باید عقل را در کشف مسائل و دقایق احکام وارد سازیم. این اختلاف نظر در احکام، سبب کشمکش در امور اجتماعی گردیده و از مدت ها هریک از طرفین، طرف دیگر را به کفر و زندقه<sup>۳</sup> و الحاد [دین برگشتن] منتسب ساخت؛ بلکه موجب هتک حرمت و آزار و اذیت گردید. و هریک از طرفین دعای<sup>۴</sup> برای جلب مردم به مخالفت با دسته دیگر برانگیخته، و مردمی که از مبنای هر دو بی خبر بودند، تحت تأثیر جهل خود و خطابه سرائی مُبلغ طرف دیگر، در مقام فتنه و غوغا

۱- امام کاظم - علیه السلام - می فرمایند: «ان لله على الناس حجتين حجتی ظاهر و حجتی باطنه، فاما الظاهره فالرسل و الانبياء و الائمة و اما الباطنه فالعقول» (تفسیر صافی ۱۶۸/۲ + تفسیر البیان: ۱۳ + تفسیر اثنی عشری: ۳۹۹/۳ + تفسیر روح البیان: ۳۷۲/۶ + تفسیر ام الکتاب: ۱۹۹ + تفسیر کنز الدقایق: ۴۷۵/۴ + تفسیر نمونه: ۲۵/۶ + تفسیر نور الثقلین: ۷۷۶/۱ + اصول کافی: ۵۰۵/۴ + بحار الانوار: ۱۰۶/۱)

۲- منظور «حکم به العقل حکم به الشرع» است (کشف الاسرار فی شرح الاستبصار: ۱۰۷/۲ + القول الرشید فی الاجتهاد و التقليد: ۵۶/۱ و ۱۵۳ + فقه الشیعه: ۱۱/۳ + المعالم الماثوره: ۲۸۲/۶ + ماوراء الفقه: ۴۳/۱ و ۴۱۱/۲ و ۱۱۲/۱۰ + کتاب الشهادات گلبایگانی: ۷۷ + مدارک العروه: ۲۸/۱۵ + دلیل تحریر الوسیله: ۱۶۶/۳ + منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی: ۲۳۹/۱)

۳- کفر باطنی با تظاهر به ایمان

۴- کسانی که مردم را به دین و مذهبی دعوت کنند.

شده، افراد زیادی حتی از بزرگان در معرض قتل و غارت قرار گرفتند و بر صفحات تاریخ ما افزوده شد.

بعضی اوقات، کار این کشمکش، مشابه همان عملیات مسیحی‌ها در اسپانیا و جنوب امریکا گردیده بود.

از این گذشته، همان مراکز تربیتی که در این سنوات در مشاهد مقدس ائمه در عراق عرب بود، بین زعماء دین که مشرب مشترکی داشتند، همین اختلاف و جنجال موجود بود. و هر معتقدی که به کربلا و یا سامره و نجف وارد می‌شد، هدف تیر علمی طلاب یکی از حوزه‌های درس شده، و چه بسا مؤرد معامله امثال کاظم رشتی قرار می‌گرفت.

مرجعیت هر دوره با کسی بود که بتواند طلاب جنگجو و جنجال طلب علمی را بهتر و بیشتر اداره کند. عدم توجه دربار باب عالی [هیأت وزیران دولت امپراطوری عثمانی] و اوضاع داخلی عراق و نفوذ علمای تشیع در مردم بین‌النهرین و اختلال اوضاع داخلی ایران، بر قدرت و نفوذ این زعمای دینی افزوده و جنگ‌های مذهبی و فرقه‌ای را توسعه داده بود.

و به واسطه مزاحمتی که اصولی‌ها به اخباری‌ها وارد ساخته بودند، اینان در مقام انتقام و تلافی شدند.

**شیخ احمد احسانی** که مرد عمیق، و آدم ساده‌ای بود، و آثار علمی او گواه تتبع او در علوم مختلفه و عقیده افراطی او در مذهب به درجه غلو می‌باشد.

شاگردان دوره شیخ مستعد برای کشمکش بودند. کاظم رشتی هم که معاصر آنها بود، مرد پهلوان و مقتدری بوده و به لحاظ ارتباط با امپراطوری عثمانی از سران عصر خود ممتاز، و [به اعتبار عقائد احسائی که چون بافته‌های افکار و عقائد او وسعت دخل و تصرف، شرح و بحث را اجازه می‌داد] جوش و خروش و جنبش خاصی در اتباع خود ایجاد، و اشخاصی که درک محضر او را داشتند، هریک به داعیه‌ای برخاستند و به قدر وسع خود براختلال اوضاع دین افزودند. طلاب مجلس درس احسائی کاظم رشتی، موجب پیشرفت موقعیت اخباری‌ها گشتند. و شیخی [که به پیروان احمد احسائی و رشتی گفته می‌شد] در ایران عنوان مخصوصی یافته، در تبریز و همدان و کرمانشاه، بساط رنگینی ساختند و دکانی مقابل دکان دین و آقایان علماء باز شد که تاریخ کشمکش شیخی و بالاسری<sup>۱</sup> را اغلب نوشته‌اند و از وقایع عصر نزدیک است. در همین اوان بود که نقشه وسیع پطر کبیر<sup>۲</sup> را خاندان رومانوف در روسیه<sup>۳</sup> به موقع اجرا گذارده

۱- این اصطلاح که اثر نزاع بین شیخی و غیر آنهاست به لحاظ یکی از آداب تشریف به مشاهده مشرفه ائمه طاهرین - علیهم السلام - بالاسری به کسانی گفته می‌شود که اقامه نمازی مستحبی به هرنیتی را بالای سر امام - علیه السلام - قرین انواع فضیلت‌ها و ثواب و بعضاً حاجت روائی می‌دانند. این در مقابل کسانی مانند شیخیان است که می‌گویند نماز بالاسر معصوم - علیه السلام - جسارت بهتر است در پائین پای ایشان نماز خوانده شود.

۲- امپراطور روسیه (۱۶۸۲-۱۷۲۵ میلادی) در ۱۰ سالگی به سلطنت رسید. در ۱۷ سالگی بر امور کشور مسلط شد. پایتخت جدیدی به جای مسکو ساخت

بودند. و در کشورهای شرقی که باید فعالیت سیاسی خود را به کار برند، به یک وحدت اجتماعی و جامع دینی برخوردند که شکستن آن دشوار می نمود.

به هر جهت این جامعه دینی با آنکه شالوده متین و سازمان اساسی نداشت، مع هذا به واسطه نفوذ دستگاه روحانیت، مورد ملاحظه سیاست‌های استعماری و مایه نگرانی آنها شد.

لذا فعالیت دیپلماسی آنها بر این شد که از همین سلاح قوی استفاده کنند و این اسلحه را به دست خود گیرند.

در همین موقع، بلکه مدتی زودتر، رقیب پهلوان‌تری از سواحل بحرالروم و دریای احمر و از محیط اقیانوس هند پیش می‌رفت که به همین نکته برخوردده، و در تهیه مقدمات امر بود و اسباب کار را آماده می‌ساخت.

اگر در عصر شیخ [شیخ احمد احسائی] با دو تیزبینی به حوزه‌های درس عراق نزدیک می‌شد. حتی در موصل که حوزه تربیت اهل سنت بود، و در اسلامبول و شام در شمار طلاب حوزه‌های درس، گونه‌های گل‌گون و موهای بور و چشمان زاغ می‌دید.

---

← به نام سن پترزبورگ، صنعت و فرهنگ اروپائی را وارد روسیه نمود، قلمرو کشور را وسعت داد.

۳- رومانف‌ها یک خاندان اشرافی قدرتمند در مسکو بودند. نخستین تزار روسیه ایران مخوف (۱۵۸۴-۱۵۳۰ میلادی) با خاندان رومانف وصلت نمود و بعد پسرش به عنوان تزار جانشین او شد، روسیه تزاری تا نیکلای دوم ۱۹۱۷ میلادی در اختیار رومانف‌ها بود (دوران ۳۰۰ ساله تا جنگ جهانی اول).

این طلبه‌ها اغلب وجوه زیادی از شهرهای خود همراه داشتند که به دوستان حوزه تحصیل خود نثار می‌کردند و در درک مسائل و مشکلات علمی از دیگران هم دقیق‌تر بودند.

**گینیازدالگورکی** - از اهل روسیه یکی از آن طلاب است که خود شرح زندگی را گزارش نمود و ما عین یک قسمت از یادداشت او را که ترجمه شده در بخش آخر این کتاب به نظر می‌رسانیم، تا مذهب باب و قیام او را خوانندگان بدانند و به مقدماتی آشنا شوند و از غلبه افکار خرافی پرهیزند.

مطالعه این قسمت مخصوصاً علاقه‌مندان به ترقی کشور را وادار می‌سازد که علل انحطاط چه بوده و چگونه اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران خراب و تاریک گردیده، و **سَرِّ بیچارگی و بدبختی چیست** و از چه راه باید در پی اصلاح برآمد.

## مذهب باب و یادداشت گینیازدالگورکی

### ۱- تاریخچه مذهب باب و بهاء

در روز پنجم جمادی‌الاولی ۱۲۶۰ هجری، شخصی به نام سید علی محمد شیرازی (که بعداً بهائیان او را مبشر بهاء‌الله نامیدند) در بوشهر ادعا نموده، خود را باب و نقطه اولی نامید. بعداً عنوان مهدویت به خود گرفته، و پس از عزیمت به شیراز، برحسب دستور

دولت وقت، در سال ۱۲۶۵ هجری از شیراز به اصفهان تبعید و سپس از آنجا تحت نظر مأمورین دولت از طریق تهران به ارومیه انتقال داده شد. بعد از چندی به تبریز احضار و در جلسه دادرسی که با حضور ولیعهد وقت ناصرالدین میرزا صورت گرفت و از دادن جواب عاجز ماند، **سیدباب توبه نمود**؛ ولی چون بنا به فتوای علما، توبه مرتد فطری مقبول نیست و درباره سید تصور خبط دماغ می‌رفت، او را معاینه نموده، و بعد از احراز صحت قوای دماغی، در روز ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ بنا به امر دولت و فتوای علماء به دار آویخته شد.

در همان اوان عده‌ای که خود را پیروان باب<sup>۱</sup> می‌نامیدند، عقبه افکار سید را گرفته و برای مصونیت، جمعی از آنها به تابعیت انگلیس درآمد، و عده‌ای نیز وابسته روسیه گردیده، و گروهی هم تحت حمایت دولت عثمانی درآمدند. [که این حرف منحرف شدن از مطالعه است زیرا علی محمد شیرازی را روس تزار برای مذهب‌سازی تربیت کرده که بعد از آن همه زحمت رهایش نمی‌کند که پیروان فریب‌خورده، فریب‌خواسته دیگری یا دیگران را بخورند. بلکه برنامه‌ای برای ادامه در نظر می‌گیرند و لذا آقاخان نوری که صدراعظم زمان بود به لحاظ سابقه‌ای که با خانواده حسینعلی نوری داشت نامبرده را برای ادامه راه علی محمد باب و سرپرستی اتباعی که فراهم آورده بود به سفیر انگلیس معرفی کرد و به او وعده حمایت دادند که به قول خود هم تا این لحظه وفا نموده‌اند.]

۱- شاگردان شیخ احمد احسائی، و کاظم رشتی بودند.

به هرروی چون [بایبان] چندین مرتبه اقدام به قتل ناصرالدین شاه نمودند، مقرر گردید سران مذهب باب که از آن جمله میرزا حسینعلی نوری بود، از ایران به عراق تبعید شوند. از این رو عده‌ای از بهائیان در روز اول محرم ۱۲۶۹ هجری از طریق همدان و کرمانشاه به بغداد تبعید گردید.

پس از ورود به بغداد، با آنکه تحت نظر اولیاء دولت عثمانی بودند، به تدریج یاران و دوستان باب به طرف بغداد عزیمت نموده، و چون کم‌کم احساس امنیت کردند و آنجا را وطن دوم خود شناختند، بنای ایذاء و آزار اهالی و شیعیان را گذارده، و از قتل و ترور فروگذار نکرده، حتی قصد قتل ملا آقای دربندی<sup>۱</sup> را داشته و عده دیگری را هم کشتند. چون این موضوع اسباب زحمت دولت‌های ایران و عثمانی را فراهم کرده بود، در نتیجه مکاتبات عدیده‌ای که در سال‌های ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ قمری بین میرزا سعیدخان<sup>۲</sup> وزیر امور خارجه وقت ایران و

۱- ملا آقا دربندی از مفاخر علمی شیعه در قرن سیزدهم - متوفی ۱۲۸۶ قمری - هم‌عصر شیخ اعظم مرتضی انصاری که از حوزه درس او مستفیض بود و خود نیز در حوزه علمیه نجف به تدریس پرداخت. از جمله تألیفات او کتاب ارزشمند خزائن الاصول و خزائن الاحکام، اسرار الشهادة در مقتل، قوامیس در رجال، نامبرده جزء اولین کسانی است که شیخ احمد احسائی را تکفیر کردند.

۲- میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک متولد ۱۲۳۱ قمری در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار منشی میرزا تقی‌خان امیرکبیر شهید بود و سپس به مقام وزارت خارجه رسید و مدت ۳۳ سال در این مقام بود. در سال ۱۲۸۶ قمری حاکم گیلان و از ۱۲۹۰ ق م متولی آستان قدس رضوی شد و در سال ۱۳۰۱ قمری فوت کرد، در حرم رضوی به خاک سپرده شد.

سفیر ایران در دربار عثمانی از یک طرف و فوادپاشا و عالی پاشا صدراعظم و وزیر امور خارجه دولت عثمانی به عمل آمد، از طرف دولت ایران پیشنهاد شد که دولت عثمانی به نامق پاشا والی ایالت بغداد دستور بدهد کلیه اشرا و سران مذهب بهائی در بغداد را که میرزا بزرگ خان قزوینی<sup>۱</sup> کارپرداز دولت ایران در بغداد معرفی می کند، در سرحد ایران به مأمورین دولت که از طرف شاهزاده عمادالدوله<sup>۲</sup> حکمران کرمانشاه اعزام می شوند تسلیم نموده، و یا آنکه اشرا نامبرده را به یکی از نقاط دوردست خاک عثمانی تبعید نمایند. آخر الامر دولت عثمانی شق اخیر را اختیار کرده، سردسته های بابی را که از آن جمله میرزا حسینعلی نوری بوده، در روز سوم ذی قعدة ۱۲۷۹ از بغداد به بیرون شهر برده، در باغ موسوم به رضوان که متعلق به نجیب پاشا بود، آنها را اقامت داده و پس از چند روز توقف آنها را به اسلامبول اعزام، و سپس به ادرنه و از آنجا به عکا تبعید کردند.

پس از ورود به ادرنه بین او و برادرش **صبح ازل** که بنا به گفته بابی ها جانشین **سید باب** بود، بر سر جانشینی نزاع و کشمکش درگرفته، منجر به قتل عده ای گردید و دولت عثمانی هم [یحیی] صبح ازل را به جزیره قبرس تبعید نموده و تا روز ۲۹ آوریل ۱۹۱۲ که در شهر فاماکوستا

۱- نامبرده از دولتمردان عصر قاجار است که در ۱۲۵۱ هجری قمری والی لرستان و در سال ۱۲۶۸ قمری کارپرداز سفارت ایران در ارزنالروم ترکیه شد.

۲- امام قلی میرزا ملقب به عمادالدوله پسر محمدعلی میرزا پسر سوم فتحعلی شاه قاجار که در ۱۲۶۸ قمری به حکومت کرمانشاه رسید در همین سال بابیان به ناصرالدین شاه سوء قصد کردند.



درگذشت، تحت نظر دولت باقی ماند. میرزا حسینعلی در عکا باقی مانده، شروع به نوشتن کتاب اقدس<sup>۱</sup> و ایقان، و تبلیغ نموده، بالاخره در شب سوم ذیقعده ۱۳۰۹ در عکا درگذشت.

در آن موقع بین پسران میرزا حسینعلی بر سر میراث و وصیت، نزاع درگرفته، و چون کلیه اسناد و اوراق و کتب در دست عباس افندی بود، بردیگران غلبه کرده، جانشینی بهاءالله را به نام خود اعلام داشت. عباس افندی موسوم به **عصن اعظم** برای تثبیت بیشتر خود و زنده نگاه داشتن نام پدر خود را به **عبدالبهاء** در سال ۱۲۵۷ هجری در تهران متولد گردیده، و در تمام مدت تبعید از تهران به بغداد و اسلامبول و ادرنه و عکا در معیت پدر خود بود. پس از آنکه مقام ریاست مذهب بهائیان را اشغال کرد، شروع به جرح و تعدیل و تغییر و تبدیل در اصول مذهب بهائی نموده، و چون عده‌ای از جمله میرزا آقاجان خادم‌الله - نوکر مخصوص میرزا حسینعلی - اقدامات و عملیات عبدالبهاء را مخالف با اصول مذهبی خود می‌دیدند، بنای مخالفت علنی را گذارده، ولی عبدالبهاء اعتنائی به حرف‌های آنها نکرده، حتی میرزا آقاجان را با کمک عده‌ای از طرفداران خود به سختی زده و از خود طرد کرد. عبدالبهاء مبلغینی از قبیل ابراهیم ژرژ خیرالله<sup>۲</sup> و میرزا

۱- کتاب اثبات بی‌اعتباری اقدس نوشته محمدحسن بروشکی چاپ نشر راه نیکان را مطالعه کنید.

۲- ابراهیم خیرالله: کمی بعد از مرگ بهاء این مرد در مصر بود و اصلش سوری و مسیحی و شغلش زراعت و با فقر و فلاکت روزگار می‌گذراند خودش را به حاج

**عبدالکریم تهرانی**<sup>۱</sup> و میرزا احمد سهراب<sup>۲</sup> و زنی به نام قدسیه به امریکا و اروپا برای تبلیغ گسیل داشت. به علاوه مراکز تبلیغاتی هم در لندن و پاریس و نیویورک و شیکاگو و برلین تأسیس نمود. چون جنبه سیاست و دنیا‌داریش برجسته به اصطلاح مذهبی او غلبه داشت، در اثر حسن اداره او، مسلک بهائی [که ساخته‌ای در ساخته بایه بود] نضجی گرفت و اطلاعات و معلوماتی را که در چند سفر به لندن و پاریس و

عبدالکریم تهرانی که از مبلغین بهائی و در مصر بود معرفی می‌کند، بهائی می‌شود و قرار می‌شود با هزینه عبدالکریم به نیویورک رود و تبلیغ مسلک بهائیت کند که به اجازه عباس افندی (عبدالبهاء) عازم امریکا می‌شود چون خیرالله زبان‌باز و پُرجرات بود، در امریکا پیرزنی پولدار را پیدا می‌کند و او را برای زیارت قبر بهاء و دیدار با عبدالبهاء به اسرائیل (عکا) می‌فرستد و آن پیرزن بهائی می‌شود و مقداری هم برای ساختن قبر بهاء پول می‌دهد. خیرالله هم از طریق این زن به ثروتی می‌رسد. عبدالکریم چون ماجرا را چنین می‌بیند تقاضای سهم می‌کند و او امتناع می‌کند. عبدالکریم با فرمانی از عبدالبهاء مبنی بر عزل خیرالله به امریکا می‌رود، خیرالله خود را از هواداران محمدعلی افندی برادر عبدالبهاء می‌خواند و به او سهمی نمی‌دهد.

۱- میرزا عبدالکریم تهرانی از مبلغین بهاء که در مصر بود و باعث آشنائی خیرالله بود. بعد از آن که خیرالله به عبدالکریم سهمی نمی‌دهد، عبدالکریم خود چند نفر از زن‌های ثروتمند امریکائی را پیدا می‌کند و از آنها در رابطه با بهائیت پول‌هایی می‌گیرد و به مصر (قاهره) برمی‌گردد و از باب و بهاء و عبدالبهاء برمی‌گردد و با پسرش محمدحسن علیه آنها تبلیغ می‌کند و چون اطلاعات زیادی در این رابطه داشت مسائل فراوانی از عبدالبهاء و فرقه بهائیت افشاء می‌کند و ضربه بزرگی را به عبدالبهاء وارد می‌کند.

۲- در سال ۱۹۳۹ توسط شوقی افندی مأمور تبلیغ بهائیت شد، پس از اندکی اعلام استقلال نمود. خود تشکیلاتی مستقل در بهائیت به راه انداخت.

شیکاگو کسب کرده بود، به صورت مقاله و تعالیم یا وقایعی که در آینده اتفاق خواهد افتاد، درآورده، به نام بشارات و مفاوضات انتشار داد. و در نتیجه کمک‌هایی که در خلال جنگ بین‌المللی - از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ - به نفع انگلیسی‌ها و به زیان دولت عثمانی در عکا کرده بود، در سال ۱۹۲۰ از طرف دولت انگلیس درجه سر به او داده شد.<sup>۱</sup> و در سال ۱۹۲۱ درگذشت. پس از درگذشتن عبدالبها، نواده دختری او موسوم به شوقی ربانی ملقب به غصن ممتاز اداره امور بهائیان را بر حسب وصیت عبدالبها [که برخلاف وصیت حسینعلی نوری بهاء بود، زیرا به صورت وصیت‌نامه‌ای سفارش نموده بود که بعد از مرگ عباس افندی برادر او محمدعلی افندی جانشین شود.] به دست گرفته و تا این تاریخ در رأس مسلک بهائی باقی است.

## ۲- مسلک بهائی

به طور کلی مسلک بهائی مرکب از تعالیم شرایع یهود و مسیحی و اسلام و زردشت بوده، ولی غالب عبارات و جملات کتاب‌های مقدس آنها پر از جملات مفصله و کلمات غیرمستعمل<sup>۲</sup> و مغلق<sup>۳</sup>

---

۱- البته به گفته مرحوم عبدالحسین آیتی در کتاب انگلیس و سیر عبدالبها که توسط نشر راه نیکان چاپ شده، عباس افندی شخصاً درخواست این لقب را کرده است.

۲- به کار برده شده، به کار گماشته شده، کهنه و کار کرده، معمول و متداول

۳- سخنی که فهم آن دشوار باشد، سخن پیچیده و مشکل

بوده، در اغلب موارد واژه‌های روح و ریحان و انجذاب<sup>۱</sup> و عشق و قیام عاشقانه و اشتغال، در آن به کار رفته، و خلاصه آنکه در مذهب بها، موضوع و مفهوم، تابع الفاظ و عبارات است، نه الفاظ تابع منظور و مقصود.

اصول مسلک باب و بهاء از این قرار است.

۱- انکار معجزه.

۲- تنها معجزه انبیاء وحی است.

۳- وحی تابع قوانین صرفی و نحوی نیست.

۴- قرآن احتیاج به تأویل و تفسیر ندارد. در صورتی که چنین

ادعائی برخلاف فرموده قرآن است زیرا حق تعالی فرموده: «مَا يَعْلَمُ

تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»<sup>۲</sup>

۵- از آیات پی به وحی می‌توان برد.

۶- آیات و آثاری را که هر پیغمبری برای تشخیص جانشین و پیغمبر

آینده بعد از خود ذکر کرد، باید به‌طور کنایه و اشاره از آن چیز فهمید.

۷- پیغمبرها معصوم نیستند.

۸- طهارت و نجاست و حلال و حرام و نظایر آنها فقط تابع اراده و

میل شخص پیغمبر است.

۹- کلمه خاتم النبیین که در شأن پیغمبر اسلام نازل شده، معنی و

مفهوم خاصی نداشته، و دلیل بر عدم بعثت پیغمبر دیگری نیست.

---

۱- سخنانی که شنونده را به سوی کسی یا تفکری یا چیزی می‌کشاند.

۲- سوره آل عمران: آیه ۷

۱۰- باب مُبَشِّرُ بَهَاءِ اللَّهِ، و بَهَاءِ اللَّهِ «كَلِمَةُ اللَّهِ» و خَاتَمِ آلِ مُحَمَّدٍ اسْت. [در این مورد باید بدانید اگر اعتبار بهائیت براساس گفته باب باشد چون حد فاصله‌ای که باب برای این موضوع تعیین نموده مراعات نشده است، ادعای حسینعلی نوری اعتباری نداشته، بهائیت، باطلی در باطل علی محمد باب است.]

۱۱- انکار روز قیامت (رستاخیز) و قیام مردگان از قبر.

۱۲- انکار زندگی بعد از مرگ.

۱۳- انکار فصاحت معجزه‌آسای قرآن.

۱۴- ادعای امی بودن باب و بهاءالله.

۱۵- تندنویسی و زیادنویسی و تقریر سریع باب و بهاءالله را دلیل معجزه آن دو می‌دانند.

۱۶- قرآن فقط در نظر جهال و بی‌سوادها جنبه اعجاز دارد.

۱۷- حاضر شدن به مرگ برای پیشرفت امر یک مذهب، دلیل حقانیت آن مذهب است.

۱۸- بهائی‌ها ادعا می‌کنند که علت مخالفت علمای اسلام با مذهب بهائی، آن است که نمی‌توانند بهائی‌ها را مجاب کنند. [در صورتی که توبه‌نامه علی محمد باب بهترین دلیل خلاف این ادعا می‌باشد علاوه آثاری که در ابطال بهائیت نوشته شده، مهم‌تر اعترافاتی که مبلغین نادم بهائی کرده‌اند بهترین شاهد بی‌اعتباری این ادعا است.]

۱۹- بهائی‌ها احادیث عقلی و نقلی را که متضمن فلسفه و حکمت

یا تجربه باشد، رد می‌کنند.

۲۰- بهائی‌ها عقیده دارند که تورات و انجیل فعلی، دست نخورده و آن طوری که مسلمین عقیده دارند، جرح و تعدیل نشده‌اند. [البته این ادعا درست است، زیرا در تورات کنونی به انبیاء صاحب عصمت نسبت شرابخواری<sup>۱</sup> و زنا با محارم<sup>۲</sup> داده شده و این لغونویسی تورات به شرابخواری و زنا با محارم سران بهائی و مبلغان آنان را مشروعیت می‌دهد.]

۲۱- بهائی‌ها معتقد به محبت و یگانگی هستند.

۲۲- اعتقاد به بداء.

۲۳- اعتقاد به اینکه دلیل حقانیت یک پیغمبر در فصاحت کلام او نیست؛ بلکه در نفوذ کلمه اوست. [اگر همین ادعا را ملاک قرار دهیم] ۲۴- اعتقاد به اینکه هیچ‌کس به دروغ نمی‌تواند ادعای نبوت یا امامت کند.

۲۵- اعتقاد به اینکه کلیه انبیاء و صاحبان کتاب، به استثنای بت پرستان، از طرف خدا مأموریت داشته‌اند.

۲۶- اعتقاد به اینکه مسیح و قائم را آن طوری که مسلمانان عقیده دارند، ظهور کرده و دنیا را پر از عدل و داد و عالم را فتح خواهد کرد،

---

۱- تورات: سفر پیدایش ۹ شماره ۲۱ + غزلهای سلیمان ۵، شماره ۱۰۰ باب پنجم + کتاب غزل غزلهای کتاب، باب ۸، شماره ۳ + مسأله شرابخواری عیسی - علیه السلام - که نسبت ناروای اناجیل کنونی است، نیاز به ارائه سند ندارد.

۲- تورات: سفر پیدایش ۱۹ شماره ۳۳

- نبوده، بلکه برخلاف شخصی مظلوم و مقهور خواهد بود.
- ۲۷- آثار و علائمی که برای ظهور یک پیغمبر قائل هستند، به تدریج و بعد از ظهور او معلوم خواهد شد.
- ۲۸- مهدی یا قائم، نه فقط فرستاده خداست، بلکه مظهر قدرت و الوهیت نیز خواهد بود.
- ۲۹- رجعت مهدی و امام حسین به نحوی که شیعیان عقیده دارند، نبوده، بلکه در موقع ظهور مهدی وقایعی نظیر زمان امام حسین اتفاق خواهد افتاد.
- ۳۰- بهاء الله «من یظهر الله» است.

### ۳- ملیت در نظر بهائی

ملیت و میهن در نظر بهاء الله و بهائیان، مفهوم خارجی نداشته و برای میهن دوستی مباهاتی قائل نیستند؛ زیرا بهاء الله در یکجا می گوید «لَيْسَ الْفَخْرُ لِمَنْ يُحِبُّ الْوَطْنَ» (کسی که میهن خود را دوست بدارد برای او افتخاری نیست.) و در جای دیگر می گوید: در نزد اهل بهاء فضیلت به علم و معرفت است، نه مقام و وطن. هر بهائی از هر ملت و کشوری که باشد، به هر نقطه از عالم که رفت، باید آنجا را کشور خود دانسته، تعلق خاطر به میهن و مولد خود نداشته باشد.<sup>۱</sup> و هر بهائی باید بهائیان

---

۱- این همان خواست انگلیس است که مستر همفری منشی قنصل انگلیس در / ایران بعد از چاپ کشف الحیل به مرحوم عبدالحسین آیتی مبلغ نادم بهائیت پیشنهاد می دهد. (کتاب انگلیس و سر عبدالبها را ملاحظه نمائید)

دیگر را احبا [دوستان]، و اشخاص غیربھائی را اغیار [بیگانگان] بدانند. به عبارت دیگر، بھائی دوست و غیربھائی ولو آکه از اهل یک کشور هم باشند، دشمن و بیگانه باید شناخته شود. ولی شوقی ربانی که این اصل را موجب تشویش اذهان اولیاء امور کشور ایران دانسته، بنا به دستور او، علی اکبر قزوینی منشی محفل روحانی ایران مجموعه‌ای به نام نبذه [پاره‌ای] از نصوص مبارکه راجع به کشور مقدس ایران در شانزده صفحه تهیه و شوقی در صفحه یازده در یکی از لوایح خود می‌گوید: نگذارید که اولیاء امور، ادنی [ضعیف‌تر و پست‌تر] تکداری حاصل نمایند. اگر فی الحقیقه به موجب احکام و تعالیم الهیه سالک و عامل شویم، و به نوع بشر و وطن خویش خدمت نمائیم، عاقبت حقیقت معلوم و مکشوف گردد و خود آن نفوس آگاه شوند و اقبال نمایند. مع ذلک مگذارید گمان کنند که بھائیان تعلق به وطن خویش ندارند.

#### ۴- تشکیلات مسلکی بھائیان

تشکیلات مسلک بھاء و حوزه حاکمیت هر محفل، مطابق تقسیمات کشوری ایران بوده و محفل بھائیان اعم از شهرستان و قصبه و قریه، مطابق همان تقسیمات، حق رأی و اشتراک در انتخابات محفل محلی دارند.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر تقسیمات کشوری بھائیان، عبارت از استان و شهرستان و بخش و قصبه و قریه است.

---

۱- بند ۱۲ از فصل ۷ آئین‌نامه محفلی ملی روحانی



در رأس تشکیلات مسلک بهائی در هرکشوری، یک محفل روحانی ملی بهائیان - به جای بیت‌العدلی که باب پیش‌بینی کرده - واقع است؛ که در حکم مجلس سنا و دیوان کشور بوده، و هرگونه مقررات و آئین‌نامه‌های مذهبی و دستورها باید به تصویب آن رسیده، یا مورد تفسیر آن واقع شده، بین تمام محافل کشور پخش گردد. محافل محلی اعم از محافل شهرستان و قصبه و قریه، در حکم دادگاه شهرستان بوده، و هرگاه تصمیمات یکی از این محافل مورد قبول یک نفر بهائی واقع نشود، می‌تواند از آن تصمیم به محفل ملی پژوهش داده، و تصمیم محفل ملی نهائی است.<sup>۱</sup>

به طوری که بخشنامه شماره ۲ مورخ ۱۳۱۹/۲/۲۳ نشان می‌دهد، در جلسه محفل روحانی ملی بهائیان ایران که سال قبل ۱۳۲۰ تشکیل گردیده، آقایان زیر:

ولی الله ورقا	منشی سفارت ترکیه	رئیس
نورالدین فتح اعظم	معاون حسابداری دربار شاهنشاهی	نایب رئیس
تیمسار سرلشگر شعاع الله علانی	رئیس مالی ارتش	امین صندوق
علی اکبر قزوینی		منشی

انتخاب و شروع به کار کرده‌اند. کلیه مکاتبات و دستورات شرقی ربانی به بهائیان ایران، باید به وسیله محفل نامبرده به عمل آمده، همچنین کلیه محافل ایران هم در مواردی که دچار اشکالاتی شده، یا آنکه احتیاج به استفتاء داشته باشد، به محفل روحانی ملی بهائیان

ایران مراجعه نموده، و نظریه این محفل قطعی و برکلیه بهائیان ایران مطاع است.

هرچند اصل آئین نامه محفل ملی بهائیان ایران در دست نیست، ولی به طوری که ماده سوم آئین نامه داخلی محفل ملی تهران نشان می دهد، محفل روحانی ملی بهائیان ایران دارای قوه مقننه و قضائیه و مجریه بوده، و می تواند آن را به محافل ملی تفویض نماید.

هرگاه بین دو یا چند محفل از محافل ملی، یا محافل قسمت های مختلفه، اختلاف نظر حاصل شود، باید به محفل روحانی مراجعه گردیده و حکم محفل روحانی قطعی است. (بند ۱۱ از فصل هفتم آئین نامه محفل روحانی ملی)

## ۵- محفل ملی محلی

در مقدمه فصل هفتم آئین نامه محفل روحانی ملی می نویسد: هر وقت که عده بهائیان ساکن محل معینی در ایران (شهر قصبه - قریه) که مورد شناسائی محفل ملی واقع شده باشند، از ۹ نفر تجاوز نماید، این اشخاص در اول عید رضوان<sup>۱</sup> - نهم اردیبهشت - جمع شده، و هیئت اداری نه نفری، به اکثریت نسبی تشکیل می دهند که به نام

---

۱- از ۳۲ نوروز شروع و به مدت ۱۲ روز ادامه دارد. روز اول مطابق ۲۱ آوریل، اول اردیبهشت است. این ایام مصادف ورود بهاء به باغی در حومه شهر بغداد در آوریل ۱۸۶۳ میلادی است. این باغ در بین بهائیان به باغ رضوان شهرت دارد و این ایام ایامی است که در آن بهاء صریحاً به اصحاب خود اظهار من یظهراللهی نمود. و شوقی بازار آن را با ایام اعظم و اقدس گرم کرد.

محفل روحانی جمعیت بهائی آن محفل موسوم خواهند شد. و از آن به بعد همه ساله در روز اول عید رضوان، محفل مزبور را مجدداً انتخاب خواهند نمود؛ الی آخر. این محفل پس از آنکه به شرح بالا تشکیل گردید، باید به وسیله اظهارنامه‌ای خود را به محفل روحانی ملی معرفی نمایند و پس از ثبت اظهارنامه در دفتر محفل ملی روحانی، محفل نامبرده دارای امتیازات و حقوق و وظائف مقرر در آئین نامه خواهد گردید.

به طوری که اخبار امری مورخ تیرماه ۱۳۱۹ می‌نویسد، تاکنون پانصد محفل در ایران تشکیل گردیده، ولی این آمار اغلب تبلیغاتی است و خواص معتقدند که شماره بهائیان از پانصد نفر متجاوز نیست. و هر محفلی به غیر از رئیس و منشی، ممکن است دارای لجنه‌های زیر باشد:

**الف -** لجنه نشر نفعات - که کتب و اوراق امری از قبیل کلمات مکنونه - ادعیه - مجموعه‌ها - الواح - درس اخلاق - اصول تشکیلات اداری بهائیان - مناجات زمان جنگ بین الملل و غیره را تهیه و با قیمت معینی به بهائیان می‌فروشند.

**ب -** لجنه آمار و ثبت احوالات شخصیه - برای تعیین نفوس بهائیان ایران در هر محلی لجنه‌ای به نام لجنه آمار و ثبت احوالات شخصیه تشکیل گردیده و دارای آئین نامه خاصی بوده، و هر فرد بهائی که سن او به بیست و یک سال رسید، باید اظهارنامه‌ای که متضمن نکات زیر است تنظیم نماید:

۱- اقرار به مقام مبشریت نقطه اولی، سید باب. [که اگر منظور اشاره باب به من یظهر الله باشد که حسینعلی ادعا کرد من هستم. چون حد فاصله زمانی که باب برای این امر معین کرده مراعات نشده، ادعای حسینعلی باطل و در حقیقت بهائیت کودتائی در باطل بابیه است].

۲- اقرار به مقام مظهریت تامه شارع دیانت بهائی، میرزا حسینعلی بهاء الله.

۳- اقرار به مقام منصوص مرکز میثاق. عباس عبدالبهاء.

۴- اقرار به مقام ولی امر یا غصن ممتاز - شوقی ربانی.

۵- قبول بلا شرط و اطاعت و انقیاد نسبت به آثار و کلمات نامبرده در بالا.

۶- مطاع و محترم شمردن کلیه تأسیسات و تشکیلات رسمی بهائی در تمام عالم.

و آن را به لجنه آمار محلی تسلیم نموده، و تا برگ تعرفه امری بهائی نباشد، نمی تواند بدون معرف در جلسات و محافل بهائیان راه یابد. به طوری که بخشنامه شماره ۲۶۰ بهائیان نشان می دهد، پس از تشکیل لجنه آمار، تاریخ تشکیل آن باید به تهران اطلاع داده شده، و به علاوه وقایع چهارگانه را هم که در حوزه هر محفل محلی اتفاق می افتد به تهران گزارش دهند.

برای بهائینی که کمتر از ۲۱ سال دارند، دفتر جداگانه و هویت آنها ثبت گردیده، و پس از آنکه به سن ۲۱ سالگی رسیدند، به شرحی که قبلاً عرض شد، تعرفه امری صادر و نام آنها از دفتر سجلات خارج

می‌شود. به طوری که اخبار امری شماره هفتم مورخ آبان ۱۳۱۸ نشان می‌دهد، راجع به تصمیم دولت در موضوع سرشمار به شرح زیر، به کلیه بهائیان ایران دستور شده است:

«بدیهی است یاران الهی در موقع سرشماری نیز مانند سایر موارد به حبل صدق و راستی تمسک جسته، به سؤالات مأمورین مربوطه به نهایت صداقت جواب خواهند داد. و مخصوصاً در جواب به سؤال از مذهب و دیانت، خود را مطابق واقع به کمال صراحت و من دون تردید، بهائی قید خواهند نمود. [در صورتی که چنین نبوده و این از حیطة شعار خارج نبود. نواده مرحوم علامه علی اکبر دهخدا که رساله «انگلیس و سِرِّ عبدالبها» تألیف آیتی را بازدید و تجدید چاپ نموده‌اند می‌گفتند بهائیان برای استخدام در دوائر دولتی جرأت به این که بگویند بهائی هستند نداشته، از طرفی مسلمان هم نبودند و لذا می‌نوشتند] تا از طرفی طبق موازین دینیه و وظایف وجدانیه خویش عمل نمایند، و از طرف دیگر مقررات و دستورات دولت متبوعه را کاملاً به موقع اجرا گذارند. و هرگاه بعضی از مأمورین مربوطه، برخلاف تأکیدات اکید دولت متبوعه، بخواهند احباء را به انحراف از راه راست دعوت نمایند، باید نظر آن را به ماده ۴ تصویب‌نامه هیئت وزیران مورخه ۱۶ آبان ماه ۱۳۱۸ معطوف و متوجه ساخت.»

که مسلم است بدین وسیله می‌خواهند تعداد بهائیان را به اطلاع دولت رسانیده، رسمیتی برای کیش خود به دست آورند.

ج - لجنة خیریه. منظور از لجنة خیریه، در هنگام تهیه و جمع‌آوری

اعانه برای پیشرفت منظور بهائیان و پرداخت هزینه تشکیلات آن بوده، و هر مبلغ اعانه که در هر شهرستانی جمع آوری شود، صدی بیست آن باید به مرکز ارسال که صرف هزینه‌های اجتماعی گردد. هریک از شهرستان‌ها که تجارتخانه پیمان شعبه داشته باشد، ارسال وجه به تهران به وسیله شعب آن تجارتخانه انجام می‌گردد.

د- لجنه مشرق‌الاذکار - مرکز تشکیلات بهائی در کشور، مشرق‌الاذکار و اماکن محلی را حظیرة القدس نام نهاده‌اند. قسمتی از اعانه‌هایی که از شهرستان‌ها به مرکز فرستاده می‌شود، صرف تهیه مشرق‌الاذکار گردیده و ساختمان فعلی مشرق‌الاذکار در تهران در بیرون دروازه یوسف‌آباد و مقابل کالج البرز واقع شده و عمارت آن به اتمام رسیده، فقط گنبد آن نیمه تمام است. [البته این مربوط به قبل از انقلاب اسلامی است].

زمین‌هایی که در شهرستان‌ها برای حظیرة القدس خریداری می‌شود، سند مالکیت آن را به نام حاج غلامرضا امین امینی، و پس از فوت او به نام ولی الله ورقا، صادر و به لجنه اماکن یا املاک مرکز ارسال می‌دارند.

ه- لجنه املاک امری - علاوه بر حظیرة القدس، در کلیه شهرستان‌ها و مشرق‌الاذکار در مرکز که اسناد مالکیت آنها به نام حاج غلامرضا مداین امینی ثبت گردیده، مبلغین بهائی در اغلب از شهرستان‌ها بهائیان سفیه و مختل‌المشاعر را تحریک و ترغیب می‌کنند که املاک خود را به امین امین یا ورقا و غیره به نفع بهائیان

انتقال داده، و آنها نیز به نوبه خود املاک نامبرده را به شوقی ربانی انتقال می دهند.

موضوع انتقال به نفع بهائیان در استان های نهم و تهران، پیشینه مفصلی داشته، و حتی پرونده های متعددی هم در دادگاه ها در این زمینه تشکیل شده است.

به طوری که اخبار امری شماره ۹ مورخ دی ماه ۱۳۱۸ حکایت می کند، پس از فوت حاج غلامرضا امین امین، آقای ولی الله ورقا (منشی سفارت ترکیه) به موجب تلگراف شوقی ربانی که متن آن عیناً نقل می شود: «شما را حقاً به سمت پرافتخار امانت حقوق برگزیدم» به جانشینی امین امینی انتخاب نموده است.

و - لجنة معارف - وظیفه لجنة معارف، عبارت است از تعلیم درس اخلاق و تشکیل کلاس های تابستانی برای تعلیم کتب بهائی که قسمتی از آن، کلاس درس اخلاق اطفال بهائی را تشکیل می دهد. برای اطلاع از جریان تدریس به بخشنامه صادر از لجنة مرکزی تربیت امری مورخ ۱۹/۷/۶ رجوع فرمایند.

ز - لجنة اخبار امری - کلیه دستورها و بخشنامه ها، وقایعی که در هریک از شهرستان ها اتفاق می افتد، و همچنین شرح مسافرت مبلغین و فوت بهائیان معروف در آن درج گردیده و برای هریک از محافل محلی فرستاده می شود.

ح - لجنة تبلیغ یا محفل ملاقاتی - اساس مذهب بهائی بر تبلیغ استوار گردیده و هر فرد بهائی ملزم است حتی المقدور در امر تبلیغ و

جلب اشخاص اقدام نمایند. علاوه بر عده‌ای که رسماً شغل آنها تبلیغ است، افراد بهائی نیز در ضمن مذاکره و مباحثه با اشخاص، آنها را دعوت به لجنه تبلیغ نموده و به دست مبلغین رسمی می‌سپارند. بدین وسیله به قول خودشان وظیفه شرعی و ذمی خود را انجام می‌دهند.

ط - لجنه ترقی نسوان - چون ممکن است عده‌ای به نحوه تبلیغ مبلغین مرد توجهی نداشته باشند، برای پیشرفت امر تبلیغ بهائیان، لجنه‌ای به نام لجنه ترقی نسوان تشکیل داده، و پس از آنکه بانوان به امر تبلیغ کاملاً آشنا گردیدند، آنها را اغلب مأمور خارج نموده تا مثل مبلغین هشیار به اطراف و اکناف گشته و بدین طریق بر عده بهائیان بیفزایند. و اغلب در موقع بهار و تابستان، از شهری به شهر دیگر، یا به قراء و قصبات رفته، وظیفه مذهبی خود را انجام می‌دهند.

ی - لجنه تربیت اطفال - برای آنکه اطفال بهائی را از آمیزش با سایر اطفال غیر بهائی ممنوع داشته و تربیت فکری آنها را کاملاً تحت کنترل قرار دهند، در ایام تعطیل رسمی و در تمام فصل تابستان که دبستان‌ها تعطیل است، لجنه‌ای به نام لجنه تربیت اطفال تشکیل داده، و کتب درس اخلاق را که دارای چند دوره است به آنها تعلیم می‌دهند. قسمت عمده از تعلیم ۱۲ گانه بهاء الله، یک سلسله الفاظ براقی [بسیار درخشانده]<sup>۱</sup> است که بدین وسیله مردم را اغفال نموده‌اند؛ که ذیلاً درج می‌شود.

۱- این ادعائی است مانند «زلف علی» که به کچل می‌دهند یا «نور علی» که به نابینا می‌گویند.



- ۱- تحری حقیقت. ۲- وحدت عالم انسانی. ۳- اساس دین یکی است. ۴- دین باید مطابق علم و عقل باشد [مطالعه اقدس به خوبی این را رد می‌کند]. ۵- دین باید سبب الفت و محبت باشد. [در صورتی که حسینعلی نوری با یحیی صبح ازل با اینکه حقی نداشت دشمنی‌ها کرد. یا عباس افندی با محمدعلی افندی برادرش چه‌ها که نکرد]. ۶- تعصبات، هادم [ویران‌کننده] بنیان انسانی است. ۷- وحدت لسان و خط. ۸- تساوی حقوق رجال و نساء. ۹- تعلیم اجباری و عمومی. ۱۰- صلح عمومی و مجمع بین‌المللی. ۱۱- حل مسائل اقتصادی. ۱۲- عالم بشری محتاج به نفحات روح القدس است.

الفاظ فوق باید از همان اوان طفولیت در مغز اطفال جای‌گیر شود. این است که بهائیان به‌لجنة تربیت اطفال فوق‌العاده اهمیت داده، چون عقیده دارند که بهائیت از راه فرهنگ باید در ایران رخنه پیدا کند. از این جهت به وزارت فرهنگ و دست یافتن به پست‌های حساس آن توجه زیادی مبذول داشته، سعی دارند تا به هر وسیله‌ای که ممکن است خود را در وزارت فرهنگ بگنجانند.

ک- لجنة ضیافت‌های نوزده روزه - در هر ماه بهائی باید یک بار محفل ضیافت نوزده روزه تشکیل شود.<sup>۱</sup> مقصود اساسی از تشکیل لجنة ضیافت، آن است که امور بین‌المللی بهائیان در این جلسات

---

۱- به نتیجه تخریبی این دستورالعمل که از کتاب اقدس گرفته شده است، آقای محمدحسن بروشکی در کتاب اثبات بی‌اعتباری اقدس جواب جالب و قابل توجهی داده است. این کتاب را از نشر راه نیکان تهیه کنید.

مورد شور و مذاکره واقع شود. هر فرد بهائی از پانزده سال به بالا حق حضور در لجنة ضیافت را خواهد داشت؛ مشروط براینکه دارای تعرفه امری باشد.

علاوه برلجنة‌های بالا، لجنه‌های دیگری هم به نام لجنة جوانان - لجنة خدمت (برای تهیه شغل، جهت بهائیان بی‌کار) و لجنة اصلاح ذات‌البین (در مورد اختلاف بین زن و شوهر و اختلافات مالی و حل و فصل دعاوی حقوقی بهائیان) می‌باشد. و همچنین آئین‌نامه‌ها و تشکیلات دیگری دارند. چون نظر ما بیان به اختصار و حفظ نظر بی‌طرفی است، از انتقاد و تفصیل خودداری نموده، و قضاوت را به فکر خوانندگان می‌گذاریم. و اکنون به درج بخشی از ترجمه گزارش گینیاژ دالگورکی می‌پردازیم.

### گزارش گینیاژ دالگورکی

[قبل از مطالعه این بخش باید توجه داشته باشید که بهائیان و متأسفانه در پی آنان بعضاً افرادی که خواسته‌اند کاری در زمینه بهائیت کرده باشند، تحت تأثیر بهائیان قرار گرفته، رواج داده‌اند این گزارش ساختگی است؛ در صورتی که مرحوم عبدالحسین آیتی این را پاسخ داده و صحت آن را تأیید کرده است.<sup>۱</sup>]

ژانویه ۱۸۳۴ وارد تهران شدم. در ایران ویا و طاعون و قحط و غلا بود. مردم پریشان و زندگانی غریبی بود. عنوانم مترجم سفارت

۱- انگلیس و سیر عبدالبها تألیف آیتی به‌اهتمام تی‌تی آل‌بویه مطالعه شود.

روسیه در تهران بود. مدرسه دارالفنون و دانشکده نظام را کاملاً خاتمه داده بودم و دانشکده حقوق و سیاسی را تصدیق گرفتم و شاگردان این دو را اگر توصیه می‌شدند، در وزارت خارجه می‌پذیرفتند. من زبان فارسی را آموخته بودم و در دانشکده‌ای که مخصوص وزارت خارجه بود، بهتر یاد گرفتم. می‌توانستم بخوانم و بنویسم. بدین واسطه مرا مأمور تهران کردند با دستورات محرمانه که سفیر هم از آن خبری نداشت. برای تکمیل فارسی محتاج به مقدمات عربی بودم. (زبان عربی در فارسی چون لاتین در فرانسه است.) برای اینکه کاملاً به زبان فارسی آگهی یابم، به وسیله منشی سفارتخانه، معلمی یافتم که در اصل مازندرانی بود و اهل قریه لمراسک و نامش شیخ محمد از طلاب مدرسه پامناز و از شاگردان حکیم احمد گیلانی، مردی فاضل و صاحب عقیده و عارف و مؤمن بود. روزی دو ساعت به اجازه سفارت در منزل او که در کوچه وقفی نزدیک سفارتخانه بود (پامناز) جامع المقدمات تحصیل می‌کردم و ماهی یک تومان ماهیانه می‌دادم. علاوه بر نحو و صرف و نصاب و ترسل، تاریخ معجم هم آموختم. و پس از یک سال لیاقت آن را یافتم که فقه و اصول هم بخوانم. در نزد شیخ محمد مسلمان شدم و به او گفتم اگر سفیر بفهمد که من مسلمان هستم، خطر جانی برای من دارد و در سن ۲۸ سالگی، ختنه کردن برای من خطر دارد و به علاوه سفیر خواهد فهمید، نه فقط مرا بیرون خواهد کرد، بلکه مرا به کشتن خواهد داد. پس اصل «التَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينُ»

آبائی» را در خود من مجری دارید. شیخ محمد قبول کرد. من نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء را یک مرتبه در منزل او می خواندم. با یک دختر ۱۴ ساله زیبائی که زیور نام داشت، به وسیله معلم ازدواج کردم. به حدی شیخ با من صمیمی شده بود که مرا فرزند خود خطاب می کرد. بعد هم معلوم شد که زیور عیال من، برادرزاده شیخ محمد و نامزد پسر او بوده، قبل از عروسی پسرش مُرد و این دختر چون یتیم بود، در خانه عموی خود مانده و معلم به واسطه صمیمیتی که نسبت به من داشت، برادرزاده خود را که چون فرزند دوست می داشت به من داد. لذا چون مسلمان و داماد او بودم، سعی داشت هرچه می دانست، همه را یک مرتبه به من بیاموزد.

مطوّل - شمسیه - تحریر اقلیدس - خلاصه الحساب و شفای بوعلی و شرح لمعه و قوانین و هرچه از منطق و کلام می دانست، به من آموخت. و بالاخره در مدت چهار سال، نیمچه مجتهد فاضل خوش قریحه و نیکو محاوره‌ای بودم. گاهی شب‌ها مرا به منزل معلم و مرشد خود، حکیم احمد گیلانی می برد. شبی از ماه رمضان، در منزل حکیم احمد گیلانی که در گذر نوروزخان، خانه‌های اعیانی بزرگ داشت، افطار دعوت داشتم و مثل یک نفر ایرانی مسلمان با دست غذای مفصلی خوردم و به سفارتخانه اطلاع داده بودم شب‌های رمضان را نخواهم آمد. تمام مدت این ماه مبارک را شب‌ها تا صبح بیدار و روز را می خوابیدم. ولی در این مدت یک ماه از حکیم گیلانی

بی نهایت استفاده نمودم. شبها جمع کثیری در منزل حکیم احمد گیلانی جمع می شدند و برادران طریقت بی شمار داشتیم. میرزا آقاخان نوری (صدراعظم بعد) هم در این خانقاه سرسپرده بود و به واسطه او همه نوکرها و بستگان او که از اهل نور بودند، جزو مریدان حکیم شدند. از جمله بستگان او میرزا رضاقلی، میرزا حسینعلی «بهاء الله بعد» و میرزا یحیی «صبح ازل» که از نوکرها و بستگان نزدیک میرزا آقاخان بودند، خیلی به من اظهار خصوصیت می کردند. دو نفر اخیر محرم من شدند و از هر جا خبری می شنیدند، به من اطلاع می دادند. و من هم در عوض آنچه لازمه کمک بود روا می داشتم. به حکیم احمد با آنکه به مسلمانی من اعتمادی نداشت، بی نهایت نزدیک شدم و حل هر مشکلی را از او می خواستم، او بدون مضایقه حل می کرد. یک شبی از حکیم پرسیدم ایران با آن عظمت و اقتدار که یک حدش آخر هند و حد دیگر حبشه بود، شرق و غرب عالم را مطیع گردانده بود و با جگزار او بودند، چگونه از یونان و عرب و مغول شکست خورد؟ فرمودند: همان قسم که ظهور جسم خارجی در بدن انسان سبب رنجوری و مرض می شود و مزاج از اعتدال منحرف می گردد، دخالت اجنبی و ملل خارجه در کشور، همین عمل را می کند. یعنی ملک و ملت را مریض می دارد. خاصه یهودی و مزدکی<sup>۱</sup>، اساس خرابی این کشور را فراهم کردند و ایجاد نفاق نمودند

۱- مزدکی: پیروان مزدک را گویند. مزدک در عهد سلطنت قباد اول پادشاه

و سستی عقیده بزرگان دین و زمامداران و زن گرفتن از یهودیان، سبب نفوذ یهودی‌ها در دربار ایران شد که اختلاف بین شاه و بزرگان ایجاد نمودند. و به موبدان<sup>۱</sup> و هیربدان<sup>۲</sup> گفتند که بزرگان کافر شدند، و به شاه می‌گفتند همه بزرگان و رؤسای مذهب و اعیان برضد شاه شدند. اطاعت و صمیمت، تبدیل به نفاق و دسیسه‌کاری و دروغ شد. با آنکه در مذهب ایرانی دروغ بدترین گناه بود، رواج یافت. و یک دسته یونانی که همیشه مخدول و مغلوب ایرانی بود، سرتاسر ایران را نور دیدند. به حدی اختلاف و نفاق در ایران شیوع یافته بود که به خط یونانی با هم مکاتب می‌کردند و یونانی‌مآبی را افتخار خود می‌دانستند. پس از مُردن اسکندر،<sup>۳</sup> سلسله اشکانیان هم نتوانستند این نفوذ اخلاقی و آدابی یونانی که چون زهر هلاهلای برای ایرانی بود، از میان ببرند؛ و سلسله ساسانیان هم جد و جهد زیاد کردند که دین

۱- ساسانی - ۴۸۷ الی ۵۳۱ میلادی - پیدا شد، در واقع او بعد از زرتشت بود و آئین مانوی داشت. خسرو انوشیروان آنها را برانداخت اما مزدکیان به اسم خرم‌دینان تا حدود سال ۳۰۰ هجری قمری در ایران بودند و خلفای بنی‌العباس آنها را معدوم کردند.

۱- دانشمندان و پیشوایان روحانی زرتشتی

۲- دو قول است: ۱- قاضیان و خادمان آتشکده زرتشتی، ۲- طبقه سوم درباریان ساسانی که از قضاة بودند.

۳- اسکندر پادشاه مقدونیه که منطقه‌ای در شبه جزیره بالکان هم‌مرز یونان و دارای تمدن یونانی. اسکندر مقدونی دومین پادشاه مقدونیه ۳۳۶ قبل از میلاد مسیح است که باعث انقراض سلسله هخامنشیان در ایران شد.

حضرت زردشت<sup>۱</sup> را دوباره مثل اول رواج دهند و انتظاماتی برقرار سازند؛ ولی اساساً موبدها و هیربدها، عقیده و ایمان کاملی نداشتند. و در دربار هم مردمان منافق بی عقیده و ایمان که از روی تزویر اظهار خلوص عقیدت می کردند، جمع بودند. مزدک هم که از اسپارت‌های<sup>۲</sup> یونان و تاکوس<sup>۳</sup> سرمشق گرفته بود، نغمه جدیدی در ایران آغاز نمود که آن هم یک بدبختی جدیدی که از همه بدبختی‌ها بالاتر بود به یهودی‌ها کمک نمود. و از طرف مغرب ایران هم مسیحیت، نفوذی بسزا یافت و اختلافی بر سایر خلاف‌ها افزود و آن وحدت و یگانگی

۱- زرتشت پیشوای آئین آتش پرستی در عهد هخامنشیان، در زمان گشتاسب شاه دعوی نبوت کرد، زند را کتاب آسمانی خود معرفی نمود. او شاگرد افلاطون و او شاگرد فیثاغورث حکیم یونانی بود. مجوسیان او را پیغمبر می دانند در صورتی که چنین نیست، زیرا ادیان آسمانی برخلاف آئین زرتشت با چند خدائی مبارزه کرده‌اند. هیچ کدام از پیامبران مانند زرتشت که به هنگام پرستش آتش کشته شد، از دنیا نرفته‌اند.

۲- اسپارت‌ها اقوام یونانی زبان بودند از مناطق مختلف که در محیط یونان باستان پراکنده شدند. تاریخ آنها به درستی معلوم نیست؛ ولی مؤلف کتاب تاریخ تمدن آنها را در ۱۱۰۰ الی ۸۵۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌داند، به تدریج تشکیل جامعه و حکومت دادند و دارای طبقات اجتماعی شدند و سبب پیدایش تمدن یونان تا به عصر سوفسطائیان و آمدن سقراط و افلاطون و ارسطو منجر می‌شود که انحطاط تمدن یونانی بود.

۳- اسپارتا تا کوس مرد دلاور و رشید در حکومت رومیان قدیم که ۷۳ سال قبل از میلاد مسیح علم طغیان و عصیان علیه حکومت وقت برافراشت و سرداران معروف روم را مغلوب ساخت و در جنگ دوم علیه رومیان شکست خورد به قتل رسید.

دین بهین به نفاق و دوئیت تبدیل شد. این اختلافات که از یهودی و مسیحی و مزدک حاصل گشت، سبب ضعف ملت و کشور گردید. نتیجه آن شاد که یک دسته عرب به امر خدای بزرگ، چنین ملت بزرگی را مغلوب سازند. خدای بزرگ از میان ملتی که در یک منطقه خشک بی آب و علف که قوت لایموت نداشتند و به شتربانی ایرانی‌ها افتخار می‌کردند، شخصی را برگزید تا شرق و غرب عالم را به یک دین آرد و همه خلق زمین را برادر واقعی کند و اختلاف نژادی را براندازد. این دین برای ساکنین کره زمین است و مختص عرب نیست؛ ولی پس از رحلتش، آن دین حنیف که سبب وحدت مسلمین شده بود، دشمنان اسلام و روسای خودپسند جاه طلب، تولید نفاق نمودند و آن اخوت واقعی را به دشمنی، و آن مودت و توحید را به دوئیت و نفاق مبدل کردند. و این اختلافات باعث بدبختی و شکست اسلام شد و اخیراً هم اختلافات را به حدی رسانیدند که دولت روسیه، قسمت عمده کشور ما را و قسمت عمده‌ای از خاک عثمانی را عدواناً تصرف نمود. اگر این اختلافات نبود، قدرت چنین کاری را نداشت.

باری در خاتمه فرمودند که **دین خدا همیشه یکی بوده و آنچه حضرت آدم و حضرت زردشت<sup>۱</sup> و حضرت عیسی و حضرت خاتم النبیین دستور فرمودند، همه به یک نهج بوده؛ غریزه و ناموس و سنت خدا تغییرپذیر نیست.**

---

۱- تردیدی نیست که آنچه زردشت دستور داده با آنچه پیامبران فرموده‌اند تفاوت دارد.



اگر بشر به سنت حضرت ختمی مرتبت رفتار کند، مثل این است که به سنت حضرت آدم و حضرت زردشت<sup>۱</sup> و حضرت موسی و حضرت عیسی و یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبری که از اول دنیا مبعوث شده‌اند رفتار کرده باشد. زیرا سنت محمد - صلی الله علیه و آله - همان دستور خداست و دست نخورده است؛ ولی سنت سایر پیغمبران به وسیلهٔ روسای خود خواه دین خودشان تحریف شده است و سعادت بشر را تعهد نمی‌تواند کرد. یک مثل کوچک برای شما می‌زنم: عیال یک مرد مسیحی، اگر مبتلا به سل باشد، شخص مسیحی باید تا آخر عمر با او زندگانی کند تا او بمیرد و خود او هم مبتلا به مرض شود و بمیرد و شخص مسیحی نتواند زن خود را طلاق گوید، زیرا برخلاف سنت انجیل است که امروز دست شماست. پس اصول اجتماعات و قومیت و ازدیات نسل بدین وسیله از هم گسیخته شود. و این دین، دین آسایش و سعادت بشر نیست؛ یعنی دین خدا نیست. **خدا پیغمبران را برای آسایش و سعادت بشر فرستاده، نه از برای بدبختی و بیچارگی بشر.** هیچ کس کوچکترین ایرادی در اصول و فروع سنت خاتم النبیین نتواند کرد. دستگیری از فقرا، پاکیزگی، طهارت، ازدیاد نسل، حفظ الصحه، خوش اخلاقی، مردانگی، فتوت، وفای به عهد، خودشناسی، انتشار علوم و فنون، عدالت کردن، نیکی نمودن، رشادت، شهامت، شاد کردن دل‌ها، تربیت اطفال به صفات نیکو و پسندیده، اتفاق بشر در آبادی گیتی، کسب علوم و فنون، انتشار معرفت، راست‌گوئی، رفع خلاف، رفع اختلافات نژادی، محترم

شمردن جان و مال و ناموس مردم، امتیاز فضل و هزاران سنن دیگر، که راه منحصر سعادت بشر، عمل نمودن آنهاست و همه از واجبات این دین است. هر بدی را که نهی کرده و هر نیکی را که امر نموده، تمام مصلحت باشد. گوشت خوک و مسکرات را نهی فرموده، و امر نموده که از زن و مرد و بزرگ و کوچک علم بیاموزند؛ اگرچه برای کسب علم به دورترین نقطه دنیا باید رفت. تیراندازی، سواری، ورزش و کوشش در هرکاری را امر فرموده، و تنبلی و تن پروری را نهی نموده. هزاران سنت باشد که هر یک برخیر و سعادت بشر است، خاصه طهارت و اخوت و مساوات و ترقی خواهی و مشورت در امور. باری، اگر ملک و ملت فرنگ مسیحی هستند، این توپ و تفنگ‌ها چیست که برای جان مخلوق خدای ساخته‌اند. حضرت مسیح، در انجیلی که امروز دست شماست، فرموده: اگر سیلی به طرف راست تو زدند، طرف چپ خود را بگیر؛ پس چرا به سنت او عمل نکنند. سنت اسلام کوشش و مجاهده در راه خداست و همیشه باید برای جنگ و دفاع آماده بود و لوازم و اسباب دفاع را در هر روز در دست داشت تا اختلافات نژادی از دنیا برود و همه خلق به دین خدا درآیند. در این موقع یکی از حضار چند بیت از اشعار میرزا ابوالقاسم قائم مقام بخواند که چند بیت آن در نظرم مانده:

سلامت نه به صلح نه به جنگ است

به حاضر کردن توپ و تفنگ است

چو دشمن زور بسیند در برابر

تو را هم دوست گردد هم برادر

اگر بی زور عاجز بیندت دوست

بکوشد تا برآرد از سرت پوست

در اینجا معلوم من شد که میرزا ابوالقاسم قائم مقام [۱۱۹۳-  
 ۱۲۵۱ ه.ق.]، با حکیم احمد گیلانی محرمانه آمد و شد دارد و  
 به وسیله این دستگاه، نمی شود او را از میان برد. باید فکر دیگری  
 نمود. مختصر آنکه در شب های رمضان، در حضور حکیم احمد  
 گیلانی بی نهایت استفاده نمودم و اطلاعات مفیده به دست آوردم و  
 تمام را آموخته، به وزارت امور خارجه روز به روز گزارش دادم و  
 اسباب ترقی و افزونی مواجب من شد. و من هم به کوشش خود  
 افزودم، به حدی که سفیر و نایب سفیر به من حسادت می ورزیدند. و  
 آنها غافل بودند که من جزء به جزء کار روزانه خود را هر هفته به وزارت  
 خارجه گزارش می دهم. ولی سفیر به واسطه حسادت، به وزارتخانه  
 گزارش کرده بود که من مسلمان شده ام و عمامه و قبا و عبا می پوشم و  
 در خانه اعیان و علما با عبا و عمامه می روم. حتی نعلین زرد  
 می پوشم. به او جواب دادند که به کار او کاری نداشته باشی و کاملاً او

---

۱- اهل اراک صدراعظم ایران در عهد سلطنت محمدشاه قاجار قبل از صدارت  
 اعظمی میرزا آقاسی و بعد از صدارت حاج ابراهیم کلانتر مرید طریقتی حاج  
 میرزا محمدحسن کوزه کنانی معروف به نائینی که به لحاظ مخالفت با مداخله  
 استعماری روس تزار در ایران به تحریک گینیاژ دالگورکی منشی دین ساز  
 سفارتخانه به دست ایادی محمدشاه قاجار شهید شد.

را تقویت کنید و کوچکترین مخالفتی به او نکنید. ولی آنها غافل بودند که همان اول کار، من تمام مراتب را بدون کم و زیاد به دولت متبوع اطلاع دادم و نوشته بودم که برای اطلاع کامل مجبور به این عمل بودم تا در هر محفل و مجمعی راه داشته باشم. ولی برعکس به معلم چنین وانمود می‌کردم که اسلام من محرمانه از روس‌ها و فرنگی‌ها می‌باشد و کسی به اسرار من پی نبرد که سبب قتل من و بیوه شدن برادرزاده‌ی تو خواهد شد. ماهی ده تومان به وسیله‌ی شعبه سری وزارت خارجه، به توسط صندوقدار سفارت، حسب الحواله من مستقیماً به شیخ محمد کارسازی می‌شد. خرج خانه‌ی شیخ محمد روزی دو قران بیشتر نبود، از صرفه‌جویی این وجوهات چند باب حیاط ساخت و یک حیاط را به دستور من تمام با آجر ساخت و حمام هم داشت که در ضلع شمالی آن دو اطاق زیر و یک راه‌رو در وسط دو بالاخانه هم روی آن دو اطاق با ارسی‌های<sup>۱</sup> خیلی قشنگ که شیشه‌های الوان داشت، برای خوابگاه من ساخته بود. و یک اطاق مخصوص که دو پنجره محکم و یک درب یک لته محکمی داشت، که محل پذیرائی از رفقای محرم من بود ساخته بودم. و پشت این اطاق یک درز کوچکی تخته داشت که یک پاکت از آن درز می‌توانستند در صندوقچه‌ای که در اطاق نصب بود بیندازند. و هر یک از رفقای محرم من مطالب مهم را می‌نوشتند و مستقیماً در این صندوق می‌انداختند و می‌رفتند. چون

---

۱- درهائی با شیشه‌های کوچک الوان که به صورت عمودی باز می‌شد و هنوز در بعضی خانه‌های بازمانده‌ی تاریخی دیده می‌شود.

مسلمان‌ها نمی‌توانستند به سفارتخانه بیایند، در روز و ساعت معینی در این حیاط و در این اطاق از آنها پذیرائی می‌شد. میرزا حسینعلی و میرزا یحیی، اول کسی بودند که در این اطاق وارد شدند و مطالب بسیار مهمی به من گزارش نمودند. خلاصه رمضان سال ۵۲ هم گذشت و در این رمضان علاوه بر کسب معلومات و اطلاعات مفیده، طریقهٔ عمامه پیچیدن و نعلین و شال‌های ظریف آموخته بودم. تمام این البسه مثل لباس‌های علماء متشخص و با عنوان تهیه شده بود و در وقت نماز، تحت‌الحنک می‌انداختم و اذکار و ادعیهٔ زیاد در تعقیب نماز می‌خواندم. حتی بیشتر از شیخ محمد معلم. خلاصه یک آخوند به تمام معنی باسواد و متعصبی شده بودم. به هر نوظهوری بی‌اعتماد و هر ترقی و علمی را برای ایرانی کفر قلمداد می‌کردم. و کماهو، دستور وزارت خارجه و دربار امپراطوری را به موقع اجرا می‌گذاشتم. و هیچ اشتباهی در امور سیاسی نکرده بودم. فقط در مردن فتحعلی شاه و (به قول حکیم احمد گیلانی، فتحعلی شاه از دست روس‌ها و عملیات عباس میرزا دق کرده و مرد) [میرزا علی] ظل‌السلطان<sup>۱</sup> را تحریک کردم، دعوی سلطنت کند. ولی غافل از قرارداد محرمانهٔ عباس میرزا با دولت امپراطوری بودم. ولی به محض اینکه از دربار روسیه امر شد که باید به محمد میرزا پسر عباس میرزای ولیعهد مساعدت شود، عملیات را وارونه نمودم و به محض مساعدت، این بیچاره‌ها را در

---

۱- شاهزاده فتحعلیشاهی است و یا سلطان مسعود ظل‌السلطان پسر ناصرالدین شاه دو کس هستند.

نگارستان گرفتند؛ ولی من نگذاشتم آنها را کور کنند. فقط به تبعید آنها اکتفا نمودند و به اردبیل نفی بلد شدند. و پس از مکاتبه با وزارت خارجه دولت امپراطوری، وسائل فرار آنها را به روسیه فراهم نمودم و ظل السلطان و رکن الدوله و امام وردی میرزا و کشیکچی باشی هر سه نفر را با گماشتگانی که از طهران فرستاده بودم، آنها را به طرف روسیه فرار دادند. تا مترسی باشد برای اینکه اگر محمدشاه درست اطاعت نکرد، آنها را برای او، الولو ساخته بودم. و پیشنهاد کردم این شاهزادگان را تحت الحمايه دولت روسیه نمایند و جیره و مواجب کلی به آنها بدهند و از آنها نگاهداری کنند. ولی به محض اینکه محمدشاه درب صمیمیت با من کوفت، فوراً محرمانه نوشتم آنها را به دولت عثمانی روانه کنند. محمدشاه را تحریک کردم هرات را فتح کند و افغان را کما فی السابق جزء ایران نماید تا تدریجاً در آنجا سپاهی ترتیب دهیم و همان سپاهی که نادر به هند برد و فتح کرد، ما به دست سربازهای ایرانی انجام کنیم. ولی رقیب ما مانع فتح افغان و هرات شد. و به وسائلی چند از این عمل بازداشت. **محمدشاه کاملاً می دانست پدرش به وسیله دولت امپراطوری [روس تزار] ولیعهد ایران شده و به پشت گرمی ما خود او مالک تخت و تاج ایران گشته، لذا با ما صمیمی و یگانه بود.** حتی هر وزیر وطن پرستی که با رقیب ما یا با سایر دول فرنگ برای ترقی ایران بند و بست می کرد، فوراً زیر آب اورا زده و به قدر وخامت کردارش مکافات می دید. (تبعید - تکفیر - قهوه قجری و غیره و غیره) از این جهت وزراء هم تکلیف خود را فهمیده بودند و

همه شاهزادگان و اعیان و اشراف و علماء محرمانه متوجه ما شده بودند. و اغلب امورات در تحت نظر ما حل و فصل می شد. و هیچ وزیری یا امیری جرأت مخالفت ما را نداشت. و **محمدشاه به طور دلخواه دولت امپراطوری رفتار می کرد.** و در این مدت من کاملاً به اوضاع اخلاق و عادات دربار و علماء و امراء و تجار، حتی نسوان آگهی حاصل نموده، رمضان سال چهارم رسید و حالیه پنج سال است که من در ایران تحصیل و مطالعه دارم و زحمت واقعی می کشم و همه قسم فداکاری می کنم. ولی نهایت طرف توجه دربار و وزارت خارجه گشته ام. و کاملاً از وضعیت خود خورسند و خوشنودم. وزیر هم یک پسر کاکل زری برایم زائیده که در شباهت به من چون سیبی است که نصف کرده باشند. سورها دادم، اسم گذاران کردیم و اسامی چند در قرآن گذاشتیم تا بالاخره **علی در آمد.** و بسی نهایت شادی و وجد نمودیم. نامش **علی گینیاژدالکورکی** شد. و به همین قسم به دولت متبوعه گزارش نمودم. ولی به شیخ محمد و دوستانم قسمی وانمود کردم که سفارت و اجنبی ها ندانند. باری در این رمضان هم چون رمضان های قبل، در منزل حکیم احمد گیلانی پس از افطار تا نزدیک سحر می گذرانم. یعنی بیش از ماه های دیگر که فقط شب های دوشنبه و جمعه چند ساعتی در آن محفل معرفت می گذراندم. یکی از شب های رمضان که به نوزدهم افتاده بود، از حکیم سؤال کردم: حضرت مولائی! اسلام شعبات مختلفه دارد، کدام شعبه حق است و کدام یک غیر حق؟ فرمودند: **اسلام شعبات ندارد.** اسلام عبارت است از

خدا و قرآن. یک اصول دین دارد، یک فروع دین و شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمد مصطفی که از طرف خدا قرآن مجید را برای خلق دنیا و سعادت بشر آورده است. اسلام جز این چیز دیگری نیست. حضرت امیر مؤمنان علاوه بر عموزادگی و دامادی و «أَوَّلُ مَنْ آمَنَ»<sup>۱</sup> پدر حسنین بود و پیغمبر قبل از رحلتش بر حسب قوانین و سنت سنیه اسلامی به پسر عم و دامادش که افضل مردم آن روز [بل تمام عمر دنیا] بودند، امر می‌کند که اجماع امت به هر کسی که متوجه شد، او خلیفه مؤمنین است. و حضرت علی ابن ابیطالب - علیه السلام - که اجماع<sup>۲</sup> امت را متوجه ابابکر صدیق دید، بیعت نمود<sup>۳</sup> و همچنین با فاروق خلیفه دوم و همچنین با خلیفه سوم - رضی الله عنهم - و هیچ جنگ و نزاعی در آن هنگام نبود. [البته چنین دستوری رسول خدا به علی امیرالمؤمنین نداده‌اند، در حقیقت مسأله تعیین خلیفه بعد از خود را که حق خدای تعالی است به مردم واگذار نکرده‌اند. همچنین علی - علیه السلام - چنانکه از اشتغال علی وصی به امر غسل و کفن رسول خدا سوء استفاده شد نه فقط مردم را وادار به بیعت کردند، بلکه دست اندرکاران خود با خود بیعت نمودند. در واقع مردم را با این کار

۱- نخستین کسی بود که ایمان به خدا و رسول خدا (ص) آورد.

۲- اجماع نبود بلکه اکثریتی در مقابل اقلیتی که از مقربان ختمی مرتبت بودند خلاف ارادة الله دیگری را برخلافت برگزیدند و غصب حق علی - علیه السلام - را کردند.

۳- طبق اسناد و مدارکی که در دست می‌باشد علی امیرالمؤمنین با هیچکدام از سه نفر که اسم آنها در متن آمده بیعت نکردند.



دعوت به بیعت نمودند. در موضوع پذیرش نصب عثمان بن عفان به خلافت نیز چون شرائط شورائی که تعیین شده بود با این شرط توأم بود شخص انتخاب شده باید به سیره شیخین عمل کند حضرت مخالفت کردند و لذا طبق شرط شورا خلیفه نشدند.]

به هر روی این جنگ و نزاع از هنگامی شروع شد که چند نفر از مفسدین جاه طلب، دین پاکی را که خدای بزرگ برای خلق و نژادهای مختلفه ساکنین کره زمین فرستاده، آنها می خواستند منحصر به خود کنند و به دنیا سلطنت نمایند. و برخلاف نص حدیث پیغمبر اکرم رفتار نمایند. یعنی خلیفه‌ای را که اجماع امم آن روزه که مسلمان بودند و کسی که از میان مسلمین اورع و افضل و اعلم و افهم و باسیاست و کیاست‌تر از همه باشد انتخاب کنند، برخلاف سنت سنیه رفتار نمودند و همان اعراب آن روزه که حضرت فرموده «الاعرابُ اشدُّ کُفراً وَ نِفَاقاً»<sup>۱</sup> به اصول لجاج‌بازی یک نفر عرب، اگرچه فضیلتی هم نداشت، فقط طرفدار سلطنت عربی باشد انتخاب نمودند. و کشمکش از آن تاریخ شروع شد. برای آنکه برخلاف امر خدا و رسول اکرم عمل نمودند. یزید بن معاویه سلطان شد و بنی امیه هرچه توانستند بر مسلمین ظلم و ستم نمودند. حتی حسین بن علی - سلام الله علیهما - که ذریه رسول خدا بود، چون می فرمودند که اعمال یزید برخلاف دین خداست و هرچه بنی امیه کوشش کردند که آن امام بحق از این سخنان دست بردارد، متقاعد نشد. زیرا به اسلام عقیده و ایمان داشت. و حتی در /

قبال سکوت او، حکومت ری و ایران را به او واگذار نمودند، او راضی نشد. و فرمود این حکومت، حکومت غیراسلامی است و باید یزید از خلافت خلع شود. باری او را شهید و اهل و عیالش را اسیر نمودند و اختلافات شدید را اشد نمودند. اما مذاهب پنجگانه که حالیه در میان مسلمین معمول است، همه یکی است. **چند نفر مجتهد مثل ابوحنیفه یا امام شافعی و غیرهم**، در اصل دین اخلاقی ندارند. مثل امروز که چند نفر مجتهد در عتبات عالیات هست، هرکس به تقلید یکی از مجتهدین می باشد، آنها هم به همین نهج هستند. دسته‌ای مقلد امام جعفر صادق - علیه السلام -، امام حنبلی، دسته‌ای مقلد امام شافعی، دسته‌ای مقلد امام حنفی، مالکی می باشند.

این ائمه از خودشان دینی نیاوردند؛ در جزئیات، مثل طهارت وضو و غیره اختلافی دارند؛ والا اصل دین یکی است.  
من گفتم: چنین نیست، شیعیان لعن می کنند.

فرمود: خیر. مسلمان هرگز به صحابه پیغمبر خدا لعن نمی کند. و من به شما گفتم که حضرت امیرالمؤمنین با هر سه خلیفه بیعت نمود [این ادعا ثابت نشده است]<sup>۱</sup> و نگذاشت هیچ اختلافی حادث شود. و شخص علی بن ابیطالب جاه طلب نبود و در آن هنگام هرکس

۱- این دریافت شخصی گینیاز است که صحیح نیست؛ زیرا وقتی عمر بن خطاب شورائی ترتیب داد برای تعیین خلیفه بعد از خودش، عمل به سیره شیخین که خودش و ابوبکر بود، چون علی، امیرالمؤمنین قبول نکرد متقابلاً عثمان بن عفان پذیرفت و خلیفه شد.

می خواست ایجاد اختلاف کند، ایستادگی می کرد و رفع اختلاف می نمود. و حتی اشکالات خلفا را رفع می کرد و مخالفین آنها را الفت می داد. ولی پس از مرگ خلفای راشدین کسی نبود که نگذارد مفسدین ایجاد نفاق و شقاق نکنند. و اگر یک نفر دیگر مثل خلفای ثلاثه بود که پرهیزکار و متقی باشد، هرگز علی [- علیه السلام -] قبول خلافت نمی کرد و زیر بار این مسئولیت نمی رفت. ولی در آن هنگام چون کسی نبود که دفع شر مردم جاه طلب را نماید، و از طرفی علی [- علیه السلام -] مسئول خدا بود، لذا قبول فرمود. و طرفداران معاویه برای جاه طلبی، ایجاد نفاق نمودند و یک دسته از مسلمین را برضد علی بن ابی طالب [سلام الله علیهما] برانگیختند. حتی عیال حضرت رسول عایشه را با خود مع نمودند و با خلیفه خدا در جنگ شدند.

آری، بنی امیه به واسطه جاه طلبی برخلاف خدا و رسولش ایجاد نفاق و مخالفت نمودند و اختلاف از آنجا شروع شد. و پس از آنکه مسلمین به شناخت<sup>۱</sup> عمل بنی امیه پی بردند، آنها را معزول ساخته و بنی عباس را به جای بنی امیه منصوب نمودند.

اگر امروز شما تقلید آقای احسانی را بکنید، یا دیگری تقلید آقای کاظم رشتی را نماید، نه این کافر است، نه آن. اسلام یک دین است، خدا و قرآن. والا هر یک از مسلمین اولوالامر شوند، در قرآن و دین نبوی تغییری حاصل نشود. [فقط چون برخلاف قرآن و سنت حکم می کنند و رفتار می نمایند تولید فساد عقیده ای و عملی می کنند.]

شما با طهارت و پاکیزگی نماز بخوان و روزه بگیر. زکوة بده و به فقرا و یتیم و ابن السبیل دستگیری کن. دروغ مگو، افترا مزن و کمک به خلق خدا بکن و مؤدب و خوش کردار باش و نیت بد نداشته باش. در این صورت مسلمانی.

ولی افسوس! در هنگامی که فاضل دانشمند [حکیم احمد گیلانی صوفی] و مسلمان پاک دین، این فرمایشات و نصایح را می فرمودند و من یادداشت می کردم، در فکر بودم که چگونه اختلاف مابین مسلمین را افزون کنم و چگونه ایران را به وسیله نفاق و بی دینی، مسخر دولت روسیه کنم.

تمام هم من، یافتن راه اختلاف و نفاق بین مسلمین بود. رمضان تمام شد، ولی من چند نفر محرم خود را تربیت جاسوسی می نمودم؛ ولی هیچ کدام لیاقت و صمیمیت میرزا حسینعلی و برادرش میرزا یحیی را نداشتند. ایرانی ها وطن پرست بودند و جاسوسی و خبرچینی را کاری پست و رذل می دانستند. به خصوص برای اجنبی. و این صفت ایرانی ها مرا بی نهایت متعجب می کرد، با اینکه ما برای این عمل پول زیاد خرج می کردیم.

آری، این نژاد آری، بی نهایت مغرور و وطن پرست و باذکاوت است. پس از رمضان یک روزی دو مرتبه میرزا حسینعلی با گرمی هوا برای ملاقات من آمده بود، ولی من در دو فرسنگی شهر در شمیران بودم. پس از آمدن به شهر در اطاق مخصوص خودم در آن صندوق نامه ای یافتم که میرزا حسینعلی نوشته بود و چنین خبر داده بود که

دیشب غرویی قائم مقام به خانه حکیم احمد گیلانی آمده بود و من به وسیله گل محمد نوکر حکیم، به عنوان اینکه صدراعظم را ببینم وارد اطاق قهوه خانه شدم، حکیم با قائم مقام از هر دوی صحبت می کرد. قائم مقام می گفت که این شخص [محمد شاه] لایق سلطنت نیست، نوکر دولت روسیه است و اساساً باید یک نفر ایرانی غیر مغول مثل زندیه پادشاه شود. و وسائل کار را به کمک اعیان و سردارها باید فراهم نمود. حکیم احمد هم تصدیق می کرد و می گفت شما و تدبیرات شما این شخص را به سلطنت رسانید،<sup>۱</sup> من چندین مرتبه در این خصوص به شما گفتم، ولی موقعی چند به دست شما آمد و شما مانع شدی؛ خصوص هنگامی که در نگارستان بود و اغلب شاهزادگان بلا فصل مدعی سلطنت بودند. اگر بزرگان زندیه حاضر نداشتی، علی میرزا ظل السلطان را شاه نمی کردی، میان این چند نفر شاهزاده یک

---

۱- نوشته اند: در آخرین سال عمر میرزا حسن نائینی عارف نامی کمیلی کبروی نوری بخشی عباس میرزا با همسرش میرزا در نائین حضور شیخ رسیدند و پیغام فتح علی شاه را مبنی بر دعا برای به سلطنت رسیدن محمد میرزا به شیخ دادند. او شمشیر از کمر عباس میرزا باز کرد و به کمر محمد میرزا بست. گفت اعلیحضرت محمد میرزا اینجا جلوس کنند همان شد که شیخ گفته بود. همین موقع رقعته ای به قائم مقام فراهانی که از مریدان شیخ بود، دادند. نوشته شده بود: «تو به دست محمد میرزا کشته خواهی شد» که عباس میرزا در همین مجلس از قائم مقام خواست که او فرزندش محمد را به سلطنت نشاند. او رقعته شیخ را به او نشان داد. بنا شد در حرم رضوی محمد میرزا سوگند بخورد که خون قائم مقام را به زمین نریزد. قسمتی از این ماجرا در چاپ اول سیاستگران دوره قاجار و قسمتی در چاپ مگستان، ص ۲۸۳ نوشته شده است.

نفر که لایق‌تر بود به تخت سلطنت می‌نشاندی.

**قائم‌مقام فرمودند** تقریباً ملاحظه خواهی کرد که این جوان مریض که همتش نوکری امپراطور روس است، مثل پدرش ناکام از دنیا خواهد رفت و حق به‌حق‌دار خواهد رسید.

پس از خواندن این نامه فوراً به سفارت روس رفتم و غلامباشی را خواسته و بدون اینکه با دیگری این مطلب را به‌میان‌گذارم، یکسره به‌باب‌همایون رفته و پیغام کردم که مطلب واجبی دارم، از طرف دولت متبوع باید برسانم و باید به‌شخص شاه عرض کنم.

شاه اندرون بود، سراسیمه آمد، تعظیم کردم و گفتم مطلب محرمانه است و سواد مکتوب را بدو دادم با خود من مشورت کرد که چه باید کرد، به‌علاوه فرمودند که چند ماهی است که صدراعظم با آنکه تمام عنان و اختیار را به‌دست او داده‌ام، مرا می‌خواهد و ادارد که با دولت امپراطوری [روس تزار] مخالفت کنم و شهرهای ایران را واپس بخواهم. و صاحب‌منصبان چند از فرانسه بخواهم و سرباز تربیت کنم. و اسلحه جدید تهیه کنم و چون فرنگیان مدرسه باز کنم. و مبلغ گزافی دولت انگلیس بلاعوض خواهد داد که تهیه این کارها را ببینم. من از سادگی او متحیر شدم، با آنکه چند ماهی نبود که من با او راه یافته بودم، همه اسرار دولتی خود را به‌من گفتم. عرض کردم **باید هردو [قائم‌مقام و حکیم گیلانی] را از میان برداشت.** فرمودند قائم‌مقام را فردا به‌کیفر اعمالش خواهم رساند، ولی حکیم گیلانی بسیار مشکل است، چون جنبه روحانیت و ارشاد و بزرگی دارد.

عرض کردم کار او به عهده من. و پس از این تعهد، بی نهایت خورسند و شاد شد و مرا بغل زده، بسیار بوسید. گفت: بارک الله! از وقتی تو مسلمان شدی، به درد مسلمانان، حتی به درد شاه مسلمانان هم می رسی، یک انگشتر برلیان و یک انگشتر زمرد بسیار گران بها به من مرحمت فرمودند.

**من زهر قتالی تهیه نموده، و میرزا حسینعلی را خواسته، اول یکصد اشرفی فتحعلی شاهی بدو دادم، و آن زهر را به او سپردم، تا به هر وسیله‌ای که می داند، داخل گلاب نبات حکیم احمد گیلانی کند و کارش را یک سره نماید. و به او گفتم: فقط برای آن است که حکیم بیشتر متوجه من شود و مرا بیشتر دوست بدارد.**

او هم به وسیله‌ای که می دانست، در ۲۸ صفر ۱۲۵۱ به حکیم خورانید و کار حکیم را یک سره نمود. و من زودتر از شاه، خدمت خود را انجام داده بودم.

قائم مقام را شاه به نگارستان دعوت نموده و در سلخ [آخر ماه] صفر بود که کار او را یک سره نمود.

پس از مرگ حکیم، ده دوازده ده که در اطراف تهران داشت، دولت همه را ضبط نمود و خالصه کرد. و از این جهت مردم فهمیدند که رحلت حکیم هم به وسیله محمدشاه بوده.

پس از فوت<sup>۱</sup> قائم مقام دو مرتبه دیگر به خدمت شاه مشرف شدم.

---

۱- فوت به مرگ طبیعی می گویند در صورتی که قائم مقام به شهادت رسیده است.

با اینکه چند نفر از قبیل **آصف الدوله اللهیار**<sup>۱</sup> خان داعیهٔ صدارت داشتند، معهدا حاجی **میرزا آغاسی** ایروانی را که معلم عهد ولیعهدی او بود، صدراعظم نمود. و کاملاً مطیع و زارع منش بود و میرزا آقاخان را که از دوستان بود، وزیر لشکر نمود و از این بابت من بی نهایت خورسند شدم.

**به حدی من محرم اسرار شاه بودم** که سفیر روس حسادت می ورزید و مرا دچار کشمکش های بیهوده نمود. ولی روزگار من از طرف دولت امپراطوری و دربار روسیه رو به ترقی بود و این ترقی مرا شیخ از قدم برادرزادهٔ خود و علی فرزندم می دانست.

گفتم: شیخا! از برکت اسلام و نماز است. گفت: فرزند، تو درست می گوئی. زیور به من زیاد علاقه داشت، شبها را با هم مشروب می خوردیم<sup>۲</sup> مثل یک شوهر فرنگی با او رفتار می کردم. به حدی نسبت به من جسور بود که گاهی زن عمویش او را نصیحت می کرد که چرا چنین و چنان می کنی. من می گفتم دوست دارم چنین کند.

هرچه می خواست برای او حاضر می کردم. ولی علاقهٔ او به من

---

۱- نامبرده صدراعظم فتحعلی شاه در ۱۲۴۰ هجری قمری فرزند محمدخان از سرکردگان برجستهٔ ایل قاجار بود؛ او در مدت سه سال که در مقام صدارت اعظمی بود از خود بی لیاقتی های بسیار نشان داد. عاقبت فتحعلی شاه او را در سال ۱۲۴۳ قمری عزل و محاکمه نمود.

۲- این یک نمونه از تأثیر اجنبی دین خراب است. زیوری را که در خانه مسلمانان بزرگ شده به شرابخواری وامی دارد آن هم روزگاری که زنان کمتر مبتلا به این نوع هرزگی ها بودند.



بیشتر برای اسباب و اثاثیه بود. بی نهایت مرا دوست داشت. من هم بی نهایت با او اظهار علاقه می کردم.

روزها که من برای تهیه گزارش به وزارت خارجه در سفارت می رفتم، زیور هم به منزل علمای طهران می رفت که ببیند با کی مربوط هستند، حرف که را بیشتر گوش می دهند، به چه چیز مایل ترند.

پس از آگهی آن مراتب، آنچه لازمه زندگی بعضی علمای صاحب نفوذ بود، به وسیله اشرفی تأمین می کردم.

و به وسایل مختلف، ربط ملاهای طهران و اعیان و اشراف در دست من بود. هر وزیر و وطن پرستی که با رقیب ما آمد و شد داشت، به وسیله ملاها معزول، گاهی تکفیرشان می کردیم و گاهی چون قائم مقام به نگارستان می فرستادیم.

**سیاست من جلب کردن ملاها و شاهزادگان و اعیان به وسیله پول بود و** این اول مرتبه ای بود که دولت روسیه به وسیله این سیاست بر رقیب خود کاملاً غلبه نمود و باعث ترقی من در دربار روسیه گردید.

مخارج سالیانه این عمل، ابتدا بیست هزار منات طلا بود که چون نتیجه خوب گرفته شد، به پنجاه هزار منات طلا ترقی کرد.

من هر ساله از این وجوه، برای اعیان و شاهزادگان و آخوندهای صاحب نفوذ، از فرنگستان و روسیه سوغات های خوب می خواستم.

و به حدی من خودمانی شده بودم که در هر محفل و محضری مرا دعوت می کردند. من هم واقعاً مثل آخوندهای صاحب نفوذ دخالت در امور می کردم.

عده‌ای از دوستان خاص خود را به کارگماشتم.

میرزا نصرالله اردبیلی را به وزارت وظائف، میرزا مسعود آذربایجانی را به وزارت خارجه، بهمن میرزا را به حکومت بروجرد و سیلاخور، منوچهر میرزا را به حکومت گلپایگان، خانلر میرزا را به حکومت یزد، شاهزاده بهرام میرزا به حکومت کرمانشاه؛ ولی برخلاف میل من، آقاخان محلاتی<sup>۱</sup> را به حکومت کرمان فرستادند. منوچهرخان معتمدالدوله که طرفدار دولت امپراطوری بود، به پیشکاری مملکت فارس منصوب شد.

نصرالله خان قاجار، پسر امیرخان سردار کشیکچی باشی شد. الله‌وردی بیک گرجی که محرم من بود، مژدار همایونی گردید. من برای رفقا و دوستان، هرچه ممکن بود اقدام کردم.

من بی‌نهایت مورد علاقه شاه بودم و هرکه با ما مخالف بود، تبعید و به اردبیل فرستادند. چنانچه حسینعلی میرزای شعاع‌السلطنه، محمدمیرزا، حسام‌السلطنه، علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله، امام‌وردی میرزا ایلخانی، شیخ علی میرزا و محمدحسین میرزا حشمت‌الدوله و اسمعیل میرزا و محمود میرزا و بدیع‌الزمان میرزا پسر ملک‌آراء و سایر دوستان قائم‌مقام که با رقبای ما دست داشتند، همه را تبعید نمودیم.

---

۱- آقاخان محلاتی، محمدحسن (۱۲۱۹-۱۲۹۸ قمری) رئیس طائفه اسماعیلیان نزاری که در عهد وزارت میرزا آقاسی در عهد فتحعلی شاه والی کرمان و بلوچستان بود. وی به علت خصومت میرزا آقای با او به هندوستان رفت و فرقه اسماعیلیه را آنجا به پا ساخت و همانجا هم درگذشت.

ناصرالدین میرزا، ولیعهد شد و به تبریز فرستاده شد و قهرمان میرزا که از طرفداران قرارداد محرمانه عباس میرزا با دولت امپراطوری بود، او را به پیشکاری آذربایجان و ولیعهد فرستادیم. و محرمانه فریدون میرزا به حکومت فارس گماشته، و فیروز میرزا حاکم فارس را با آنکه با ما مناسبتی نداشت، برای آنکه آقاخان محلاتی که با رقیب ما ربط داشت، برداشته شود، به کرمان مأمور نمودیم.

راست است که در ظاهر میرزا آقاسی صدراعظم بوده، ولی به حدی من با محمدشاه مربوط بودم، که در اغلب امور دولتی محرمانه با من مشورت می‌کرد و مرا کاملاً مسلمان و خیرخواه خود می‌دانست. و اقبال من به منتها درجه رسیده بود. با این همه خوش بختی، یک مرتبه روزگار بر من چون شب تار گردید.

طفلم مبتلا به مرض آبله شد و پس از پنج روز وفات کرد و ویای سخت که در طهران بروز کرد، مرا بی‌کس نمود. شیخ محمد معلم من که از پدر مهربان‌تر بود و زیور عیالم که چون جان شیرین او را دوست می‌داشتم، با زن عمو، یعنی عیال شیخ محمد هر سه در یک هفته مبتلا به ویا و وفات نمودند.

در این شهر کم جمعیت، بیش از هشت هزار نفر مرد. با آنکه امسال به اندازه ثلث سال ورود من که قحط و غلا و مرگ و ویا بود، تلفات نداشت، مع هذا من گمان می‌کردم دنیا زیر و رو شده و هزار مرتبه از سال اول بدتر گذشت. آری، صور اسرافیل دمیده بود و انتظار مرگ

داشتم. چندین روز به حال بهت افتاده بودم و از زشتی هائی که مرتکب شده بودم، بی نهایت نادم و پشیمان بودم.

چرا اسباب قتل مردم پاکدامن، چون **حکیم گیلانی**، آن مرد ربانی و قائم مقام، آن وزیر و دبیر بی نظیر و مرد صالح را به واسطه یک گزارش میرزا حسینعلی فراهم نمودم؟

در این موقع، **غراف سیمنویچ** وزیر مختار دولت روسیه که مرد حسود و دسیسه کاری بود، به وزارت خارجه نوشت که دالگورکی سالی پنجاه هزار منات را به کسان عیالش تقدیم می کند و صرف مخارج شخصی و هوی و هوس بخنود می نماید. سابق به پدرزنش ماهی ده تومان می داد، حالیه ماهی چهل تومان به حساب می آورد، و حال آنکه مدتی است مرده و شاید هم اصل نداشته باشد.

از طرف وزارت امور خارجه، توضیحات مفصلی از من خواسته شد. چون علاقه مفراط من از طهران به واسطه این حوادث دلخراش یک مرتبه ساقط شده و هیچ خواب و خوراک نداشتم، و نزدیک بود از غصه قالب تهی کنم و بهترین وسیله را هجرت از تهران دانستم، لذا در جواب توضیحات عرض کردم که مراتب را باید حضوراً به عرض رسانم.

مرا به روسیه خواستند، و من هم به تمام دوستان طهرانم سپردم هرچه ممکن است با غراف سیمنویچ مخالفت کنند و مراتب را به عرض شاه رساندم که چون من مسلمان شده ام، سفیر چون در دین مسیح تعصب دارد، زیرآب مرا کشیده، مرا به روسیه احضار کردند.

شاه رضایتنامه مفصلی به من مرحمت فرمود و قول داد که با غراف سیمنویج مخالفت کند. و حتی پس از چندی تغییر او را بخواهد. این وزیر مختار بی هنر، تمام مستمری و ماهیانه دوستان مرا حتی میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و میرزا رضاقلی که محرمانه ماهیانه می گرفتند برید، و تشکیلات مرا برهم زد؛ و هرچه من کرده بودم وارونه نمود و رشته های مرا حلاجی کرد.

پنج سال و چند ماه که در ایران بودم، به روسیه مراجعت کردم. من دیگر به طور حقیقی مسیحی نبودم، و بر من مسلم شده بود که دین اسلام یگانه دینی است که برحق است و می تواند بشر را سعادت مند کند. و هیچ شک و شبهه ای برای من باقی نمانده بود. و نیت کرده بودم که اساساً در حضور امپراطور و اعیان و بزرگان مدلل کنم که دین اسلام ناسخ تمام ادیان است و هیچ دین دیگری هم بعد از این نخواهد آمد. و قبول این دین برای روسیه هم اجر آخرت دارد و هم اجر دنیائی. و اگر روسیه مسلمان شود، از جزیره خالادات تا اول خاک چین، بدون هیچ دردسر و مانعی در قسمت آسیا در تصرف او خواهد آمد. و حتی قشون کشی هم لازم نخواهد شد. آسیا و افریقا، بالاخره قسمت مهم دنیا طرفدار و قشون ما خواهند شد. من نقشه ای طرح کرده بودم که در مدت کمی روسیه را فاتح دنیا گردانم.

ولی متأسفانه! پس از حضور در وزارت خارجه و تشریح اوضاع ایران و هزاران سؤال و جواب، چنان یافتم که اگر از این تذکرات افشا کنم، خود الکساندر امپراطور روسیه به شخصه مرا خفه خواهد کرد.

لذا شروع به دفاع نمودم و **گفتم مسلمانی من از راه تزویر بوده و برای اینکه در هر محفل و محضری بتوانم آمد و شد کنم و سیاست کشور ایران را به دست گیرم، به ظاهر مسلمان شدم تا به نتیجه مطلوبه دلیل برخدمتگزاری خود و نادانی سایرین آوردم. مع هذا اگر چند نفر طرفدار در دربار نداشتم، به جای این خدمات ذی قیمت، ممکن بود مرا نابود سازند. آن وقت حرف‌ها و نصایح **سرجان ملکم، وزیر مختار دولت انگلیس** به یادم آمد که به من می‌گفت از این اقدامات و دوندگی‌های زیاد در کشور خود نتیجه معکوس خواهی گرفت. و اینجا هم سبب دشمنی و رقابت جناب **غراف سیمناویچ** خواهی شد. لازم است شما را در منزل جناب **آقا شیخ محمد ملاقات** کنم و **آقا کوچولو** را هم ببوسم و یک قلیان محبتی با هم بکشیم. معلوم شد جناب **سفیر** از همه عملیات من مطلع است. حتی از سفارتخانه ما و چگونگی اوضاع. از همه در جواب عذر خواستم و گفتم با اینکه می‌دانید جناب **سفیر** با من بد است، این ملاقات برای من گران تمام خواهد شد. مفید که نیست سهل است ممکن است مرا به حبس و کشتن دهد. دیگر چیزی نگفت و خدا حافظی کرد و رفت.**

باری هر ماه چند بار از دوستان **تهران** کاغذ می‌رسید و همه مرا به ایران دعوت می‌کردند. و **دوستان شکم‌پرست** مثل **رضاقلی میرزا** و **میرزا حسینعلی** به **حلیم** غاز و ته‌چین و خورش قرمه سبزی دعوت می‌کردند. و بی‌نهایت آرزو می‌کردند من به ایران بازگردم.

ولی اغلب برای دریافت منات طلا بود و اظهار تنفر از **سفیر** هم

برای قطع مستمری. و اغلب نامه‌های دوستانم از فتح هرات و مطیع شدن حکومت افغان بود. من موقع را مغتنم شمرده، به عرض امپراطور رساندم که در این موقع هرچه به ایران تقویت شود، اسلحه و پول فرستاده شود، با بودن محمد شاه قاجار، این سلسله از فتوحات دولت امپراطوری خواهد بود. ولی پس از تشکیل مجلس مشورت، شخص جناب وزیر امور خارجه مخالفت فرمودند و گفتند ما با دولت انگلیس امروزه نباید مخالفت کنیم. و معلوم نیست اگر دولت ایران قوی شود، قراردادهای محرمانه را فراموش نکند. من هزاران دلیل بروفاداری محمدشاه آوردم، ولی مفید فایده نیفتاد؛ خاصه وقتی که کشتی‌های انگلیس جزیره خارک را تصرف نموده و در ایالات ایران ایجاد اختلاف نمود. دولت ایران فتوحات خود را ترک نمود و مبالغ زیادی متضرر و بدون گرفتن نتیجه برگشتند.

از این مذاکرات فهمیدم که اغلب اولیاء امور ما با رقیب ما سر و سری دارند.<sup>۱</sup> به هر جهت، به هر وسیله که ممکن بود به اولیاء وزارت خارجه مدلل ساختم که این مخارج سری در ایران لازم است و حتی هرچه مبلغ آن را بیفزائید، نتیجه بهتری خواهید گرفت. خواه ناخواه از طرف وزیر خارجه، حکمی صادر نمودم که ماهیانه چند نفر از اقوام مرحوم شیخ محمد معلم را با میرزا حسینعلی و میرزایحیی و چند نفر اقوام آنها را کمافی السابق پردازند و گزارش‌های آنها را مستقیماً به روسیه فرستند.

۱- منظور بعضی دولتمردان روسیه هم جاسوس وابسته به انگلیس هستند.

چند ماهی هم در وزارت خارجه مشغول ترجمه آن خطوط و صدور دستور بودم. در این موقع اثاثیه من به وسیله یک تاجر آذربایجانی که با من دوست بود رسید، تمام اسباب و رختها، حتی تمام لباس های آخوندی و البسه زنانه مرحومه عیالم. چادر و چاقچور و هرچه داشتم، همه را فرستاده بود. در یکی از شب های تابستان، من ملبس به لباس آخوندی شده، خدمت عموی خود که نزد امپراطور ندیم و محرم بوده، رسیدم. بی نهایت متعجب شد و خنده بسیاری نموده، ولی من با کمال وقار به او هیچ نگفتم و مثل شریعت مآب های طهران به او متحیر نگاه کردم. پاری فردای آن روز به منزل من آمد و البسه زنانه - ترمه کشمیری و زری های اصفهانی کاشی و مخمل های کاشی و چادرهای یزدی و چاقچور چوخا و اطلس و دارائی و تافته های حریری زنانه مرا که ملاحظه نمودند، پیشنهاد کردند که یک دختری را لباس زنانه بپوشانم و خودم هم لباس آخوندی اعلائی خود را بپوشم، و در قصر ییلاقی امپراطور شب یکشنبه حضور یابم؛ من قبول کردم و یک دختری که به تنه زیور بود، چند روز و چند شب او را به آداب زن ایرانی و پوشیدن لباس و چادر و چاقچور کردن و روینده زدن و طریقه روینده بالا زدن و چشم و ابرو بیرون گذاشتن و چند کلمه سخن گفتن به او آموختم و شب یکشنبه ۲۷ ژوئیه ۱۸۳۸ به قصر ییلاقی امپراطور رفتم. از حرکات و تسبیح تکان دادن و تحت الحنک انداختن و رفتار ناهنجار با عیال ساختگیم که چادر و چاقچور به او پوشانده بودم و تنبان دراز چند عدد روی هم پوشانیده بودم، با



ارخالق سمبوسه دار ترمه کشمیری و چادر و چاقچور روینده و بانعلین زرد زوجه خود را کتک زدم و او هم صدای شغال درآورد. باری نمایش غریبی دادیم و از همه زحمات و عملیات و فداکاری‌های پنج ساله من این نمایش بیشتر مؤثر بود. بی‌نهایت من طرف توجه واقع شدم و تدریجاً بیشتر به حضور می‌رسیدم و به حقایق امور و عملیات من به‌شخصه رسیدگی فرمودند و خدمات ذی‌قیمتی که در ایران نموده بودم، حضوراً به عرض رساندم و همه کارهای من طرف توجه واقع شد.

در جلسات بعد که حضور همایونی تشریف حاصل کردم، پیشنهاد نمودم که عتبات عالیات مرکز روحانیت و سیاست ایران و هند است، اجازه فرمایند که به آنجا رفته، هم درس اجتهاد که عبارت از فقه و اصول عالی است تکمیل کنم، و بقیه عملیاتی که در ایران می‌نمودم در آنجا ادامه دهم و نتایج مطلوبه‌تری برای دولت امپراطوری بگیرم. و اوضاع سیاسی آنجا که مهمتر از ایران است، چون هرامری که از آنجا صادر بشود، شاه و ملت ایران واجب‌الاطاعه می‌دانند، اداره نمایم.

حسب الامر با حقوق کافی، در آخر سپتامبر ۱۸۳۹ از روسیه به طرف عتبات حرکت نموده، به نام **شیخ عیسی لنکرانی وارد نجف اشرف شدم**. پس از چند روز زیارت و مطالعه، منزلی مطابق میلم گرفتم. و بعد از تحقیقات زیاد، سر درس حجة الاسلام آقای آقاسید **کاظم رشتی** که یکی از علماء و مدرسین درجه اول مذهب شیعه است، حاضر شدم.

من از اغلب طلاب بهتر مطلب می فهمیدم و طرف توجه آن مدرس  
 منجترم واقع، ولی این سید محترم مرا به چشم خودی نمی نگریست و  
 مثل اینکه در قلب او یک آگهی از حیث نیت من منقش بود.<sup>۱</sup> اطمینان  
 کاملی به من نداشت و مسائل مطروحه مرا که جواب می فرمود، با یک  
 حال تردیدی به من می نگریست. مثل اینکه به او الهام شده، مقصود  
 اصلی من در حاضر شدن در درس، چیز دیگری است. و به دروغ این  
 مباحثه و مطالعه را دارم. شاید در مغز منور او روشن بود، ولی من از رو  
 نمی رفتم و با کمال پروائی بعضی مسائل را طرح می نمودم. و  
 به واسطه مآل بینی، کم کم دیگر خودنمایی نمی کردم.

در نزدیکی منزل من یک نفر طلبه منزل داشت که نامش سیدعلی  
 محمد و اهل شیراز بود، این شخص از سایر طلبه هائی که با هم  
 همدرس بودیم، متمول تر و پدرش در شهر شیراز کاسب بود و ماهیانه  
 خوبی برایش می فرستاد. ریش تنک و طلائی داشت. با من خیلی گرم  
 گرفته بود. من تصور کردم بر حسب اشاره آقای رشتی، شاید این آمد و  
 شد را می کند. ولی طولی نکشید که فهمیدم به واسطه فهم و ادراک  
 من، با من آمیزش می کند. من هم با او گرم گرفتم. این چند ماه که در  
 نجف بودم، با یک دسته از طلاب که شیخی<sup>۲</sup> بودند، بیشتر دم خور  
 بودم. چون این مذهب [شیخیه] یک اختلاف جدیدی در شیعه ایجاد

۱- در صورتی که این غیر ممکن است چون رشتی وابسته به عثمانی و روسیه  
 بود. ماجرای گینیاژ دالگورکی را به او اطلاع داده باشند.

۲- منظور پیروان شیخ احمد احسانی می باشند.

می‌کند، جزو این دسته شدم. و متوجه رکن رابع و به قول سید علی محمد، جزو دسته کاسه از آتش گرم‌تر شدم. سید علی محمد بسیار مزاح بود؛ می‌گفت: حضرت امیرالمؤمنین گفته، من یکی از بندگان محمد هستم؛ و این دسته می‌گویند، علی شکسته نفسی کرده. ولی من کاملاً به وسیله مرحوم حکیم احمد گیلانی که از همه فاضل‌تر بود، به حقیقت اسلام پی برده بودم و هیچ احتیاجی به توضیحات دیگران نداشتم. ولی با یک حال تعصبی به سید گفتم: من خود را به طرف اینها می‌دهم. اینها رفقای من هستند. فردا دیدم همه با من گرم‌تر شدند و بیشتر با من محبت کردند. ولی سید علی محمد از دوستی من دست نکشید و بیشتر مرا مهمان می‌کرد و **قلیان محبت [حشیش] را با هم می‌کشیدیم.**

این سید، عارف مسلک ولی بی‌نهایت تندهوش و باذکات بود؛ ولی خیلی ابن‌الوقت و مردد و متلون.  
اعتقاد غریبی به طلسم و ادعیه و ریاضت و جفر و غیره داشت. چون دید من در علم حساب و هندسه و جبر مهارت دارم، برای رسیدن به مقصود، شروع کرد پیش من حساب خواندن. و بالاخره گفت: کلمه ریاضی حسابی نیست، من باید ریاضت بکشم. شب‌های جمعه در سر قلیان سوای تنباکو، چیز دیگر مثل موم خرد می‌کرد و با تنباکو مخلوط می‌نمود و بعد سر قلیان را آتش می‌گذاشت و بعد شروع به کشیدن می‌نمود. ولی بوی تنباکو نمی‌داد، به من هم تعارف نمی‌کرد. باری، به او گفتم چرا قلیان را به من نمی‌دهی بکشم، گفت تو

محرم اسرار نشدی که از این قلیان بکشی. اصرار کردم تا به من داد، کشیدم؛ تمام دهن و مری و امعاء و احشای مرا خشک کرده، تشنگی شدید به من عارض شد و خنده فراوان کردم. کمی شربت آبلیمو به من داد و بعد مقدار زیادی دوغ به من داد. تا نزدیک‌های صبح می‌خندیدم. باری، از او پرسیدم این چه بود؟ گفت: به عقیده عرفا، اسرار، به قول عامه، چرس و از برگ شاهدانه گیرند. دانستم که حشیش است و فقط برای پرخوری و خنده مفید است. ولی سید می‌گفت: بعضی مطالب بر من مکشوف می‌شود. خصوص در هنگام مطالعه، قدری در فهم مطالب دقیق می‌شوم که حد ندارد. گفتم: چرا پس هنگام حساب خواندن نمی‌کشیدی، می‌خواستی بکشی که زودتر فهم مطالب کنی؛ گفت: حوصله حساب ندارم و به واسطه استعمال چرس، اصلاً هوس درس و مطالعه از او فراری شده بود و دل به درس خواندن نمی‌داد.

روزی سر درس آقاسیدکاظم، یک طلبه تبریزی از او سؤال کرد **حضرت صاحب الامر کجا تشریف دارند؟** آقا فرمود: من چه می‌دانم، شاید در همین جا باشد، و من او را نشناسم. من مثل برق یک خیالی به سرم افتاد.

سید علی محمد این اواخر به واسطه کشیدن قلیان چرس و ریاضت‌های بی‌هوده، بی‌نهایت با نخوت و جاه‌طلب شده بود؛ روزی که آقاسیدکاظم این مطلب را فرمودند، سید علی محمد هم حضور داشت، پس از این مجلس من بی‌نهایت به سید علی محمد احترام

فوق العاده می‌کردم و برای او همیشه حریم قرار می‌دادم و حضرت آقا به او می‌گفتم. یک شبی که قلیان چرس را زده بود، من بدون اینکه قلیان کشیده باشم، با یک حال خضوع و خشوعی در حضور او قنبرک زده، گفتم: حضرت صاحب الامر به من ترحم فرما، دیگر بر من پوشیده نیست توئی تو. سید یک پوزخندی زد و خودش را از تنگ و تا نینداخت؛ ولی بیشتر متوجه ریاضت بود. من مصمم شدم که یک دکان جدیدی در مقابل دکان شیخی باز کنم؛ **اقلاً اختلاف سوم را من در مذهب شیعه ایجاد کنم.** گاهی بعضی مسائل آسان از سید می‌پرسیدم، او به من مطابق ذوق خودش جوابی بی سر و ته می‌داد که از روی بخار حشیش بود. من هم فوراً تعظیم کرده و سری فرود می‌آوردم و می‌گفتم تو باب علمی، **تو صاحب الزمانی**؛ بس است خود را از من میپوش. یک روز که سید از حمام بیرون آمده بود، باز سر سخن را باز کردم. گفتم: آقا شیخ عیسی، این صحبت‌ها را کنار بگذار. صاحب الزمان از صلب امام حسن عسکری و بطن نرجس خاتون است، صاحب ید و بیضا است، صاحب معجزه است، مرا دست انداخته‌ای! من پسر سیدرضا شیرازی و مادرم رقیه، موسوم به خانم کوچک است و از اهل کازرون است. گفتم: آقای من! مولای من! تو خود می‌دانی که بشر هزار سال عمر نمی‌کند و این موهبت نوعی است، تو سیدی و از صلب حضرت امیری، و آنچه بر من محقق شده،

۱- این نوع اعترافات گویای این است که شیخ احمد احسائی آنچه بافته است مانند رکن رابع براساس اختلاف‌انگیزی بین شیعه و شیخی بوده است.

تو باب علم و صاحب الزمانی، من دست از دامن تو بر نمی دارم. سید با حال قهر از من جدا شد. من هم به منزل خود رفتم و طرح بعضی مطالب کردم. از جمله از او تقاضای تفسیر سوره عمه را نمودم، بدون اینکه به او احترام فوق العاده بگذارم. سید هم قبول این خدمت را نموده، **قلیان چرسی** زد و شروع به نوشتن نمود. وقتی که سید چرس می کشید به قدری تند چیز می نوشت، واقعاً یکی از تندنویس های نمره اول سر درس آقای **آقا کاظم رشتی** بود؛ ولی مطالب او اغلب بی سر و ته، و من آن را اصلاح می کردم به خیال خودم و برای تحریک سید، تا شاید معتقد شود که باب علم است.

آری، سید بهترین وسیله این کار بود و با اینکه متلون و لین الاریکه بود، در این راه انداختم و چرس و ریاضت کشیدن او هم به من کمک کرده، به قدری به او خواندم تا تفسیر سوره عمه را به من داد. قدری جرح و تعدیل کردم، گفت: پس بده. عرض کردم: از روی او نوشته ام، ولی خط مبارک باید نزد من باشد و سواد او را که خود درست کرده بودم، به او دادم و به واسطه دود چرس، حوصله نکرد دوباره بخواند و همیشه تردید داشت و **می ترسید که دعوی صاحب الامری کند. می گفت من که اسم مهدی نیست. گفتم: من نام تو را مهدی می گذارم. تو به طرف ایران حرکت کن. آنهایی که ادعائی کردند، از تو مهم تر نبودند. مردم مشرق زمین جن دارند، اگر تو نگیری دیگری می گیرد. من به تو قول می دهم چنان کنم که همه ایران به تو بگردند.**

فقط حال ترس و تردید را از خود دور کن و متلون نباش. هر رطب و

یابس که بگوئی، مردم زیر بار تو می شوند. حتی اگر خواهر را به برادر حلال کنی. سید درست گوش می داد و بی نهایت طالب شده بود که ادعائی کند، ولی جرأت نکرد. من برای اینکه به او جرأت بدهم، بغداد رفته و چند بطر از شراب های خوب و یکدانه از شراب های خوب هم ولایتی سید را یافته، چند شبی به او خوراندم. کم کم با هم کاملاً محرم شدیم و به او حقایق را حالی کردم. گفتم: عزیزم! تمام این صحبت ها در روی زمین برای رسیدن به مال و تجمل است. ما ترکیب از چند عنصری شده ایم و این اظهارات از ترکیب آن عناصر به وجود آید. تو الحمدلله! اهل حالی، و ملاحظه می کنی براین عناصر کمی چرس علاوه می کنی، فکرت دقیق و موهومات به نظر می آید؛ و کمی از آب انگور که علاوه می کنی، به نشاط می افتی و آن سرود قشنگ دشتی را می خوانی. این قضایا همه از تأثیر ترکیب عناصر بدنی است. وقتی که براین عناصر، آب انگور علاوه می کنی، به نشاط و رقص می افتی و غنا می خوانی؛ همین که چرس افزودی فکر و اوهام پرست می شوی.

سید گفت: شیخ عیسی، چنین نیست. اگر این آثار آثار حادثه ای از ترکیب این مواد و عناصر باشد، چون مدعی هستی که این آثار مادی است، باید مثل ماده محدود باشد. و حال آنکه آرزو و آمال بشر، حد و حصر ندارد. وانگهی این شמוש لایتناهی و این انتظامات که در این شמוש و کرات لاتعد و لاتحصی که سال های دراز در گردش و حرکت درآورده، که هرگز بشر حساب آنها را نمی تواند به دست بیاورد و

مطابق آیات قرآنی است، و آن قادر متعال که مثل من و تو موجود  
مندرک ایجاد نموده، و از همه مدرک‌تر و قادرتر است، چگونه  
نمی‌تواند یک نفر برگزیده خود را هزاران سال عمر دهد؟! بله،  
به حضرت خضر و حضرت صاحب‌الامر و امثال آنها سالیان دراز عمر  
می‌تواند بخشد. گفتم: حضرت باب علم، بر من حقیقت مکشوف شد  
و از این بیانات بریقین من افزوده گشت که تو صاحب‌الامری؛ و اگر  
خود او نباشی، مبشری. سید گفت: نه والله! من به تو چندین مرتبه  
گفتم، من **پسر یک بزاز سید شیرازی هستم**، من از ابتدای طفولیت آنچه  
بر من گذشته همه را به خاطر دارم؛ وانگهی من یک نفر سید بیچاره‌ای  
هستم - و دلخوشی من به ریاضت باشد، سرم به گریبان خودم است،  
**دست از این حرف‌ها بدار، مرا دست انداخته‌ای.** از او ابرام و از من  
اصرار. باری، به هر وسیله بود رگ جاه‌طلبی او را بیدار کردم و او را  
به حدی تحریک کردم که کم‌کم دعوی این کاربر او آسان آمد. من فکر  
می‌کردم که چگونه یک عده قلیل شیعه، به همه طوایف سنی و یک  
دولت قوی چون عثمانی غلبه کرده و همه را از میان برمی‌داشتند و در  
جنگ‌هایی که با روسیه نمودند، عده قلیلی بریک لشگر انبوهی حمله  
کرده و غلبه می‌نمود، دانستم به واسطه اتحاد مذهبی و عقیده و ایمان  
راسخی است که به دین اسلام داشته و متحد بوده و هیچ اختلاف  
مذهبی نداشته؛ ولی پس از صفویه<sup>۱</sup> نادر<sup>۲</sup> به فکر اتحاد اسلام افتاد.

۱- سلسله سلاطین صفویه که به لحاظ شیخ صفی‌الدین اردبیلی «صفویه» خوانده شدند.  
۲- منظور نادرشاه افشار است.



عوض اینکه همه مسلمانان را یکی کند، در قسمت شیعه یک طریقه مسیحیت به نام صوفی و یک طریقه به نام شیخی<sup>۱</sup> ایجاد کردند. که شیعه هم چون سنی‌ها، شعبات مختلف دارند. [باید توجه داشت صوفیه و شیخیه دو دست ساخته مسیحیت برای ایجاد شعبات در شیعه است.] من هم در صدد دین تازه دیگری افتادم که این دین وطن نداشته باشد. زیرا فتوحات ایران به واسطه وطن پرستی و اتحاد مذهبی بود. **باید یک مذهبی من درآوردی ساخت که وطن نداشته باشد تا وطن پرست شود.** مذهب درستی نداشته باشد تا اتحاد مذهبی داشته باشد. تا همه یکدل اسباب ترقی و آزادی و عدالت و به فکر دفاع از کشور نیفتند.

مردم عوام چه می‌دانند که حق و باطل چیست؟ داود گاو سوار یا فلان مرشد خرسوار، هزار عوام را پالان نهاده، در ایران ریاست می‌کند. **یک مرشد خاکسار<sup>۲</sup>**، بدون هیچ علم و سواد، حتی عمه جزو نخوانده، هزاران قلندر را مهار می‌کند، و آنها را به گشت و گدائی وادار کرده، **صبح تا شام پرسه<sup>۳</sup> می‌زنند و نتیجه گدائی و بیابان گردی خود را به آن شیا<sup>۴</sup> می‌دهند.** یا فلان ملای نادان، جمعی را فریب می‌دهند؛ گاهی نوحه، گاهی روضه، گاهی مصیبت می‌خواند و از مردم پول بی جا

۱- مسلکی است که به نام شیخ احمد احسائی خوانده می‌شود.

۲- از جمله فرقه‌های صوفیه که با مرگ حاجی مطهرعلیشاه به علت اینکه جانشین تعیین نکرد اعتباری نداشته و ندارد.

۳- از جمله سنت‌های دراویش خاکسار است، راه می‌روند مداحی علی - علیه السلام - را می‌کنند، پول جمع می‌نمایند.

می‌گیرد و همه را به پرستش خود دعوت می‌کند. و یا فلان سید لنده‌هور<sup>۱</sup> مردم را می‌زند و با گردن کلفتی خود مال مردم را می‌طلبد. حتی مدعی است که از پنج انگشت هرکسی یکی مال اوست.

آن آخوند روضه‌خوان بالای منبر می‌گوید: اگر به دروغ هم گریه کنی برای سیدالشهداء، خدا گناهان تو را می‌بخشد.

آخوند هرچه را می‌خواهد حلال می‌کند و هرچه را بنخواهد حرام می‌نماید و برخلاف آئین اسلام گناهان کبیره را هم می‌بخشد<sup>۲</sup> و می‌خواهد از کشیش‌های مسیحی عقب نماند. پس من به طریق اولی می‌توانم یک مذهب جدیدی به نفع دولت متبوع خود بسازم. اگر هم بازارش رواجی پیدا نکند، اقلأً به قدر دسته نانکلی و یا خاکسار یا یک دسته غربال‌بند به نفع دولت امپراطوری تهیه خواهد شد. [باید توجه داشت درباره صوفیه می‌نویسد: «در قسمت شیعه یک طریقه مسیحیت به نام صوفی و یک طریق به نام شیخی ایجاد کردند. به این معنا که نتیجه صوفی‌گری و شیخی‌گری به سود مسیحیت است و اینجا فرقه خاکسار را دار و دسته‌ای می‌داند که به نفع روسیه تزار است.]

لذا تصمیم گرفتم که این آقا [علی محمد شیرازی چرس کش شرابخوار] را خواهی نخواهی مشغول این کار کنم. مبشر - باب علم - صاحب‌الزمان، هرچه ممکن است. یک دین تازه‌ای که در تحت اختیار

۱- شخص بلندقد و قوی هیکل

۲- اشاره به بهشت‌فروشی شیخ احمد احسائی است که تا گناهان بخشیده نشود به خریدار خانه در بهشت، خانه نمی‌فروشند.

من [روس تزار] باشد، بسازم. این چند سال که در عتبات بودم، تابستان طاقت ماندن را نداشتم و به شامات می‌رفتم و اغلب نقاط خاک عثمانی را گردش کردم. برای او هم فکر خوبی کرده بودم، کردها همه ایرانی‌ها هستند. عرب‌ها هم مخالف ترک‌ها، در آنجا به وسیلهٔ اختلاف نژاد، اتحاد مسلمانی را برهم زد؛ ولی نفوذ رقیب ما در این سرزمین هزار مرتبه بیشتر از ماست و صرفه رقیب ما در نگاهداری خلافت و برهم نزدن آن بود. و ما هم تازه وارد این قسم سیاست شده بودیم. برای ما که تازه کار هستیم، این عمل بی‌نهایت مشکل است. پس باید کاملاً متوجه این شالوده‌ای که افتاده‌ام بشوم و انجام کنم. کم‌کم حقیقت را با سید به میان آوردم و به سید گفتم: **از من دادن پول و از تو دعوی مبشری و باییت و صاحب‌الزمانی؛** با اینکه در ابتدا اکراه داشت، به قدری به او خواندم و او را تطمیع کردم که کاملاً حاضر شد. و به او گفتم تو نمی‌دانی یک قشون منظمی پشت سر این گفتار توست. خواه ناخواه او را راضی کردم و به طرف ایران روانه‌اش نمودم. ولی بدون خدا حافظی و محرمانه به طرف بصره و از آنجا به طرف بوشهر رفت. و در اول ماه مه ۱۸۴۴ به من نوشته بود که مشغول ریاضت شده و مرا به خود دعوت نموده بود. و من هم دعوت او را اجابت کردم و او **[علی محمد شیرازی بزاززاده]** خود را **نایب امام عصر و باب علم می‌خواند،** من او را **امام عصر خواندم.**

اول کسی که به او ایمان آورد، شیخ عیسی لنکرانی (یا کینیاز دالگورکی روسی) یا رفیق گرمابه و حجره و قلیان محبت و آب انگور

فارس او بودم. همین که او رفت، من در عتبات شهرت دادم که امام عصر ظهور کرده، و همین سید شیرازی امام عصر بوده، و به حالت ناشناسی سر درس آقای رشتی حاضر می‌شده و مردم او را نمی‌شناختند. بعضی‌ها باور کرده، و بعضی دیگر که سید را خوب می‌شناختند، از کشیدن چرس و آشامیدن آب انگور و آگهی داشتند، مرا مسخره کردند. و چند نفر طلبه که مدعی بودند اهل شام هستند، و کم‌کم معلوم شد از ملت رقیب ما [= انگلیس‌ها] هستند، همیشه متوجه عملیات من بودند، آنها فهمیدند که این دسیسه کار من است و حدس زدند که من از کارکنان دولت روسیه باشم، در صدد برآمدند که نوشته‌های مرا به دست آرند. من ماهی یک مرتبه مراسلات محرمانه خود را به خط روسی می‌نوشتم و در پاکت می‌گذاشتم و در روی آن می‌نوشتم به دست خداوندگاری، جناب شریعتمدار آقای آقا شیخ موسی لنکرانی برسد. و آن را توسط یکی از تجار ارمنی بغداد بود می‌فرستادم. ولی یک گزارش مفصل به وسیله آقامحمد تاجر آذربایجانی فرستاده بودم به دست طلبه‌ها افتاد. ناچار شدم شبانه مثل سید فرار کنم به ایران و از آنجا از راه تبریز به روسیه روم.

در این موقع کسان من «غراوسیمناویچ» را معزول و به جای او «غراومدام» آمده بود؛ من به وزارت امور خارجه رفتم و تفصیل عملیات خود را گفتم و خدمت امپراطور تشریف حاصل کردم. چون به واسطه اقامت در عتبات سیاه شده بودم، در نظر امپراطور مرد خدمتگزاری جلوه کردم، استدعا نمودم برای تعقیب عملیات خود

به ایران مأمور شوم.

من دعوی سفیری نداشتم و مثل سابق به مترجمی و نایبی سفارت قانع بودم، امپراطور «غراف مدام» [سفیر وقت روس تزار در ایران] را احضار و مرا به جای او منصوب نمود. در آخر ماه مه ۱۸۴۵ [مطابق خرداد ۱۲۲۴ خورشیدی و ۱۲۶۱ قمری] وارد طهران شدم.

امسال هم در این شهر و اغلب نقاط ایران ویا بود. الله وردی بیگ گرجی که یکی از محارم من بود، و مهربان محمدشاه بود، درگذشت. و حاجی میرزا موسی خان برادرزاده قائم مقام که متولی باشی مشهد مقدس بود و چندین نفر از دوستان و رفقای قدیم من به مرض ویا درگذشتند. پس از چند روز که در تهران مشغول رتق و فتق امورات شدم، بر حسب تقاضای شاه در لواسان، به حضور اعلیحضرت مشرف شدم و چندی در لواسانات به سر برده، پس از آنکه در ویا تخفیفی حاصل شد، اوایل اکتبر به طهران آمدم و میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و میرزا رضاقلی و چند نفر دیگر از رفقای آنها مجدد با من آمد و شد می کردند و از درب محرمانه سفارت که نزدیک کوچه مرده شورخانه بود می آمدند.

کربلائی غلام خواهرزاده مرحوم شیخ محمد، پدر تعمیدی من در اسلام، تمام علاقه و خانه های او را به دیگران فروخته بود. من از روسیه یک بنا خواستم و عمارت جدیدی در سفارتخانه بنا نمودم و رونق خوبی به سفارتخانه دادم و چندین مرتبه به فکر افتادم در دهه محرم یک روضه خوانی مفصلی در سفارت دائر کنم، ولی وحشت از دربار

روسیه و از وزارت امور خارجه، مانع بود. اما به دست میرزا حسینعلی در تکیه نوروز خان ده روز تعزیه و ده روز روضه خوانی مفصل راه انداختم.

اما سیدعلی محمد - در بوشهر جرأت اظهاری نکرده و مشغول ریاضت بوده و پس از دو ماه به طرف شیراز حرکت نموده، و در بین راه **جسته جسته عنوان مبشر و نیابت امام عصر نمود** تا به شهر شیراز رسید. آنجا کم کم این قبیل زمزمه نموده و بعضی مردم عوام را دور خود جمع نمود تا به گوش علما رسید. از سید استفسار نمودند، منکر شد. ولی بعد علماء چند نفر را محرمانه نزد او فرستادند و به او اظهار ارادت کردند، سید فریفته آنها شد، مطالب را افشا نمود. علماء دانستند، غوغا برخاست. اول کسی که برضد او [علی محمد] برخاست سیدرضای [بزاز شیرازی] پدرش بود و او را از خانه بیرون کرد. حسن خان صاحب اختیار، او را گرفته در حضور علماء حرف های بی سر و ته او را باطل خواندند. ولی کسانش او را سفیه خواندند. ولی صاحب اختیار او را تنبیه کرد و پس از چند مرتبه چوب زدن و حبس کردن، از شیراز بیرون کردند.

سید به اصفهان رو آورد و با دست تهی بدانجا شد. و لابد در دلش هزار مرتبه مرالین کرده و نادم و پشیمان شد. او آرزوی پیش نمازی در شیراز داشت، **من او را می خواستم امام زمان و باب علم قرار دهم یا لا اقل نایب امام زمان کنم.**

ولی سید، محجوب و ترسو بود. همین که به من خبر رسید

به اصفهان آمده، من یک نامه دوستانه به معتمدالدوله حاکم اصفهان نوشتم و سفارش سید را نمودم که از دوستان من است و دارای کرامت است. خیلی از او نگاهداری کند. الحق، معتمدالدوله هم چندی از سید خوب نگاهداری کرده، ولی بدبختی سید، معتمدالدوله وفات کرد و سید بیچاره را گرفتند و به طرف طهران روانه نمودند. من هم [سفیر روس تزار در ایران] به وسیله میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و چند نفر دیگر، در طهران هو و جنجال انداختیم که صاحب الامر را گرفته اند. لذا دولت او را از کناره گرد آورد، روانه رباط کریم [حوالی تهران] و از آنجا او را از بیراهه به قزوین و از آنجا یکسره به چهریق بردند. ولی آنچه ممکن بود دوستان من تلاش کردند و جنجال زیادی نمودند. بعضی از علماء مازندران و بعضی مردم کاشان و تبریز و فارس و نقاط دیگر که کاملاً عوام بودند و زودباور، به جوش و خروش افتادند. من بیش از آنچه می‌کردم نمی‌توانستم. به علاوه وزیر مختار [روس تزار] بودم و به واسطه مراقبت وزیر مختار انگلیس نمی‌توانستم رسماً اقدامی کنم. و اگر سید را در تهران نگاه می‌داشتند و از او پرسش می‌نمودند، او به یقین همه سوابق را می‌گفت و توبه می‌کرد. لذا به فکر افتادم که سید را خارج از تهران تلف کنند و پس از او جنجال فراهم سازیم. سید را در چهریق به دار کشیدند. طناب پاره شد، چون پوسیده بود. چون امر شده بود او را به دار بکشند، تیربارانش کردند. خبر کشته شدن سید در تهران رسید، من به میرزا حسینعلی گفتم که جنجال برپا نماید و چند نفر دیگر را که سید را ندیده، مرید شده بودند و تعصب دینی پیدا کرده

بودند، تیری به طرف ناصرالدین شاه انداختند. یک عده مردم را گرفته به زجر زیاد کشتند و میرزا حسینعلی و میرزا یحیی و چند نفر از محارم مرا هم گرفتند که من از آنها حمایت کردم و با هزاران زحمت کارکنان سفارت، حتی خود من شهادت دادیم که اینها بابی نیستند. لذا آنها را از مرگ نجات دادیم و به بغداد روانه ساختیم.

من به میرزا حسینعلی گفتم: تو میرزا یحیی را در پس پرده بگذار و او را «من یظهرالله» بخوان و نگذار با کسی طرف مکالمه شود؛ تو خود متولی بشو. مبلغ زیادی پول به آنها دادم که شاید بتوانم کاری صورت بدهم. ولی میرزا حسینعلی بی علم بود و اطلاعی نداشت. چندین نفر مردم با سواد همراه او کردم، ولی باز نمی توانستند خوب انجام وظیفه کنند. من هم که نمی توانستم به شخصه وارد عمل شوم، و هیچ کدام هم لایق نبودند. و کاری را که با این همه زحمت به جریان افتاد، و مخارج زیادی شده، نمی شد وا گذاشت. و خوب هم پول می دادم. ولی به طور ماهیانه، زیرا فکر می کردم اگر یک مرتبه داده شود، حسینعلی پولها را بردارد و برود. ولی هرچه زن و بچه و کس و کار داشتند، روانه بغداد کردند و در ایران دلواپسی نداشتند و در آنجا تشکیلاتی دادند و کاتب وحی درست کردند و چندین نفر منشی و کتب چندی که از سید مانده بود، جرح و تعدیل نموده، فرستادم که نسخ زیادی استنساخ کنند. بعضی لوایح و انتظامات کار بابیها بود و به هریک از مردم فهیم اظهار می شد به این حرفهای پوچ و اباطیل می خندیدند. لابد مردم عوام و بی سواد را باید جمع و جور کرد. اگر



جرات اینکه به مردم فهیم ابرازی شود، نبود؛ و اگر قبول می‌کردند وجوه گزافی می‌خواستند و برای من امکان نداشت؛ زیرا ممکن بود پول را گرفته و مطلب را علنی کنند. و **سفارت انگلیس که رقیب ما بود و** مراقبت می‌کرد دلخور شوند. من هم دست به دامن عوام شدم و پول کمی به آنها داده روانه بغدادشان می‌کردم. هرنبه و پاردم سائیده را که دیگر روی وطن رفتن نداشتند، با مبلغ مکفی به اسم زیارت کربلا پیش میرزا حسینعلی می‌فرستادم تا بالاخره از آنجا به وسیله تحریک دولت ایران، آنها را به عکاروانه نمودند. و دولت روسیه هم به تقویت آنها پرداخت و خانه و مکان برای آنها ساخت. **قسمت مهم لوايح آنها به وسیله من و وزارت خارجه دولت روسیه برای آنها فرستاده می‌شد.** و همه لوايحي که در روسیه منظم می‌شد، با یک آب و تابی به ولایت فرستاده می‌شد. طریقه ما این بود که مردم بی سواد را فریفته کنیم؛ زیرا ما نفرات زیاد می‌خواستیم و همه قسم از این نفرات حمایت می‌کردیم و پول گزافی برای این مذهب خرج می‌کردیم. و بعضی جوان‌های عوام پدر مرده را می‌گفتند، پدر مرحوم تو بابی بوده، تو چرا از پدر خود پیروی نمی‌کنی، و به همین حرف‌ها او را وادار می‌کردند [بابی شود] و هرکس که قبول و تصدیق نمی‌کرد، این دسته حاضر بودند بی دینش کنند و لاابالی. و حتی الامکان او را از خود بخوانند تا او هم مجبور شود، جزو این دسته برآید. در این حیث و بیث میرزا یحیی زیر بار برادر خود نرفت، و معلوم شد تحریک رقبای ما سبب اختلاف آنها شده، او از حسینعلی جدا شد و به طرف قبرس

رفت و در آنجا متأهل شد و خود را به نام صبح ازل معرفی نمود و یک دسته را به صدا انداخت. **ولی رقیب ما [انگلیس] که به عدم لیاقت او [صبح ازل] پی بود، دیدند هر مبلغ گزافی هم که به او رسانند نتیجه نخواهند گرفت، و تمام را خرج لهو و لعب خود می‌کند و او نمی‌تواند دکانی در جلوی دکان ما - میرزا حسینعلی - باز کند، و عرض اندام نماید، با ماهیانه کمی او را نگاهداری می‌کردند. ولی ما درصدد افتادیم که عباس پسر میرزا حسینعلی را بگذاریم درس بخواند.**

عباس [عبدالبهّا] از پدر با ذکاوت تربود و خوب هم درس می‌خواند و بی‌نهایت در درس خواندن ساغی بود. ولی رقبای ما سعی بودند، همیشه الواح ضد و نقیض که نویسندگان ما تهیه می‌کنند افشاء کنند. و به واسطه شهرت‌هایی که به اسم یحیی داده بودند، لابد شدیم اسم بابی را تبدیل به بهائی کنیم. چون جسته جسته میرزا یحیی عقاید را می‌گفت و بعضی از طرفداران رقیب [انگلیسی‌ها]، گفته‌های او را انتشار می‌دادند و نزدیک بود کار و زحمات چندین ساله مرا که با پول‌های گزاف به این پایه رسیده، از میان ببرند، لذا ما در ایران وسائل فراهم نمودیم که هر کس دعوی بابی‌گری کند از میان برداشته شود. و حتی درصدد افتادند بعد از آنکه یحیی را بهائی‌ها نامش را موتی گذاردند، به درک واصل کنند؛ زیرا او اول «من یظهرالله» بود، بعد خود میرزا حسینعلی چنین شد. ولی از بی‌سوادی «من یظهرالله» چه بگویم، لوایحی را که ما تهیه می‌کردیم، نمی‌توانست بخواند!

مع‌هذا برای اظهار چند کلمه، از نخود خود داخل آتش می‌کرد و

لوايح ما که سر و ته درستی نداشت، به واسطه دخالت او بی مزه تر می شد. مع هذا عوام چه می فهمیدند که چه نوشته شده. حق و باطل چیست. هرکس در تهران بهائی می شد، به آنها همراهی و مساعدت می کردیم. و در ولایتی که قونسول داشتیم، مردمان ستمدیده از دست حاکم و آخوند را تبلیغ می کردند و ما به آنها همراهی و مساعدت می نمودیم. و کمک عمده را آخوندهای تهران و ولایات به ما کردند که با هرکس مخالفتی داشتند، او را بابی قلمداد می کردند، ما آنها را فوراً جلب و مساعدت می کردیم.

مهم ترین مبلغ ما آخوندهائی بودند که مردم را دسته دسته کافر، و اگر دشمنی زیادی با آنها داشتند، بابی خطابشان می کردند. آنها هم پناهی جز ما نداشتند. ما هم موقع را غنیمت شمرده، آنها را جلب و از خودمان می کردیم. و هرکس را طالب بودیم به وسایل محرمانه ای که داشتیم، آخوندی را با او طرف می کردیم تا او را بابی و کافر قلمداد کند. آن وقت فوراً یک نفر را پیش او می فرستادیم تا از دسته خودمانش می کردیم. به حدی این جریان سهل بود که حدی نداشت. اغلب مردم از ترس ظلم و جور، بهائی می شدند.

و اگر دوباره می خواستند اظهار کنند که به دروغین جزو این طایفه شدیم و بهائی نیستیم، آخوند یا دگران که همسایه آن مرد جبون [ترسو] بودند، از او قبول نمی کردند. هر مجتهدی را ما می توانستیم بدنام کنیم، و در انظار دولت و عوام متهم کنیم.

خاتمه یادداشت دالگورکی

## فهرست مأخذ و مسانید مصحح

- ۱- قرآن
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- اثبات الهداة
- ۴- اثبات بی اعتباری اقدس
- ۵- ارشاد مفید
- ۶- اصول کافی
- ۷- اعلام زرکلی
- ۸- اعلام الوری
- ۹- انساب سمعانی
- ۱۰- انگلیس و سرّ عبدالبها
- ۱۱- بحار الانوار
- ۱۲- تحفه الاحباء فی نوادر آثار  
الاصحاب
- ۱۳- تفسیر اثنی عشری
- ۱۴- تفسیر ام الكتاب
- ۱۵- تفسیر روح البیان
- ۱۶- تفسیر کنز الدقایق
- ۱۷- تفسیر البیان
- ۱۸- تفسیر نور الثقلین
- ۱۹- تفسیر نمونه
- ۲۰- تورات
- ۲۱- دست های ناپیدا
- ۲۲- دلیل تحریر الوسيله
- ۲۳- دوران ۳۰۰ ساله تا جنگ جهانی  
اول
- ۲۴- علل الشرايع
- ۲۵- غیبة نعمانی
- ۲۶- فقه الشیعه
- ۲۷- کتاب الشهادات آیه الله گلپایگانی
- ۲۸- کشف الاسرار فی شرح الاستبصار
- ۲۹- کشف الغمه
- ۳۰- کمال الدین

- |  |  |
|--|--|
| ۳۱- الحکم الزاهرة                      | ۴۰- معروف کرخی ناموس تصوف                  |
| ۳۲- الحیاة                             | ۴۱- مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی           |
| ۳۳- الزام الناصب                       | ۴۲- منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی    |
| ۳۴- الغیبة طوسی                        | ۴۳- نقطة الکاف                             |
| ۳۵- القول الرشید فی الاجتهاد و التقليد | ۴۴- نهج الخطابه                            |
| ۳۶- المعالم الماثوره                   | ۴۵- وافى                                   |
| ۳۷- ماوراء الفقه                       | ۴۶- ولایت نامه آیه الله سید ابراهیم میلانی |
| ۳۸- مدارک العروه                       |  |
| ۳۹- معجم المؤلفین                      |  |